

# کتاب سوم

## ابتدائی

از طرف وزارت معارف

طبع و نشر شدہ

۱۳۰۸

طهران

حق طبع محفوظ و موقوف باخارہ وزارت معارف است



وزارت معارف و اوقاف و صنایع

بر طبق تصویب نامہ ہیئت وزراء عظام مورخہ نهم تیر ماہ ۱۳۰۸ کتاب سوم ابتدائی کہ از طرف وزارت معارف تألیف و طبع شدہ باید در تمام مدارس ذکور و اناث منحصر آتدریس شود. قیمت با جلد در تمام مملکت ۴ ریال است. بعنوان کرایہ و حق الزحمہ فروشنده در هیچ قلمہ چیز بی علاوہ نخواهد شد. وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفہ

مطلوبہ مجلس

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خدا یا جهان پادشاهی تراست	زما خدمت آید خدائی تراست
نیاه بلندی ویتی تونی	همه نیستند آنچه هستی تونی
تونی برترین دانش آموز پاک	زدانش قلم رانده بر لوح خاک
تونی کافریدی زیک قطره آب	گهرهای روشن تر از آفتاب
زگرمتی دسر دمی و از نشک و تر	سرشتی باندازه یکدگر
مرا در غبار جنسین تیره خاک	تو دادی دل روشن و جان پاک
سپردم تبو بایه نحویش را	تو دانی حساب کم و بیش را
بهی چشم آدر که فسر جام کا	تو خوشتر باشی و ما رستگار

# بگفتار پیغمبریت راه جوی

سزا نذر نیاری بدام بلا	چو خواهی که یابی ز سر بدرها
نگو نام باشی برگر دگار	بوی درد گیتی ز بدر استگما
دل از تیر گیها بدین آب شوی	بگفتار پیغمبریت راه جوی
ره رستگاری بیایدت جبت	ترا دین و دوش هاند دست
ترا دشمن اندر جهان خود دل است	دلت گر بر راه خطا بایل است
که با سبکسان شوی هم نورد	همه نیکت باید آغاز کرد
نگونی گزین ز بدی شرم دأ	نگونی بهر جا چو آید بکار

از شایسته ناز فردوسی

## شش حق

اولش حق واجب مطلق	واجب آد بر آدمی شش حق
وان استناد و شاه پیغمبر	بعد از آن حق ماد است و پدر
درخت در خانه حسن را آری	اگر این چند حق بجا آری

اجام هم ادوی

## گناهان بزرگ

انسان با شرافت هرگز گناه نمیکند

کسی که مرتکب گناه شود در دنیا مجازات می بیند و در آخرت بعد از اب  
الهی گرفتار شود

دزدی و شراب خوردن و قمار کردن از گناهان بزرگ است همچنین  
سخن چینی و غیبت کردن

قمار آدمی را بفرود بدبختی گرفتار میکند غیبت و سخن چینی سبب رنجش و دشمنی  
مردم شود

ولی از همه گناهان بدتر دروغ است دروغ و غلو دشمن خداست

---

۱- سزا ۲- روز قیامت ۳- خدای ۴- پشت سر کسی بگوئی کردن

— ۵ —

## ایران

غریزترین قطعات زمین برای ما ایران است

ایران قسمتی از برآسیاست

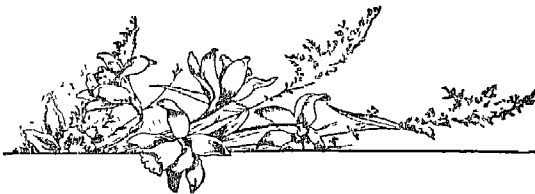
ما باید خاک آب و کوه و دشت و رود و جنگل و دریاچه های مملکت خود را خوب بشناسیم

زبان ما فارسی است

زبان فارسی را در هندوستان و عراق عرب و قفقازیه و افغانستان و

ترکستان هم بسیار می میدانند و بدان تکلم میکنند

ما باید سرزمین ایران را که وطن ماست دست بداریم و تا بتوانیم در آبادی آن کوشش کنیم



— ۶ —  
حکایت



روزی نبر و رجوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرده کهنجی نشت و گریان همگفت  
 مگر خردی فرا موش کردی که درشتی میکنی

چه خوش گفت زالی نبر ز ندخیش  
 چو دیدش پلنگ افکن و پلین  
 گراز عهد خردیت یاددی  
 که بیچاره بودی در آغوش من<sup>(۴)</sup>  
 نگرودی در این روز بر من جفا<sup>(۵)</sup>  
 که تو شیر مردتی و من پریزن

درباب ششم گلستان سعدی

۱- کوچکی ۲- پسران ۳- زمان ۴- فصل ۵- بی دستم



## سلسلہ شیداویان کیومرث

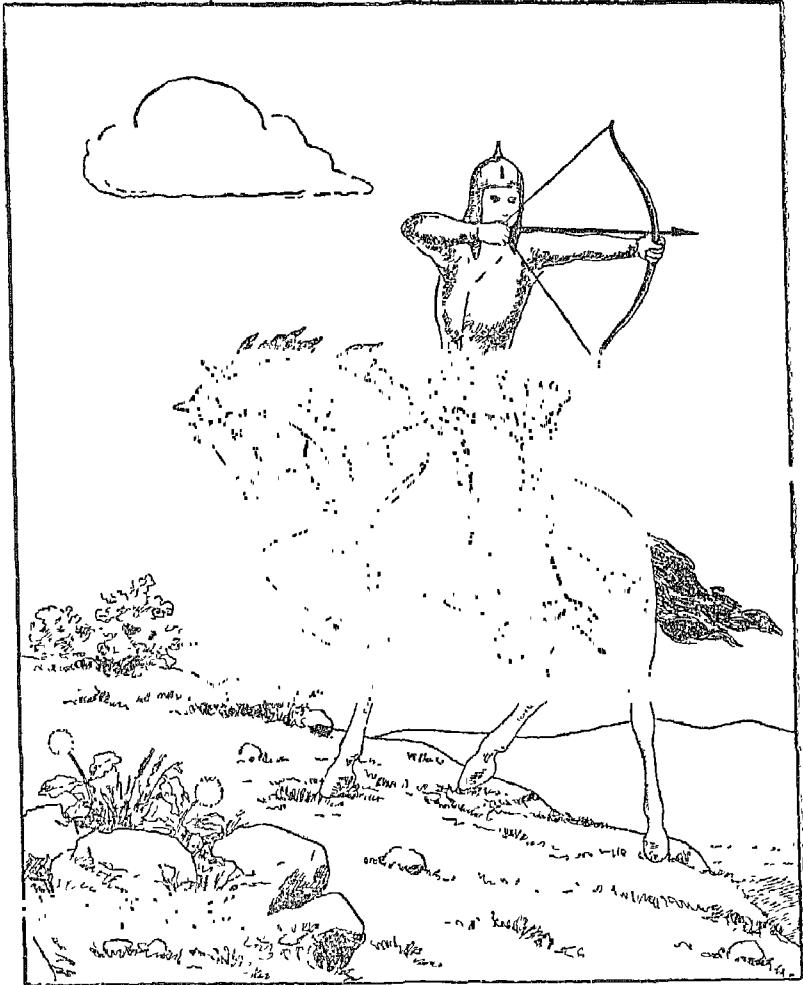
نخستین خدیوی کہ کشور گشود  
سرپادشاہان کیومرث بود  
از او گشت پیدا سخن گستری  
رعیت نوازی و دین پروری  
بداد و دہش حسیق را و عدہ کرد  
جہان را بنام نکو زندہ کرد  
باز رون کس نیاورد را<sup>(۳۲)</sup>  
برون از خط عدل نہاد پای  
بنابر آنچه تاریخ نویسان قدیم آورده اند نخستین شہریاری کہ آئین پادشاہی  
بجہان آورد کیومرث بود

گویند کیومرث لباس دوختن و خوراک پختن بہ مردم آموخت

پسر کیومرث سیاہک نام داشت کیومرث اورا جنگ دیوان فرستاد  
سیاہک در آن جنگ کشتہ شد .  
اشارہ از تاریخ ہم نقل شد است



# سواران ایران



خروش سواران ایران شنیدند

از دور خاقان چین بگریید

سواران مردان فکن ز رخخواه <sup>(۲)</sup>	پند آمد و گفت ایغت سپاه
هنرهای مردان نشاید <sup>(۴)</sup> ز نهفت	سپه‌دار پیران دگر گونه گفت <sup>(۳)</sup>
مذارند شیر ز میان را بکس <sup>(۵)</sup>	هنر نزد ایرانیان است و بس
به نیکی نذارند از بد هراس <sup>(۷)</sup>	همه یکدلانند نزد آن شناس <sup>(۶)</sup>
بگردی <sup>(۸)</sup> و مردانگی زین نشان <sup>(۹)</sup>	مذیم سواران و گردنشان

از شاهنامه فردوسی

۱- فریاد و بانگ - ۲- جنگجو - ۳- نام پهلوانی است تورانی که سرنگر از سیاه بود

۴- نباید پنهان داشت - ۵- زنده و سراسر آلود - ۶- خدا - ۷- ترس

۸- ده دوی - ۹- پیران گز



## اصطلاحات جغرافیا

(۱) سطح زمین ب چهار قسمت<sup>۲</sup> میشود سه قسمت آب و یک قسمت خشکی  
 آبهای روی زمین را بجز<sup>۳</sup> اقیانوس و خشکی ها را قاره یا برگویند  
 خلیج پشیرنگلی آب است در خشکی مانند خلیج فارس که در جنوب ایران واقع است  
 دامنه پشیرنگلی خاک است در آب

بندر آبادی است که در کنار دریا واقع باشد و کشتی ها در نزدیکی آن  
 لشکر بسیندازند

تنگه یا باب آبی است که بین دو خشکی باشد و دریا را بهم وصل نماید  
 تریه مجرانی است که بین دو دریا کند ه باشند تا آب آنها بیکدیگر متصل  
 شود و عبور کشتی از این دریا بان دریا ممکن باشد

## پند و اندرز

دخست کا اہل کفہ آورد بار

حافظ در یاب ضعیفان را در وقت توانائی

حافظ در کار خیر حاجت بیج استخاره نیست

سعدی یا سخن دانسته گوای مرد بخرد یا نموش

حافظ باد و ستان مروت باد دشمنان مدارا

سعدی قناعت تو اگر کند مرد را

سعدی دشمن تو ان حقیر و بیچاره بشود

سعدی عبادت بجز خدمت خلق نیست

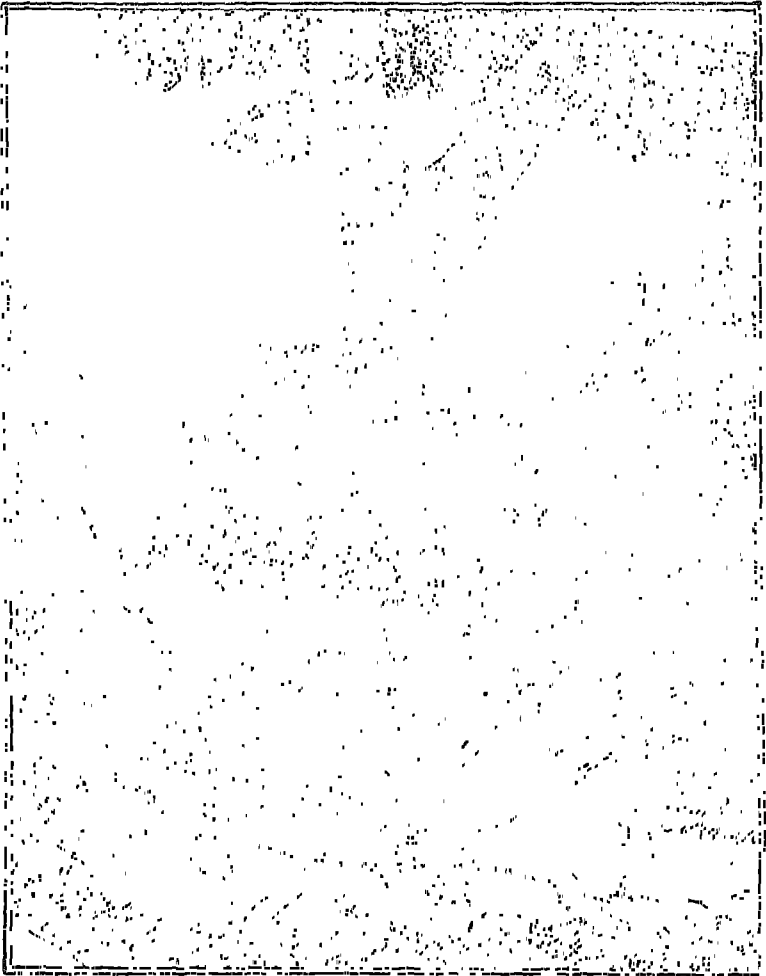
حافظ علاج و اتعقب قبل از وقوع باید کرد

سعدی صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد

سعدی مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

— ۱۳ —

شیر و موش



بچاکس انباید تقصیر شود<sup>(۱)</sup>

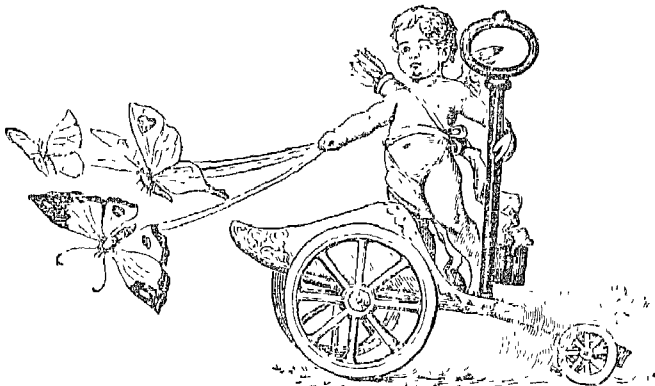
موشی بچک شیر می‌گرسند افتاد شیرخواست او را بخورد موش گفت من لقمه  
 بیش نیستم آنهم نه لقمه شیر مرا آزاد کن شاید روزی ترا بکار آیم شیر خندید و گفت  
 ترار با منم ولی برای بچمنی از تو چه کاری ساخته است موش را آزاد کرد  
 و بدنبال شکاری به پیشه درآمد اتفاقاً صیبادی<sup>(۲)</sup> در آنجا دامی گسترده<sup>(۳)</sup>  
 در آن طعمه نهاده بود شیرخواست طعمه را بخورد دام افتاد با همه زور و توانا  
 که داشت هر چند کوشید نتوانست بند را پاره کند و از دام بیرون  
 رود ناگاه همان موش نزدیک آمد و پرسید ای شیر در چه حالی گفت  
 چنین که می‌بینی موش بی‌دنگ بچویدن طما بها مشغول شد و گفت اکنون آزاد  
 شدی شیر لگانی بخورداده از دام بیرون جت دانست که در این دنیا گاهی  
 از موش ناتوان کاری ساخته است که از شیر توانا ساخته نیست

۱- ناچیز      ۲- شکاری      ۳- پهن کرد      ۴- خرابک

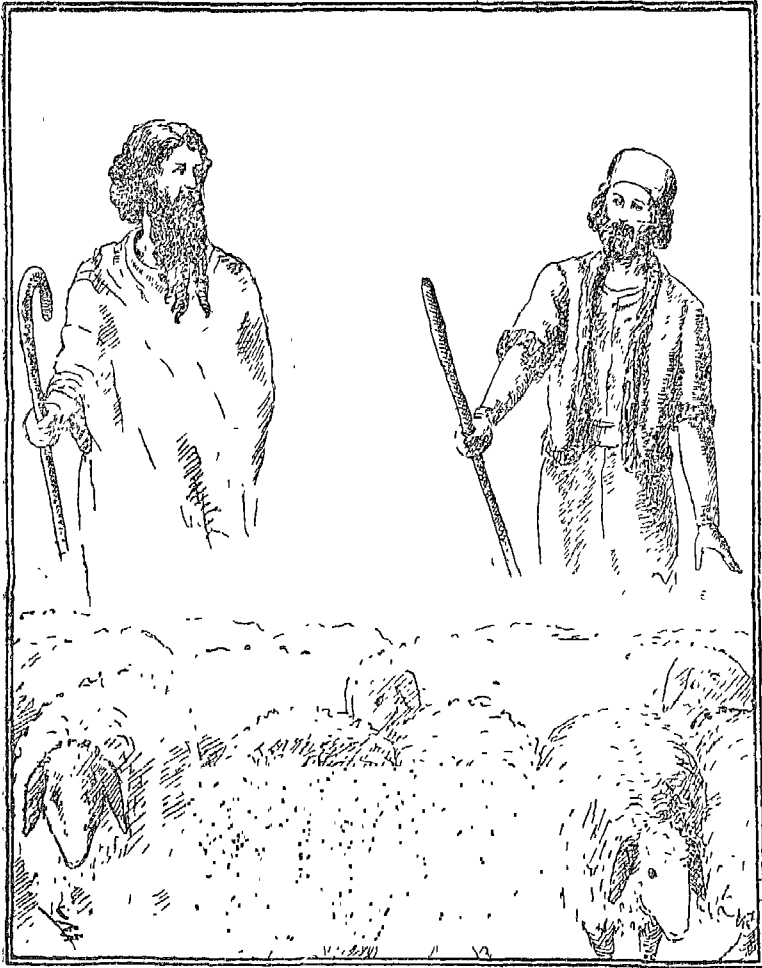
## فغان نقره در تیره دریا

یکی از ملاحان در کشتی ظرفهای نقره‌ها را خدایا می‌گرفت کی از آنها از دست او نسیبید بدریا افتاد ملاح برای آنکه مجازات نشود تدبیری اندیشید و نزد ناخدا آید گفت اگر چیزی بکسی سپرده باشند و او بداند آن چیز در کجاست آیا میتوان گفت آنرا گم کرده است ناخدا جواب داد نه ملاح گفت پس خاطر جمع باشید که فغان نقره شماره گم کرده ام ولی از دستم نسیبیده بدریا افتاده است ناخدا خرید و از خطای او در گذشت

۱- دریا نوردان ۲- صاحب کشتی در بس نامان اینز گویند



## حکایت حضرت موسیٰ و شبان



گوتهی گفت ای خداوای امه

دید موسیٰ یک شبمانی را بر ابراه



چارفت<sup>(۲)</sup> و وزم کنم شانه سرت  
 وقت خواب آید بروم چاکیت  
 من ترا نخواستار باشم همچو خویش  
 جمله نسر زندان و خان<sup>(۳)</sup> مان من  
 ای بیادت می می بهیامی من  
 گفتم موسی با کیستت ای فلان  
 این زمین و صرخ از او آید پد  
 خود مسلمان نباشده کافر شدی  
 آتشی آید بسوزد ششلتی را  
 و ز پیشیمانی تو جهانم موختی  
 سر نهادند بر بیابانی و رفت  
 بنده ما را چسب را کردی جدا

تو کجانی تا شوم من چاکرت  
 دشتت بوسم بمالم پاکیت  
 گرترا بیارنی آید به پیش  
 ای خدای من هدایت جان من  
 ای خدای تو همه بزمانی من  
 زمین خط سپرده میگفت آن شبان<sup>(۴)</sup>  
 گفت با آنکس که ما را آفرید  
 گفت موسی های خیره سر شدی  
 گرفتندی زمین سخن تو حسلتی را  
 گفت ای موسی دهانم دوختی  
 جامه را بدرید و آبی کردنت<sup>(۵)</sup>  
 وحی آمد موسی موسی از خدا

تو برای وصل کردن آمدی	نی برای فصل کردن آمدی
ما بر دهن را نسکریم و تقابل را	ما در دهن را بسکریم و حال را
چونکه موسی این عتاب از حق شنید	در سیاهان از پنی چو چمان دوید
عاقبت دریافت او را و بید	گفت فروده ده که دستور می رسد
پنج آدابی و تریقی مجوی	هر چه میخواهد دل ننگت بگویی

آرژشوی برلوی

- 
- ۱- کراو - ۲- کنش است که دهقانان بر پای میسندند - ۳- خانه و اسباب خانه - ۴- از اینجا  
 ۵- مستعاج دلی دب - ۶- گرم - سوزناک - ۷- پیوند کردن - ۸- جدا ساختن - ۹- گشگو - سخن  
 ۱۰- سرنش - ۱۱- اجازه



## حیوانات

حیوانات را بدو طبقه تقسیم میکنند "ذمی" و "غیر ذمی" فکار  
بدن حیوانات ذمی فکار دارای استخوان میباشد مانند انسان و اسب و ماهی  
و گوسفند

بدن حیوانات غیر ذمی فکار استخوان ندارد مثل زنبور و کرم و خرچنگ و کبکرت  
حیوانات ذی فکار پنج دسته تقسیم میشود پستاندار پرنده خزنده و زیا<sup>۱۲</sup>  
ماهی .

حیوانات غیر ذمی فکار چهار قسمت میشود  
حیوانات حلقه دار حیوانات نرم تن حیوانات نباتی حیوانات بی<sup>۱۳</sup>  
در در سهای بعد تفصیل حیوانات ذمی فکار را خواهد دید

---

۱- دارای ستون فقرات ۲- دارای دوزندگانی مثل قورباغه که جسم در آب و هم در خشکی زندگی میکند.

## پند و امثال

ارزان یافتن خوار باشد

همان هدیه خداست

سنگ بزرگ علامت نزون است

خدا خرد را شناخت شناختش نداد

موش و گربه که بهم ساختند و گمان بقالی خراب میشود

چراغ دروغ بی فروغ است<sup>(۱)</sup>

بارگزیده از ریمان سیاه و نیمه میترسد

سری که در دنیا کند دشمنال مبند

مشک آنست که خود بویید نه آنکه عطارد بگوید

یک سوزن بخود برن یک جوالد وز بدگران

با یک دست دو همدو اند نهی شود بر داشت

## ہوشنگ (از سد پشید ایوان)

پس از کیو مرث ہوشنگ پسرزادہ او بہ تخت پادشاہی نشست  
 جہاندار ہوشنگ بارامی و داد بجای نیاتاج بر سر نہاد  
 چو نشست بر جایگاہ <sup>(۱)</sup> چن گفت بر تخت شاہنشی  
 کہ بر ہفت کشور منم پادشاہ <sup>(۲)</sup> بہر جای سپہ روز و فرمازوا  
 وزان پس جہانگیر آباد کرد <sup>(۳)</sup> ہمہ روی کیشی پر از داد کرد  
 گویند اول کسی کہ آہن را از سنگ بیرون آورد و آہن کشت و زرع نہاد  
 ہوشنگ بود

ہوشنگ چہل سال پادشاہی کرد

جشن سدہ از یادگارہای این پادشاہ است

گر قن جشن سدہ در دہم بہمن ماہ سنوزمین پارسیان معمول است

پس از ہوشنگ پسرش ملہورث کہ اوراد یونہد گویند پادشاہی یافت

## اندرزهای نیکه

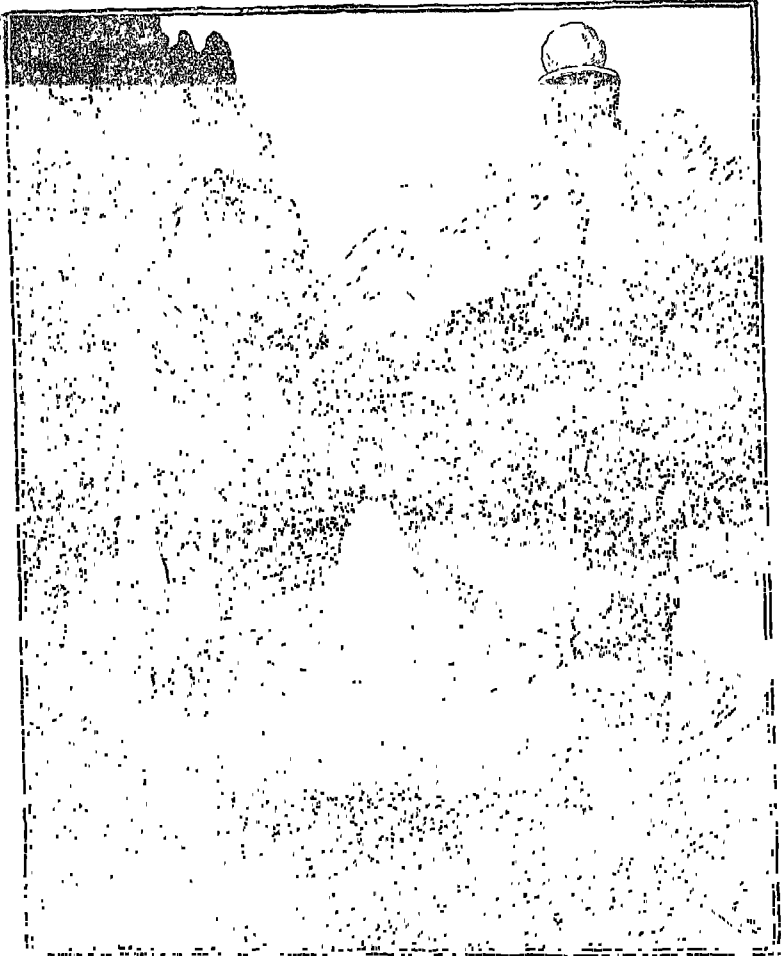
چو در نیکه رضای کردگار است	به از نیکه ننگه کن تا چه کار است
ز یگان باش و اندر نیکوئی گوش	مکن نیکه کس از دل فراموش
شو غشسه <sup>۳۱</sup> بزور بازوی خویش	که باشد زور و بازوها از این پیش
بر از جاهل ارچه خویش باشد	که رنج وی ز راحت بیش باشد
بلطف و مرحمت دلمانگهدار	کس از دست و زبان خود میازا
چو مرهم غشسه <sup>۳۲</sup> ز راحت رسان باش	بسخی چاره بیچارگان باش
بپویی اندر جوانی راه یزدان	چو آن بستر خدا ترس و خداوان <sup>۳۳</sup>
بیا موز آنچه شناسی تو ز نهار	که بر کس نیست از آموختن عار <sup>۳۴</sup>
بشاگردی هراس نکوشا دگر دو	بود روزی که هم استماد گردد

از سعادت نازنه حاضر خرد

۱- حشودی ۲- کوشش کن ۳- منسور ۴- بهر بنی ۵- مجسمه و دوزخ خورده

۶- بود ۷- خدا شناس ۸- ننگ

# بهترین جا به



اردشیر با بکان نخستین پادشاه ساسانی که بدانش و خرد و صرف است  
 و دومی فرزند خود را دید که جامه گرانها در بر دارد گفت ای پسر شایسته  
 پادشاهان جامه ایست که در هیچ خزانه مانند آن نباشد نظیر این جامه که تو  
 پوشیده پیدا شد و دیگران هم بدان دسترس دارند  
 پسر پرسید جامه که در هیچ خزانه یافت نشود کدام است اردشیر گفت آن  
 جامه نیکوکاری و عدل است که دست هر کسی بدان نرسد

از کتاب «مثنوی» فیضی شده است

۱- عقل - ۲ - پر قیمت - ۳ - مانده





### گفتار و خاموشی

از او بکبک این از چنگال باز است	خموشی پاسبان اهل راز است
از آن شد طعمه باز شکاری	نشد خاموش بکبک کو بهساری
نه خود را در قفس دیدی نه در دای	اگر طوطی زبان می بست در کام
خموشی آورد و صد نقص در کار	ولی آنجا که باشد جای گفتار
ازین در سخنون چشمی	

چو بسینی خموشی از آن شتر است	معن گر چه هر خطه دلکش تر است
که از پامی تا سر همه گشت گوش	صدف ز انب گشت گوهر فروش
ایز سر در دهی	

---

۵- کل جهان    ۲- در امان    ۳- دکان    ۴- کمی دایب    ۵- دم

## حیوانات ذمی فقار

حیوانات ذمی فقار به پنج دسته تقسیم میشوند :

۱- حیوانات پستاندار

دسته از حیوانات ذمی فقار پستان دارند و بچه های خود را شیر میدهند  
بدن آنها از پشم یا مو پوشیده شده است مانند گاو و شتر و قیل .

۲- مرفغان یا طیور

مرفغان خانگی و گنجشک و بیل و کبک طیور یا پرندگان میگویند بدن طیور  
از پر است و طیور تخم میگذارند

۳- حیوانات خزنده

خزندگان حیواناتی هستند که بهنگام حرکت خود در روی زمین میباشند مانند مار

پوست بدن خزندگان نه پر دارد و نه پشم و نه مو

خزندگان دست و پا ندارند و یادست و پایی آنها با اندازه کوتاه است که بنظر

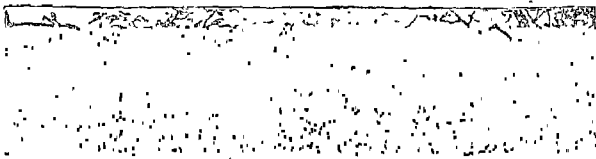
نی آید مانند سوسمار

#### ۴ - حیوانات ذو حیاتین

ذو حیاتین حیواناتی را میگویند که هم در آب زندگی میکنند هم در خشکی مانند وزغ (غوک)

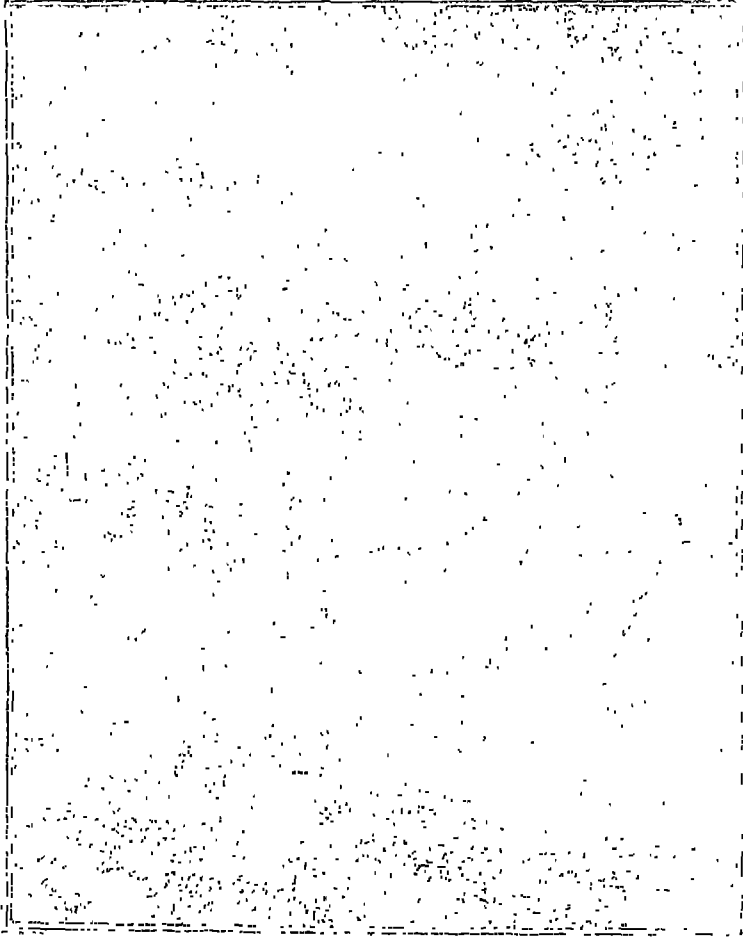
#### ۵ - حیوانات نلس دار

بدن ماهی ها از نلس پوشیده شده. ماهی در آب زندگی میکند بعضی از آنها در آب شیرین پیدا میشوند مانند قنبره آلا و بعضی در آب شور مانند شاه ماهی آزاد .





کتابت



سگی پای صحرائشینی گزید  
شب از روز بیچاره خوابش نبرد  
پدر را بگفت کرد و تندی نمود  
پس از گریه مرد پرکنده روز<sup>(۲)</sup>  
مرا گر چه هم سلطنت بود و نیش<sup>(۳)</sup>  
حالت است اگر تیغ بر سر خورم

به خنثی که ز بهرش ز دندان چکید  
به خیل اندرش دختر می بود خرد<sup>(۱)</sup>  
که آخر تو را نیندرد دندان نبود  
بخندید گامی مامک دلفروز  
دریغ آمدم کام و دندان خویش  
که دندان بیای سگ اندر برم

از بوستان سدی

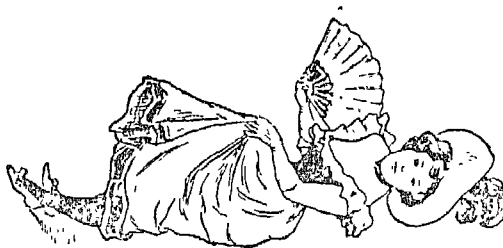
۱- طایفه و جماعت ۲- پریشان ۳- قدرت و توانائی



## حالت اجسام

اجسام بر سه گونه اند یا جامد مانند سنگ یا مایع چون آب .  
پاره از اجسام تغییر شکل می یابند مانند آب که مایع است و چون یخ می بندد  
جامد میشود و اگر روی آتش بجوشد بخار میگردد و همچنین بخار در هوای سرد آب  
میشود و شکل باران فرو میریزد و اگر بخار در هوای بسیار سرد باشد یخ میشود .  
نقیجه آنکه هر مایعی را که حرارت دهند بخار میشود و بخار چون سرد شود  
مایع میگردد .

۱ - قسم دفع ۲ - گرمی



جمشید از ساد پشیدادیان

چون طهورت از دنیا برفت جمشید بجای او بر تخت شاهی نشست

چو رفت از جهان نامور شهراً پسر شد بچای پدر نامدار

گر آنمایه جمشید فرزند او مگر بسته و دل پر از پسند او

بر آید بر آن تخت فسخ پدر بر هم کیان بر سرش تاج زود

مگر بست با فرزند شانشی جهان سر بر گشته اورا رومی<sup>۳۳</sup>

گویند جمشید را جامی بود که همه جهان در آن نمایان میگردد و آنرا جام جم می گفتند

چون نوروز را که بزرگترین عید ایرانیان است جمشید معمول داشت

بنامی تخت جمشید که اکنون نمرابه نامی آن در فارس باقی است منسوب است

شمار از شاهان فرودی



## نصایح

که فردا کیسه د خدا بر تو سخت	تو با خلق نیکی کن ای نیکیخت
چو حق با تو باشد تو باینده باش	جو انرد و خوش خوی بخشنده باش
کن زور بر مرد و در ویش و عام	چو یلین و جا هست بود بروم <sup>(۱)</sup>
بر و مرغ دهن دانه از پیش مو	مروت نباشد بر افتاده زور <sup>(۲)</sup>
که بر خوشه چین سرگران میکنند	خداوند خرم زبان میکند <sup>(۳)</sup>
بماند بر او لغت کردگار	نماند سگمار به روزگار
چو بد پروری خصم جان خودی <sup>(۴)</sup>	کلو کار پرور نبینند بدی <sup>(۵)</sup>
دل در دستان بر آو ز بند	نخواهی که باشد دلت در دمند
ز روز فروماند گے یاد کن	فروماندگان ادر و ن شاکن <sup>(۶)</sup>
از بوستان مهدی	

۱- نکل قدرت ۲- قدر و نزلت ۳- پیوسته همیشه ۴- جوانروی ۵- پست

۶- صاحب ۷- پرورنده مردان کلوکار ۸- دشمن ۹- عاجز

## پند و امثال

ستی هر کس بقدر همت او است

پرزگی بایدهت بخشندگی کن

اتش که گرفت خشک و تریسوزد

هر که بامش بیش برفش بیشتر

کلوخ انداز را پا دوش سنگ است

جایی که نمک خوری نملک ان مشکن

یک مرده بنام به که صد زنده به نمک

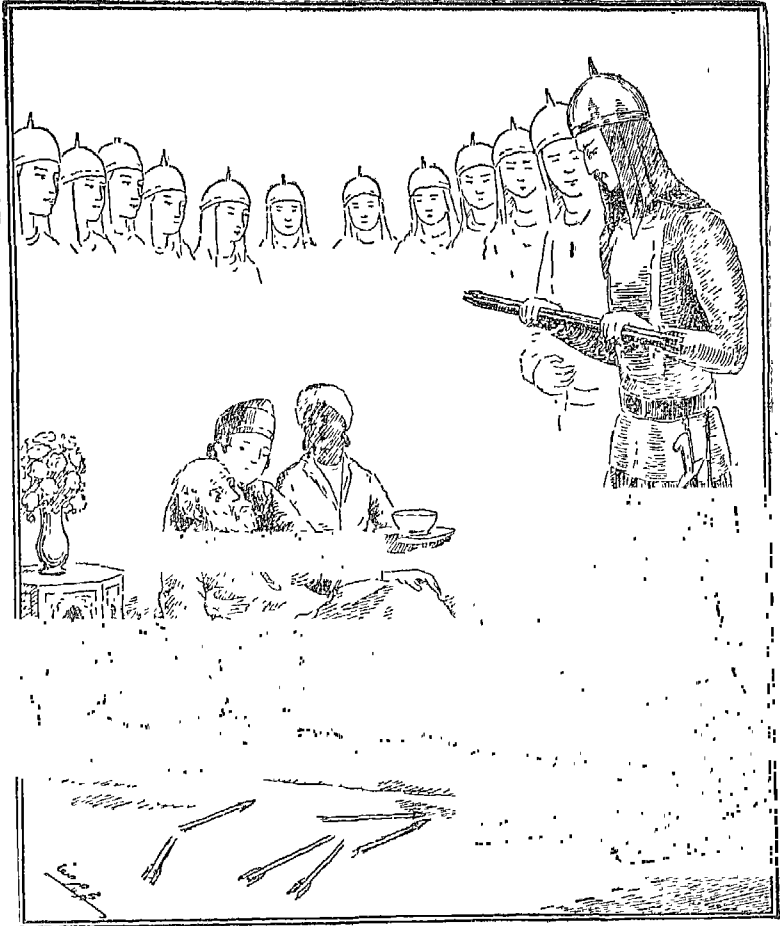
مرد آخرین مبارک بنده ایست

زیر پای مادران باشد جنان

سگ از مردم مردم آزار به

انگس که نلو کرد و بدی دید کدام است

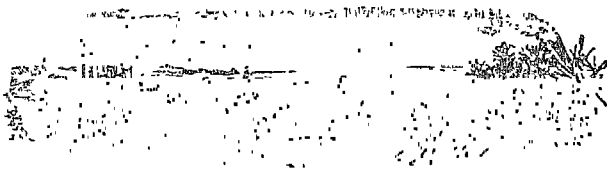
# انجس و



پادشاهی دوازده پسر داشت چون اجل او برسد فرزندان خود را بخاند  
 و فرمود چندین چوبه تیز زده آنها گذاشتند آنگاه یکی از ایشان گفت یکی  
 از این تیرها را بشکن او بشکست پس نفرمود و تیر بر رسم نه و بشکن سپرد  
 تیر بر هم نهاد و شکست چون شماره تیرها بسه رسید شکستن نتوانست پس پادشاه  
 گفت شماره ادران بر مثال این چوبهای تیر میباشید اگر همدست گردید  
 هیچکس بر شما دست نیابد و اگر از هم جدا شوید دشمن باستانی بر شما حیره شود  
 صد هزاران خیل تیاران باشد قوتی <sup>(۵)</sup> چون هم بر تاقی <sup>(۶)</sup> اسفند یار <sup>(۷)</sup> شکستد

۱- یگانی ۲- بجمام برگ ۳- مانند ۴- غالب ۵- غ در بیان ۶- تاق آرد

۷- پار کتند



# آب

آب خوب آن است که صاف و پاک باشد ریختن خاک رو به و شستن لباس  
در آبی که مردم از آن می آشامند گناهی است بزرگ زیرا کسانی که از آن  
آب میخورند مبتلا برض های گوناگون و خطرناک میشوند

مگر وهی از مردم آب را میجویشانند و می آشامند نوشیدن آب جوشیده  
با احتیاط نزدیک است ولی چون آب از جوشیدن سنگین شود بهتر است که بجای آن  
آب صاف و پاکیزه بیاشامیم

در کوستان چشمه های آب صاف بسیار است که آب آنها خشک و گوارا<sup>است</sup>  
در بعضی آنها مواد معدنی مانند گچ و گوگرد و آبک بیش از اندازه موجود میباشد  
اینگونه آنها برای آشامیدن خوب نیست

نشانه آب خوب این است که سبزی در آن زود پسند و صابون در آن  
بخوبی کف کند

و بعضی از نقاط آب معدنی یافت میشود آب معدنی برای معالجه پاره از امراض  
مفید است

در کوه دماوند نزدیک طهران چشمه های آب معدنی بسیار است و بیماران  
برای معالجه بدانجا میسر وند و در آن آبها خود در اشت و شو میدهند

---

۱- زهار ۲- خوش

### پند و امثال

دو صد گفت هر چون نم کرد نیست	بزرگی سراسر گرفتار نیست
پدر خویش باش اگر مردی	گردنمان پدر چه میگری
دل شکستن نهر نمیشاند	تا توانی دلی بدست آور
آنچه خواهی که نشنویش گوی	آنچه خواهی که نذر ویش مکار

## پنج بروج محیط

خشک‌های بسیار بزرگ کره زمین ابریا قاره میگویند  
در روی زمین پنج قاره بزرگ است قاره آسیا قاره اروپا  
قاره افریقا قاره استرالیا قاره امریکا  
ایران مایک قسمت از آسیاست از این دو ماباید خبر اقیانوسهای بسیار است  
بخوانیم و از همه بهتر بدانیم  
دریاهای بزرگ را اقیانوس می‌نامند و چون بزنگلی با حاطه دارند آنها را محیط  
نیز میگویند در روی زمین پنج اقیانوس است اقیانوس منجمد شمالی  
اقیانوس منجمد جنوبی اقیانوس کبیر اقیانوس اطلس اقیانوس هند



## حکایت

گزشتند در طلبِ شاهنشی پوشش دهبی با پسر در ره‌ی  
 قباهای اطلس کبرهای زر پسر چاوشان دید و تیغ و تبر  
 غلامانِ با ترکش تیسرن یلانِ کاندازِ نخبیر <sup>(۲۲)</sup> زن  
 کی بر سرش خسروانی کلاه یکی در برش پرنیانی قبا <sup>(۲۵)</sup>  
 پدر را بغایت فسر و مایه دید پسر کا نهمه شوکت و پایه دید <sup>(۲۷)</sup>  
 ز هیبت به بنغوله در گریخت که حالش بگردید و زنگش بر بخت <sup>(۲۹)</sup>  
 بسرداری از سر بزرگان همی پسر گفتش آخر بزرگ دهبی  
 بگریزی از تاب هیبت چو بید چه بودت که از جان بریدی امید  
 ولی عزتم هست تا در دهم پدر گفت سالار و فسر ماند هم  
 ناز بوستان سدی

۱- میانگزر ۲- پهلوانان ۳- شمار ۴- تیردان ۵- ابریشین ۶- شاهانه و بزرگ  
 ۷- تدر و تدر ۸- بیعت دار و نایب ۹- زنگش برید ۱۰- ترس ۱۱- گوشه و کنار  
 ۱۲-



## دو حرکت زمین

اگر فزوه را در سینی چرخ در آوریم و خوب نگاه کنیم می بینیم هم دور خودش میچرخد و هم روی سینی میسرود پس فزوه دو قسم حرکت میکند  
زمین هم مثل فزوه دو حرکت دارد یکی حرکت بدور خودش و یکی حرکت بدو  
خورشید

زمین در یک شبانه روز که بیست و چهار ساعت است یک مرتبه بدور خودش میچرخد  
و این حرکت حرکت شبانه روزی یا حرکت وضعی زمین میگویند. از این حرکت  
شب روز پیدا میشود

زمین که بدور خودش میچرخد همیشه یک طرف آن رو بخورشید و طرف دیگر  
در تاریکی است آن طرف که رو بخورشید است و از طرفی که در تاریکی است  
شب است

زمین در یکسال که یصد و شصت و پنج روز است یک مرتبه دور خورشید میگردد  
این حرکت زمین، حرکت سایانه یا حرکت انتقالی میگویند از حرکت سایانه  
چهار فصل پیدا میشود بهار تابستان پاییز زمستان



## ضحاک

در اواخر سلطنت جمشید ضحاک تازی با ایران لنگر کشید و برابر ایرانیان غلبه کرد  
جمشید از ایران بگریخت و ضحاک پادشاه ایران شد و بسای جور و  
بیداد نهاد

ندانست خود جز بند آموختن      بخرخارت و کشتن و سوزن  
آورده اند که دو برآمدگی شکل مار بر شانه لای وی پدیدار شد و از این رو  
اورا ضحاک مار دوش گفتند

ایرانیان از ستم وی بجان آمدند آهنگری کاوه نام که از بیداد ضحاک  
بگناخته بود روزی چرم پاره خود را بر سر چوبی نصب کرده میان مردم  
و آنها را بچنگ ضحاک تازی دعوت کرد مردم دور او جمع شدند و با ضحاک  
جنگیدند و او را گرفته در کوه دماوند حبس کردند و فریدون ابجای بر تخت  
شاهی نشاندند

فریدون چهرم پاره کاوہ را بجواہر بیار است و ایرانیان آنرا درفش<sup>(۱)</sup>  
 کاویانی نامیدند و ہمیشہ در صف لشکر آرا می افراشتند .  
 شہزاد شہنشاہ فرود سیاہ

۱ - عب - ۲ - ط

### اندر زہای نیکو

آن دیو بود نہ آدمی زاد	کز اندھہ دیگران شود شاہ
صحبت اہلمان چو دیک تہی است	از درون خالی از برون سہی است
با بدان کم نشین کہ در مانی	خو پذیر است نفس انسانی
در نو میدی بسی امید است	پایان شب سہ سپید است
راستی موجب رضای خداست	کس ندیدم کہ گم شد از رہ راست
بدست آہن تفتہ کردن خمیر	بہ از دست بر سینہ پیش امیر

۱ - غم درج - ۲ - احسان - ۳ - خالی - ۴ - سبب - ۵ - گذشتہ

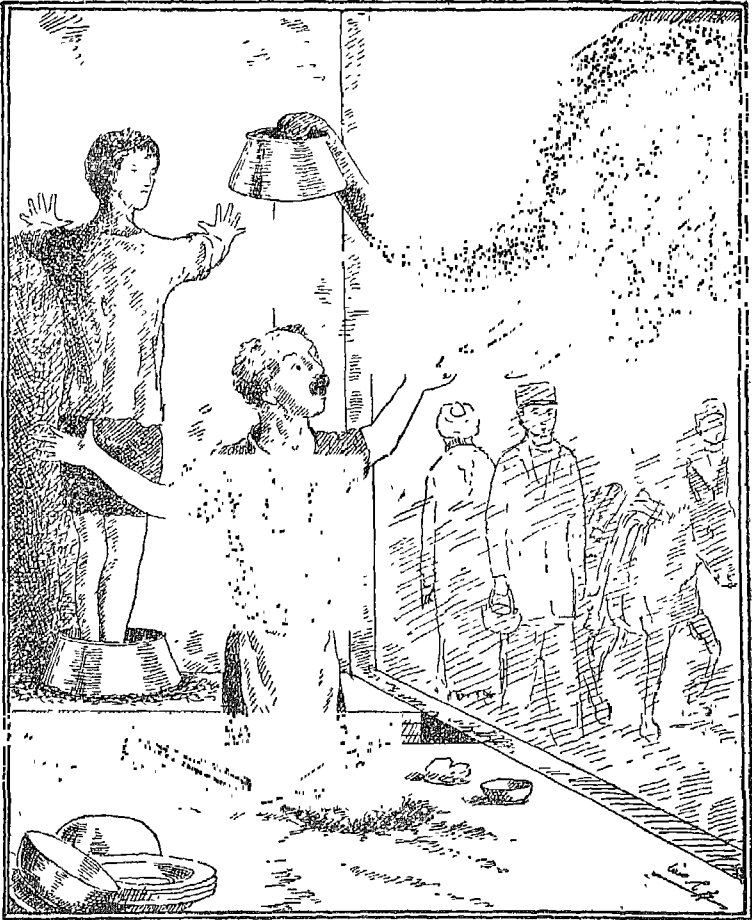
## باران برف

وقتیکه آب میجوشد بخار از آن برمیخیزد بخار اگر چسب سردی برسد دوباره آب میشود چنانکه اگر ظرف سردی را روی بخار آب بگیریم قطره های آب در آن پیدا میشود

آب دریاها و دریاچه ها و رودخانه ها از تابش خورشید بخار شده بالا میروند و بخار آب چون زیاد شد در هوا بشکل ابر نمودار میشود ابر در هوای سرد باران میگردد و بزرگترین میبارد و اگر هوا بسیار سرد باشد قطره های باران یخ میزنند و بشکل برف یا تگرگ فرود میآید

باران و برف برای زراعت فایده بسیار دارد و از این روی بزرگان وقتیکه باران یا برف بهنگام میبارد و خورشید میشوند تگرگ غالباً بموقع میآید و بشکوفه و میوه درختان آسیب میرساند

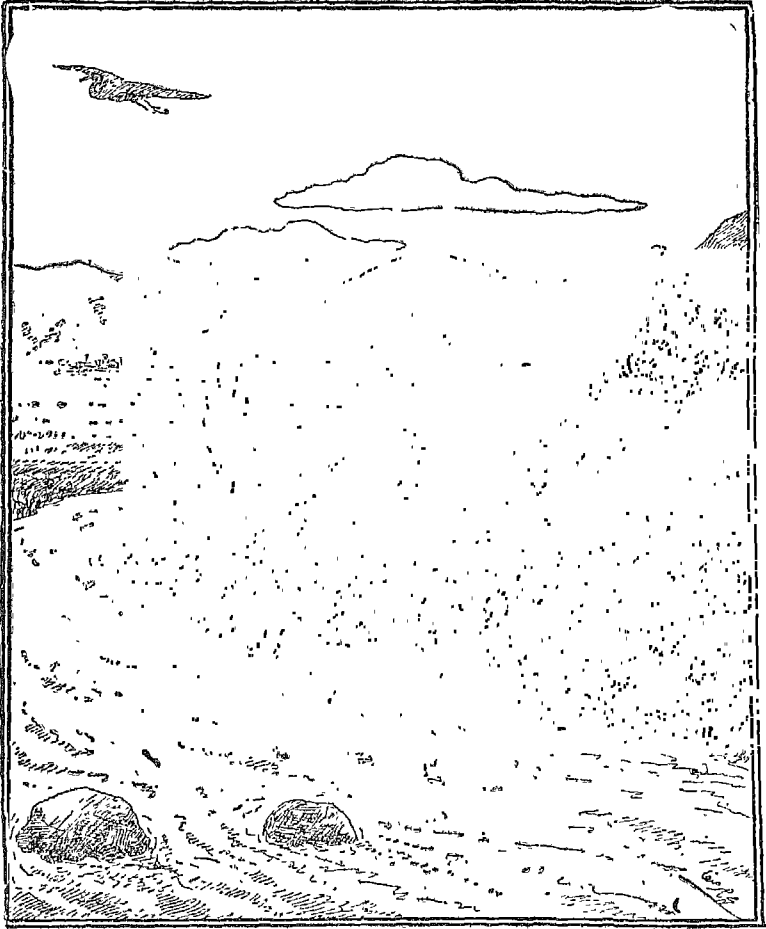
# فیر



فیل حیوان بزرگی است که در هندوستان بسیار یافت میشود و او را برای حمل و نقل بارهای سنگین و کارهای دیگر تربیت میکنند و این حیوان با پوشش بخوبی از عهده آن کارها برمیآید

گویند روزی دیک سوراخ شده را بفیلی دادند که برای فرمت بدکان مگرمی برد فیل دیک از دمسگر برد مسگر دیک ادرست کرد و فیل داد فیل دیک را برداشته بمنزل برگشت چون مسگر سوراخ دیک انخوب گرفته بود آب در آن بندنیشد این عیب ا بفیل فحاند حیوان هوشیار باز دیک را برداشته بطرف دکان مسگر روان شد و چون بانجا رسید دیک از آب پر کرده با خرطوم بالای سر مسگر نگاه داشت آب از سوراخ دیک بهر مسگر ریخت مسگر مطلب اد ریفت و دیک انخوبی درست کرده پس د او فیل در حالی که آثار خرنسندی از چشمهایش هوید ا بود دیک انخانه باز آورده نزد صاحبش گذاشت

چشمه و رود

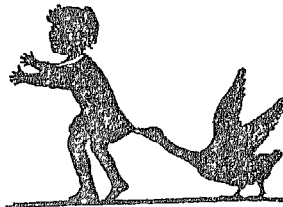




باران و برفی که میبارد بر زمین فرو میرود و از چشمه ها بسیرون میآید  
 آب چند چشمه که بیکدیگر متصل گردند نهر میشود و چندین نهر که بهم پیوسته رود میگردد  
 رود از دره ها جاری شده از جلگه ها گذشته بدریا میسپیزد یا درریگزار فرو میرود  
 برف در زمستان در کوه جمع و در تابستان رفته رفته آب میشود و از دامنه  
 کوه سرازیر میگردد سرچشمه رود خانه های بزرگ غالباً همین کوههای پر برف است  
 اگر باران بکوهستان نیارد بسالی و جلگه<sup>(۱)</sup> گردد خشک وودی  
 شمر از سدی است

---

۱- نام رودی است که از بهاد میگذرد



— ۵۰ —

## فلزات

سرب - قلع - روی - برنج - نیکل

سرب فلزی است خاکستری رنگ و نرم از سرب گلوله و ساچمه میسوزند -  
سرب با نذک حرارتی آب میشود حروف چاپ از سرب میسازند  
قلع فلزی است سفید رنگ شبیه به نقره با قلع فلزات را لجم و مس سفید  
میکنند

جلبی ورقه آهن نازکی است که روی آن از قلع کشیده اند از قلع ورقه های  
نازک میسازند

روی و مس که بهم مخلوط کنند برنج میشود و از آن سماور و سینی میسازند  
نیکل فلزی است خاکستری رنگ از آن ظرف و پول خرد و چیزهای دیگر  
میسازند .

— ۵۱ —

حکایت



چکمی دعا کرد بر کیتبا و  
 بزرگی در این خنجرده بروی گرفت  
 کرد ادانی از خسروانِ عجم  
 که در بخت و ملکش ناید زوال  
 چنین گفت فرزانه هوشمند  
 من اورا نه عسرا بد خواستم  
 که گر پارسا باشد و پاک رو  
 از این ملک روزی دل بر کند  
 پس این سلطنت را نباشد زوال  
 زمرش حق نقصان اگر پارسات  
 که در پادشاهی زوالت بساو  
 که دانا نگوید محال ای شگفت<sup>(۵)</sup>  
 ز عهدِ سیریدون و فتحاک و جم  
 ز فرزانه مردم ترید محال  
 که دانا نگوید سخن ناپسند  
 بتوفیقِ خیرش مدد خواستم  
 طریقت شناس و نصیحت شنو  
 سرا پرده در ملک دیگر زند  
 ز ملک بیملک کن انتقال  
 که در دینی و آخرت پادشاست  
 از بوستانِ سدی

۱- زبشنده ۲ زوال یعنی تنگی ۳- عیب ۴- نشانی ۵- عجب ۶- عاقل ۷- نیاید ۸- بیش

- ۵۳ -

کر (۱)



دو کرک در کشتاری آشیان داشتند روزها بصر امیر قند و شبها با ایشان بر می‌کشتند  
 بوجه های خود سپرده بودند که آنچه در نبودن مایشنوید شب با بگویند  
 روزی دهقان با پسر گفت برو همسایگان بگو هنگام درورسیده است فردا بیاید  
 بمایاری دهید چون وقت درویدن کشت شمارید ما نیز شمار ایا را کنسیم  
 بوجه ها آنچه در روز شنبه بودند شبها نگاه بیدرو ما در خود با گرفتند پدر گفت  
 مترسید فردا با گزندی نمیرسد روز دیگر باز دهقان بکشتزار آمد و از پسر پرسید  
 همسایگان چه گفتند پسر گفت هر یک بهانه پیش آوردند دهقان گفت من  
 میدانم که از آنها برای ما به حقت سودی نیست اشب بجان و خوششان  
 ما بگو فردا بیایید و با ما همراهی کنید بوجه های این سخن انیر بیدرو ما گرفتند پدر  
 گفت فردا نیز باز یاتی نخواهد رسید خوششان و کان دهقان نیز از همراهی  
 دریغ کردند

روز سوم دهبان به سپر گفت داسهارا تیز کن فردا خود بدروخواهیم رفت بوجه ما  
آنچه شنیده بود ز شب باز گفتند پدر گفت فرزندان دیگر جای درنگ نیست  
چون مرد دهبان این بار خود بدرو کرد و در کشت خویش کمر بسته است فردا ناگزیر<sup>(۶)</sup>  
ایشانه ما ویران خواهد شد باید هم امشب بخشزار دیگر برویم

بفخوارگی بزرگوار گشت من      بخار دگس اندر جهان پشت من

۱- مریخت که آرزوست کی بدر پیش گیند - ۲- آسب زنجی - ۳- نسی - ۴- ضروی - ۵- تاخیر



## حکایت

باطایفه بزرگان در کشتی بودم زور قی در پی مانع شد و برادر بگردابی در افتاد  
 یکی از بزرگان طاح را گفت بگیر این هر دو را که بھر یک پنجاه دینار ت میدم  
 طاح خود را در آب افکند تا بگیرا برانید و دیگری هلاک شد گفتم بقتی عمرش  
 نمانده بود از این رود در گرفتن او تا خیر افتاد طاح بخندید و گفت آنچه تو گفتی  
 یقین است و بسبی دیگر در این است گفتم آن چیست گفت میل خاطر من باین  
 این بیشتر بود بحکم آنکه وقتی در بیابان مانده بودم این مرا بر اشتهر نشان داد  
 دست آن دیگر تا زیانه خورده بودم در طفلی

تا توانی درون کس فخر اش      کاندین راه خارها باشد  
 کار درویش مستمند بر آرز      که ترانینه کارها باشد  
 از تبار اول گلستان سدی



## نید و امثال

چشم سبزه بین بود از عیب پاک

ببزد گنج همسر که رنج برد

حد دردی است کافر نیست در مان

بدخواه و بد آموز و بد اندیش مباش

بد اندیش را بد بود روزگار

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

بصبر از غوره حلوائی استخوان ساخت

چیزی بخور چیزی بد چیزی بنه

به بیوه گفتن مبر قدر خویش

جانی نشین که بر تخت اندت

بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد

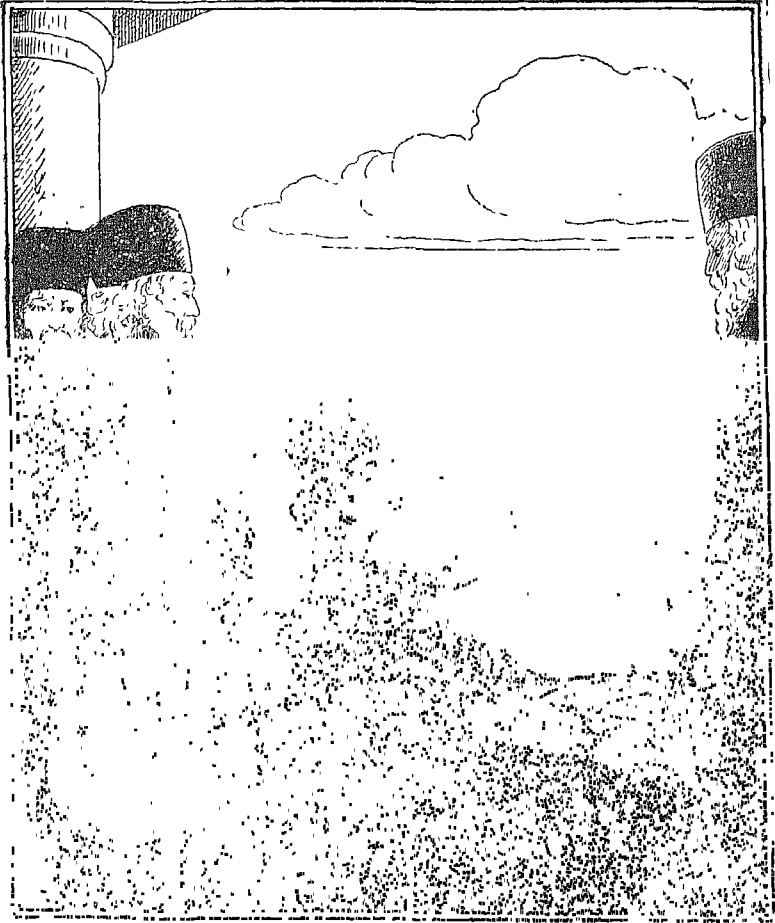
## فریدون از سینه پشیدان

فریدون که از دودمان جمشید بود بعد از ضحاک پادشاه شد  
 فریدون چو شد در جهان کامگار      ندانست بر خویشتن شهیدار  
 بر روز خجسته<sup>(۳)</sup> همراه      بسر بر نهاد آن کیانی کلاه  
 بر رسم کیان تاج و تخت می      بیار است با کلاه شاهنشاهی  
 زمانه بی اندوه گشت از بدی      گرفتند مردم ره ایزدی  
 فریدون سپه پر و داشت ایرج و سلم و تور در پایان زندگانی کشور خویش را سینه بخش کرد  
 و مهر بخشی را به پسر داد

چون ایران را با ایرج که کوچکتر بود و گذار کرد سلم و تور بر ایرج رشک بردند و او را کشتند  
 منوچهر پسر ایرج بکین پدر با سلم و تور جنگ کرد و آنها را مغلوب ساخت  
 فریدون پادشاهی را بمنوچهر و گذار داشت و خود پس از چند می در گذشت اینها را در سینه بنامند

۱- خاندان ۲- صاحب قبال ۳- مبارک ۴- آغاز ۵- قهر ۶- حسد

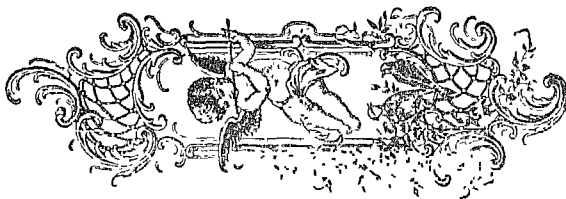
# حکایت



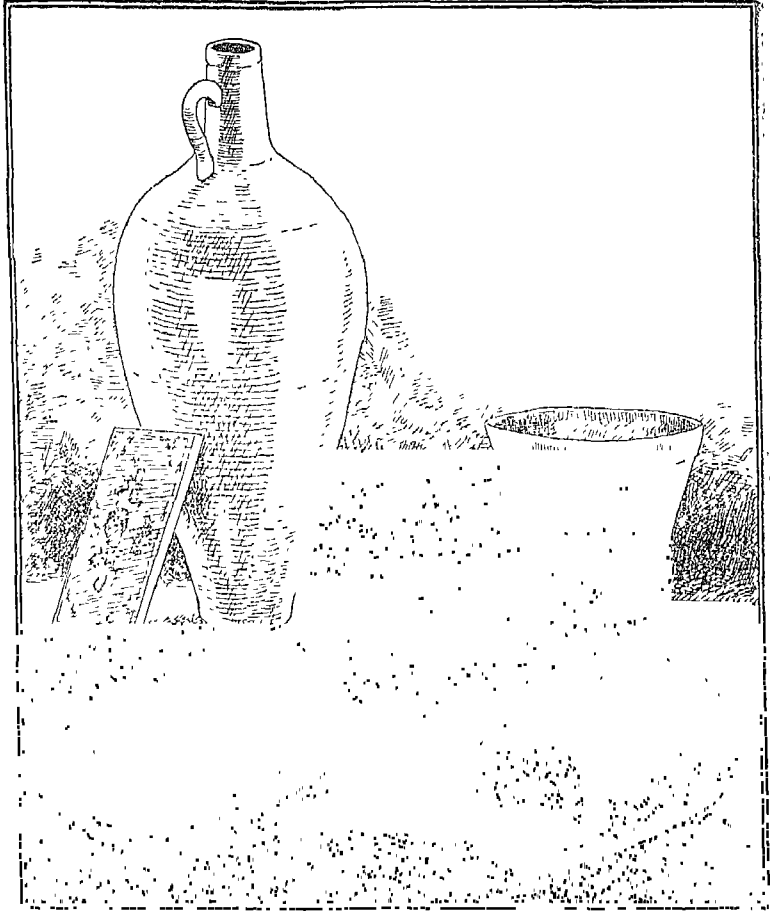
یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رتم در حیاتش نایف
کله دلو کرد آن پسندیده کیش	چو جل اندر آن بست دستار خویش
بخدمت میان بست بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پنجه بر از حال مرد	که داور گناهان او عفو کرد
کرم کن چنان کیت بر آید ز دست	جهان بان در خیر بر کس نیست
تو بر خلق نیکی کن ای نیکیخت	که فردا نگیس د خدا بر تو سخت

از داستان سعدی

۱- آبن - ۲- بیسان - ۳- جار - ۴- کر - ۵- خداوند - ۶- کتورا



# مخرفِ نغابین و پستی و بدلِ حلنی



کاسه و کوزه و گلدان و تنبوشه سفالین را از گل میازند  
برای ساختن آنها گل را مالش میدهند تا خوب نرم شود پس از آن گل بر ظرفی که بخواهند  
در میآوردند و در کوره گذارده میسازند. اینگونه ظروف اطروف سفالین میگویند  
گاهی روی ظرفهای سفالین لعاب میدهند تا آب از آن تراوش نکند  
این لعاب از شیشه و سرب ساخته میشود. آجر لعاب آده را کاشی و ظرف سفالین  
لعاب آده را بدل چینی مینامند  
ظرف چینی را از خاک مخصوصی میسازند که در همه جایافت میشود و با خاک ظرفهای  
سفالین فسق دارد  
ظرف چینی و بدل چینی را در کوره میسازند و بعد بیرون آورده لعاب میدهند  
و دوباره بکوره میسازند

٥٦٩١



روباہ حیوانی است اندکی از سگ کوچکتر و بزرگتر و جلد معروف  
 این حیوان گشوار است مرغ و خروس است و آزارش بمردم ده‌شین بیشتر می‌رسد  
 روباه هر وقت فرصت یابد دزدانه بخانه رعیت داخل شود مرغ و خروس را  
 گرفته می‌برد و می‌خورد

سگ دشمن روباه است هر کجا روباه را ببیند با وحله می‌کند و اگر بتواند او را  
 می‌درد و از اینجه روباه از سگ بسیار می‌ترسد  
 سنانی فسر ماید

کامی تو با علم و عقل و دانشت	رو بھی پری رو بھی را گفت
نامه آمدین بگان برسان	چاکلی کن دو صد دزم بستان
لیک کاری عظیم تر خط است	گفت اجرت فزون ز در و سرات

۵- ۶- ۷- جلد دچاک ۳- درم یاد بسم نام برآست که در نیم و اج داشته ۴- فرد ۵- بیش ۶- بزرگ بسیار



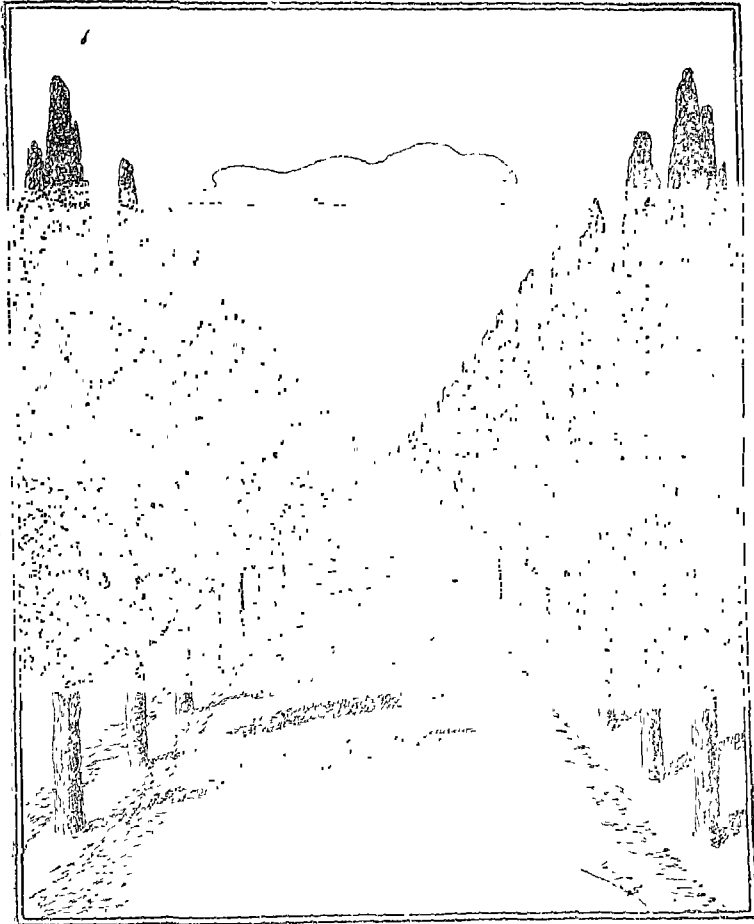
## پند و امثال

با گریمان کارها دشوار نیست<sup>(۲۲)</sup>  
پُرسان پُرسان کلبه بتوان رفیق  
اوصحاب در درا باشد اثر  
بهر کس هر چه لایق بود دادند  
ادمی فریب شود از راه گوسس<sup>(۲۳)</sup>  
برکنده نه آن چشم که بدبین باشد  
با من آن کن که اگر با تو رو و پسندی  
تا توانی میگریز از یار بد  
بسامرا<sup>(۲۴)</sup> که در ضمن نامرا دیهاست

---

۱- مردمان بزرگوار ۲- سخت ۳- یعنی روح انسان بشنید سخن سودمند پرورش میابد ۴- کام و آرزو

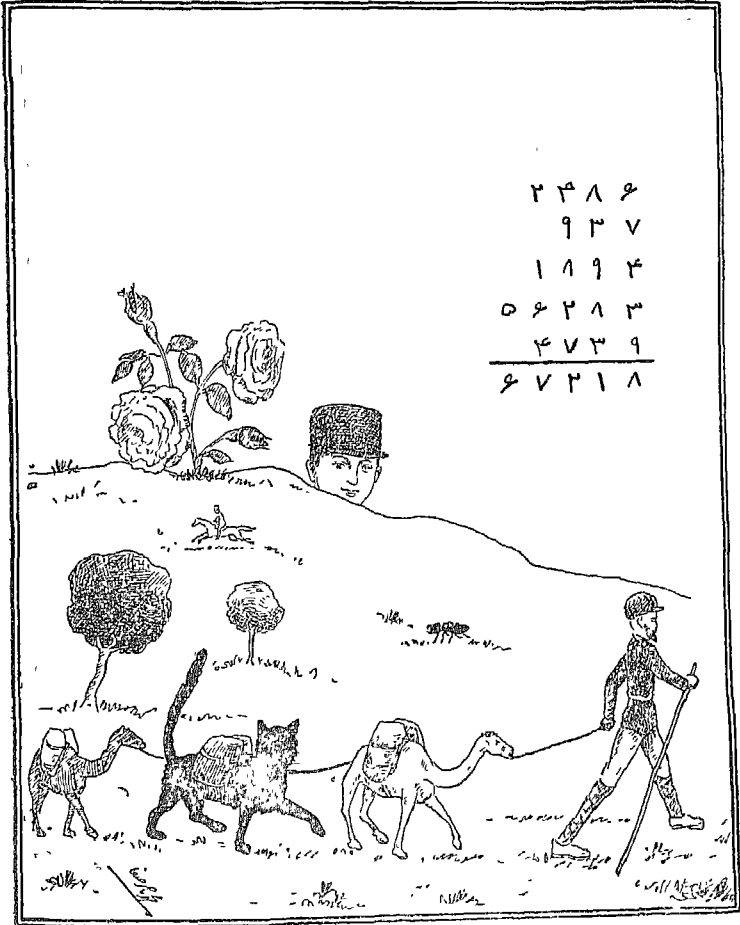
# دورنمای خیابان



هر چه ما از اجسام دور تر باشیم آنها را کوچکتر می بینیم مثلاً کبوتر چند برابر گنجشک است ولی اگر از ما دور باشد اگر گنجشکی که نزدیک ماست کوچکتر نظر می آید همچنین اگر در اول خیابانی طولانی بایستیم آخر آن را بسیار تنگ می بینیم نقاشان در کشیدن تصویر این نکته را رعایت میکنند و هر چیزی را با اندازه دوری و نزدیکی کوچک یا بزرگ می کشند

شکل که در این صفحه می بینید خیابانی را نشان میدهد که در دو طرف آن درخت کاشته اند تصویر درختهای اول خیابان را بزرگ کشیده اند و هر چه دور تر می رود کوچکتر شود تا آخر خیابان که درختها هر کدام با اندازه یک نقطه و چسبیده بهم نظر می آید

# خط عمده‌ی برای آزمایش<sup>(۱)</sup>



در هر یک از این شکلها غلطی است که مخصوصاً گذارده شده تا شاگردان را بیازماند  
 و ببینند تلفت آن غلطها میشوند یا نه مخصوصاً گاهی این امتحانات را میکنند  
 که شاگردان با هوش در کتاب و در شکل و در حساب و در نقشه و در گفتگو  
 غلطها را پیدا کرده بگویند و این آزمایش خوبی است  
 حالا باید غلط هر یک از این شکلها را پیدا کنید و روی کاغذ بنویسید و  
 آنرا به معلم نشان دهید تا معلوم شود کدام یک از شما با هوش تر هستید

۱ - امتحان



## اصطلاحات جغرافی

جزیره قطعه زمینی است که آب از همه طرف بر آن احاطه داشته باشد  
شبه جزیره زمینی است که از یک طرف متصل خشکی و دیگر اطراف آن آب احاطه  
کرده باشد

چهار جزیره نزدیک بهم را مجمع الجزایر گویند

بلند بیامی سطح زمین را کوه می‌نامند مانند کوه دماوند و الوند  
برآهگی های خاک را تپه گویند

از قلعه بفس کوه بهاد و دو آتش بیرون می‌آید اینگونه کوهها را آتش فشان می‌نامند

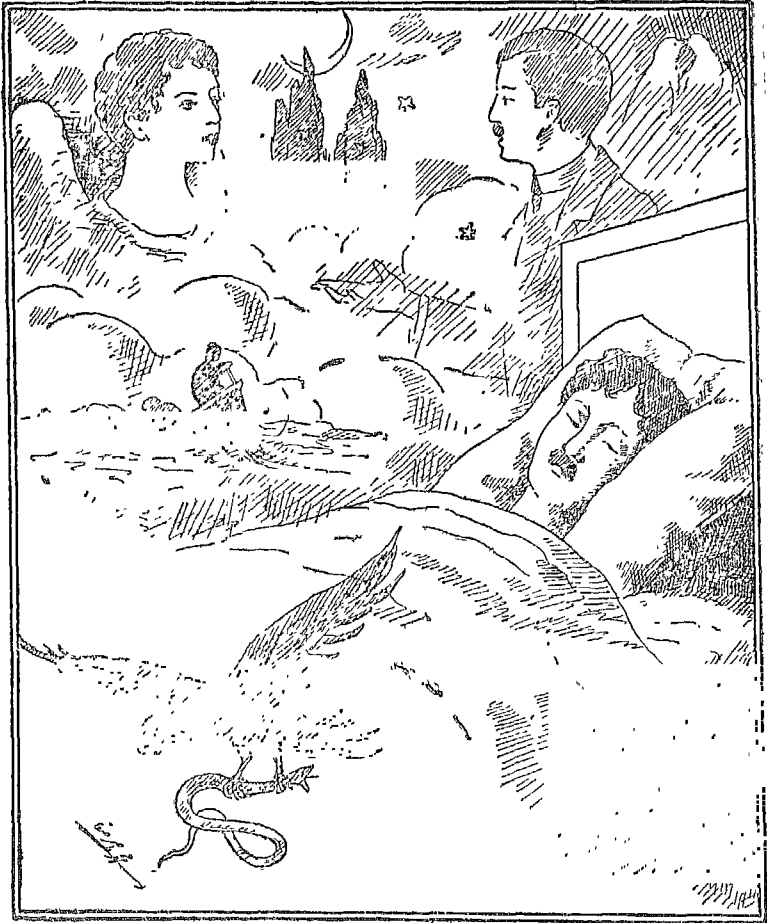
جگله زمین وسیعی است که در آن کوه و تپه نباشد

زمین وسیع بی آب و علف بیابان است

مملکت قسمت بزرگی از زمین است که چند ایالت و ولایت تقسیم شود هر ولایتی دارای

چندین بلوک می‌باشد

کتاب



نذاختم کجا دیده ام در کتاب  
 که ابلیس را دید شخصی نجواب  
 بالا صنوبر بدیدار حور  
 چو خورشیدش از چهره تیافت نو<sup>(۲۱)</sup>  
 فرارفت گفت ای عجیب این تویی<sup>(۲۳)</sup>  
 فرشته نباشد بدین نیگونی  
 تو کاین روی داری بحسن<sup>(۲۴)</sup> قمر<sup>(۲۵)</sup>  
 چرا در جهانی برشتی<sup>(۲۶)</sup> نمر<sup>(۲۷)</sup>  
 ترا سنگین روی<sup>(۲۸)</sup> پنداشتند  
 گر ما به در زشت نگاشتند<sup>(۲۹)</sup>  
 شنید این سخن بخت برگشته دیو  
 بزاری بر آورد بانگ و عیو<sup>(۳۰)</sup>  
 که ای بخت این نه شکل من است  
 ولیکن قلم در کف دشمن است  
 بر انداختم بچشان از بهشت  
 کنونم بکین<sup>(۳۱)</sup> مینگارند زشت  
 از بستان سدی

۱- تداوت ۲- یزدخشد ۳- پیش ۴- نیگونی ۵- ماه ۶- شور ۷- ترس آورد

۸- تمام ۹- نقش کردند ۱۰- فریاد ۱۱- دشمنی



— ۷۵ —

## پند و انشال

کار امروز را بفرماید پسند از  
کار نگرده فرزندارو  
برای کور شب و روز یکی است  
تباقتا ضی زرقه خوشحال بر میگردد  
جواب بله‌مان خاموشی است  
از موده را از نمودن خلاست  
بزرگی بعقل است نه بسال  
اگر گل نیستی خار هم باش  
جنگ اول به از صلح آخر است  
چوب کج را تا با تش نبرد است نمی شود  
حرف حق تلخ است  
۱- امتحان ۲- امتحان کردن

## زراعت

محصول بردو قسم است دیمی و آبی  
محصول آبی آنست که از قنات یارود خانه آبیاری شود و دیمی آنکه از باران  
مشروب گردد

بر زمینی برای نوعی از زراعت خوب است برزگران زمینها را می شناسند  
و میدانند در هر زمین چه باید کاشت و کدام زمین برای چه محصول بهتر است  
مشکلاتی را که آب فراوان لازم دارد در زمین مرطوب میکارند  
بعضی خاکها برای کشت و زرع خوب نیست اینگونه خاک ابرزگران کاروان  
که دوداده برای زراعت آنها دویسازند

## دل زیر دستمان نباید شکست

در دین پراکندهگان جمع دوا	که جمعیت باشد از روزگار
نخواهی که باشی پراکنده دل	پراکندهگان راز خاطر عقل
دل زیر دستمان نباید شکست	بادا که فتنه داشوی زیروست
غم زیر دستمان بخور زینهار	برس از زیر دستی روزگار
مکن خیره بر زیر دستمان مغم	که دشتی است بالای دست تو مغم
چه خوش گفت فردوسی پاکر آود	که رحمت بر آن کریمت پاکر باد
میا زار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرینش است
مزن بر سینه ناتوان دست زو	که روزی در افتی بمایشن چو نور
گر نفم ز تو ناتوانم ستم بسی است	تو اما تر از تو ستم آخر کسی است
خدا را بر آن بنده بنمایش است	که خلق از وجودش در آسایش است

۱- یعنی مجاریگان نوافروش مکن - ۲- بی پروا - ۳- بزرگترین عجز بر آن صاحب کجاست شایسته - ۴- خاکسب

## سلسله کیان کیقباد و

اول پادشاهی که از زرادینو چهر تخت کیان نشست کیقباد بود

یشاهی نشست آن زمان کیقباد  
 عمان تاج کو هر بس بر نهاد  
 زگردان و نام آوران یاد کرد  
 بداد و دهبش کیتی آباد کرد  
 بر اینگونه صد سال شادان بست  
 نگر تا چنین در جهان شاه کیت

کیقباد با افراسیاب و تورانیان جنگ کرد

رستم که پهلوان لشکر ایران بود در جنگ با تورانیان دلادوری و مردانگی بسیار نمود  
 و افراسیاب را شکست سختی بداد

فردوسی فرماید

زمین کرده بدست رستم جنگ  
 کی گرزده گاو سیکر بچنگ  
 بهر سو که مرکب بر اینستی  
 چو برگ خزان سه فرد ریختی

مهر سه فرزان همی کرد پست

بشیر بر آن چو بگذاشت دست



برو رنبد<sup>(۴)</sup> دسان یل ارجبند<sup>(۵)</sup>  
 برید و درید و شکت و ببت  
 برفتند ترکان ز پیش<sup>(۶)</sup> مغان  
 و ز انجا بچگون<sup>(۷)</sup> نهادند روی  
 گشته یلیح و شسته سپر  
 همه پهلوانان ایران سپاه  
 بجای آمدند آن سپاه همان<sup>(۸)</sup>  
 بیخ و تیغ و تیسر و بگرز و کند  
 یلان را سر و سینه و پای و دست  
 کشیدند لشکرموی دامغان  
 خلیده دل و بانم و گفتگوی  
 نه بوق و نه کوس<sup>(۹)</sup> و نه تاج و کمر  
 زره بازگشتند نزد یک شاه  
 شدند آفرین خوان بشاه جهان  
 استادان شاهنامه سنه دوی

۱- سران سپاه و زرگان مکت ۲- زندگانی کرد ۳- خفت بود ۴- گرز ۵- آب

۶- حاک ۷- عسکر ۸- نام رود است در زنجان ۹- نوعی تازیانه است

تصویر ایرانیان سپاه ۱۰- هجوم ۱۱- طبل بزرگ ۱۲- بزرگان

## بدن انسان

بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی در دست شده است

روی بدن از پوست پوشیده شده است

پوست دارای سوراخهای بسیار کوچکی است که از آنها عرق بیرون میآید.

این سوراخها را مسامات میگویند

رگ لوله باریکی است که خون در آن گردش میکند

خون از قلب بیرون میآید و قلب بر میگرد

قلب در طرف چپ سینه قرار دارد

رگ برد و قسم است شریان و ورید

شریان رگی است که خون را از قلب تمام بدن میرساند

شریان بزرگ را شاه رگ میگویند

شریان بزرگ از قلب بیرون میآید و شاخه شاخه میشود و از آنها شریان های کوچک

عشب میگرد

خون بوسیده شرماینها در تمام بدن جسمیان پیدا میکند  
در یدرگی است که خوزرا بقلب بر میگردد اند

۱- پی را بر پی عصب گویند

پند و امثال

چوپانِ خانِ بدتر از گرگ است

ارمغانِ مور پایِ طغ است

از تفنگِ خالی دو نفر میترسند

باد آورده را باد میبرد

اسبِ نجیب را یک تازیانه بس است

تا جای ندانی پای منبر

چاه کن همیشه تیر چاه است



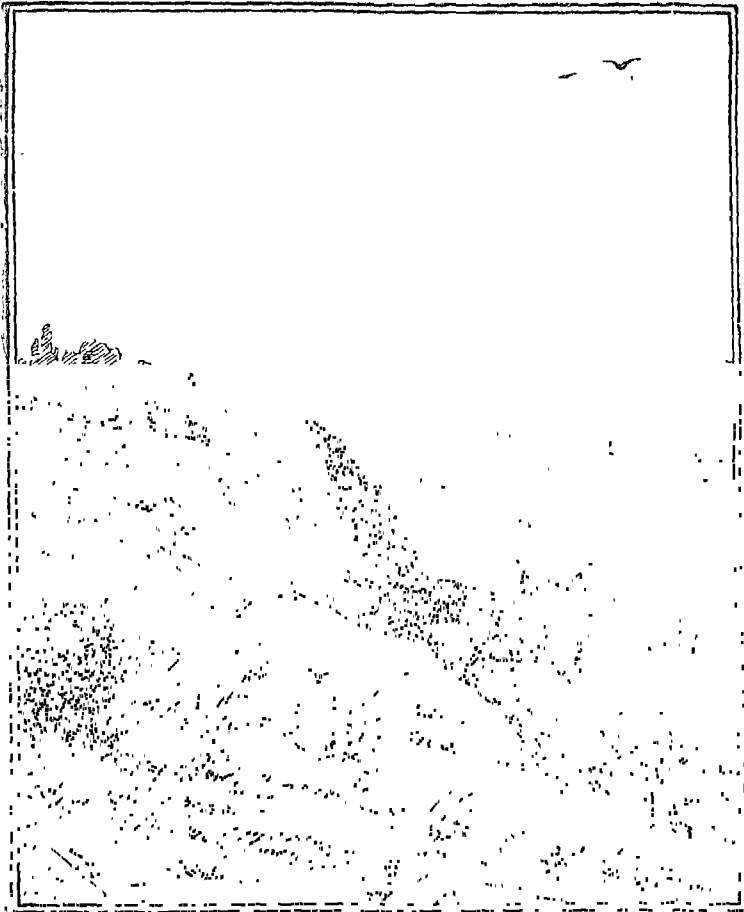
## آنوشیروان معلم

گویند آنوشیروان را در کودکی معلمی دانشمند بود روزی معلم بی تقصیر او را بیاورد  
آنوشیروان از اینکار بسیار خشمگین شده کینه معلم را در دل گرفت چون بر تبه سلطنت رسید  
روزی آن معلم را بنخواست و از او پرسید زمانی که تعلیم من میسر داشتی چرا بگناه مرا  
بردی و بدان سختی بیاوردی گفت ای ملک چون امید داشتیم که بعد از پدر پادشاهی  
رسی خواستیم معلم را چشیده باشی تا در ایام سلطنت بظلم اقدام نمائی و بشیوه عدل  
و شفقت با مردم رفتار کنی

آنوشیروان چون این سخن شنید او را تحمیل بسیار فرمود و خلعت و تمش از زانی

داشت

# خروس و روباه



رو باهی از نزدیک و هی میگذشت خروسی را دید که دانه برمی چسبند پیش رفته  
 سلام کرد و زبان تعلق کشود و گفت پدرت خروسی بسیار خوش آواز بود من  
 هر وقت از اینجا میگذشتم و آواز او را می شنیدم خوشدل میشدم  
 خروس گفت من هم در آواز کمتر از پدرم نیستم و بهجادت خروسان چشهای  
 خود را بسته بالها را برهم زود و بنای خواندن گذارد رو باه فرصت را غنیمت  
 شمرده بجهت او را بگرفت گهای ده جهر شدند و رو باه را دنبال کردند  
 خروس بر رو باه گفت اگر میخواهی از دست سگهار هانی یا بی فریاد کن و بگو  
 خروسی که من گرفته ام زده شنا نیست از زده دیگر است رو باه فریب نخوره  
 همیشه دوان خود را برای فریاد باز کرد خروس پرید  
 رو باه از روی حسرت نگاهی بخروس کرد و گفت لعنت بر آن دهانی که  
 بیوقع باز شود خروس گفت لعنت بر چشمی که بیوقع بسته شود

خدا کن ز آنچه دشمن گوید آن کن  
 که بر زانوزنی دست تغان<sup>۳۱</sup> کن  
 گرت راهی نماید راست چنان تیر  
 از او برگرد راه دست چپ گیر

۶- چابوسی ۲- تبرس ۳- زیان دهنر

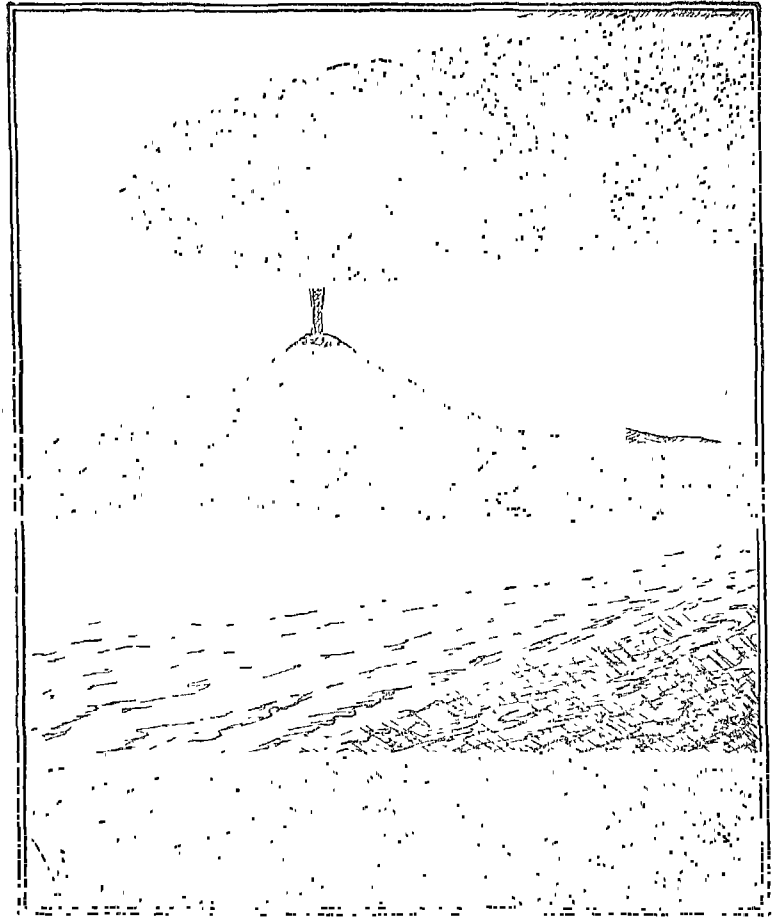
### نیکوکاری

نباشد همی نیک و بد پایدار  
 همان به که نیک بی بود یا و کاه  
 هر آنکس که اندیشه بد کند  
 بفسر جام بد با تن خود کند  
 بپاداش نیکی بیایی بهشت  
 خاک آنکه جز تخم نیکی نکشت  
 از شایسته زردی

### راستی

به از راستی در جهان پیش نیست  
 ز کز می تبر هیچ اندیشه نیست  
 فردوسی

# کوه آتش فشان



معلوم است بچیک از شما کوه آتش فشان اندیده اید اما کوزه آتش بازی را  
تا شا کرده اید که چگونه از سر آن آتش بیرون میجهد همچنان از قلعه بعضی کوهها  
آتش و سنگ مواد که اخته بیرون میآید

سبب آتش فشان ز کوه ها آن است که در درون زمین مواد می هست که از شدت  
حرارت گداخته و ذوب شده است آن مواد که اخته از هر جا زخمه پیدا کرد

خارج میشود

کوه دماوند در قدیم آتش فشان بوده اکنون خاموش است اما گاهی بخار و  
دود از دانه آن بیرون میآید

# حکایت

یکی بر سر شاخ <sup>(۱)</sup> بن میسرید خداوند <sup>(۲)</sup> بستان نظر کرد و دید



بگفتا که این مرد بد میکند نه بر کس که بر نفس خود میکند

## هضم و تنفس

هضم غذا پس از اینکه در دوان جویده و نرم شد از راه حلق و مری که آنرا  
گلو سرخ نیز میگویند وارد معده<sup>(۱)</sup> میشود

معده مانند کینه است که از یک طرف بگلو سرخ و از طرف دیگر بروده<sup>متصل</sup>هاست  
غذا پس از آنکه از معده گذشت بروده میرود

تنفس انسان از بینی و دوان و مسامات بدن تنفس میکند هو از دوان  
و بینی و ناهی میگذرد و داخل ریه<sup>(۲)</sup> میشود

انسان دوریه دارد یکی در سمت راست و دیگر در سمت چپ هنگام تنفس  
از هوا پر و خالی میشود

پوست بدن باید همیشه پاک باشد تا بتوانیم از مسامات آن تنفس کنیم

۱- معده را بنفاری میگویند ۲- گلو ۳- ریه را بنفاری میگویند



# بہمت

بہمت اگر پایہٴ سنائی کند      پشہ بی بال بُہمانی کند  
 بہمت اگر سلسلہٴ خُنبان شود      مور تواند کہ سلیمان شود

از خدا برین وحش باقی

بہمت بلند دار کہ مردانِ دوزگا      از بہمتِ بلند بجائی رسیدہ اند

حافظ

بہر کاری کہ بہمت بستہ گردد      اگر خناری بود کلدستہ گردد

بچوگانِ بہمت توان بردگوی

۱- در تبصرہ درجہ ۲- فزودن یعنی زیاد کردن ۳- نام مرغی است شہرہ ۴- رشتہ دزخیر ۵- پیغمبر

۶- پادشاہِ نیاہریل کہ بخت با او ہون است ۷- دستہ کل

## پند و اندرز

بدونیک چون هر دومی بگذزند	یمان به که نامت به نیکی برند
گیرم پدر تو بود فاضل	از فضل پدر تو را چه حاصل
مروت نباشد بی باکسی	کز ونیکوئی دیده باشی بسی
نه بر آدمیزاده از دود <sup>(۱)</sup> است	که دزدان میزاده بر <sup>(۲)</sup> است
ای بسا ابله <sup>(۳)</sup> آدم رو که هست	بس ببردستی نباید داد دست
دوستی با مردم دانا نگوید	دشمن دانا به از نادان دوست
آنچه در آینه جوان بیند	پیر در خشت خام آن بیند
گف بر آن آدمی شرف دارد	که دل مردمان بسیار دارد
میان دو کس جنگ چون آتش است	سخن چین بد بخت هیزم کش است
مزن تی مائل بگفتار دم	نگو گو اگر دیر گوئی چه غم

## فلزات عمده

### آهن و پولاد و مس

آهن فلزی است سخت و تیره رنگ که از معدن استخراج میشود و از آن میل و چکش و قفل و تبر و مانند آن میسازند

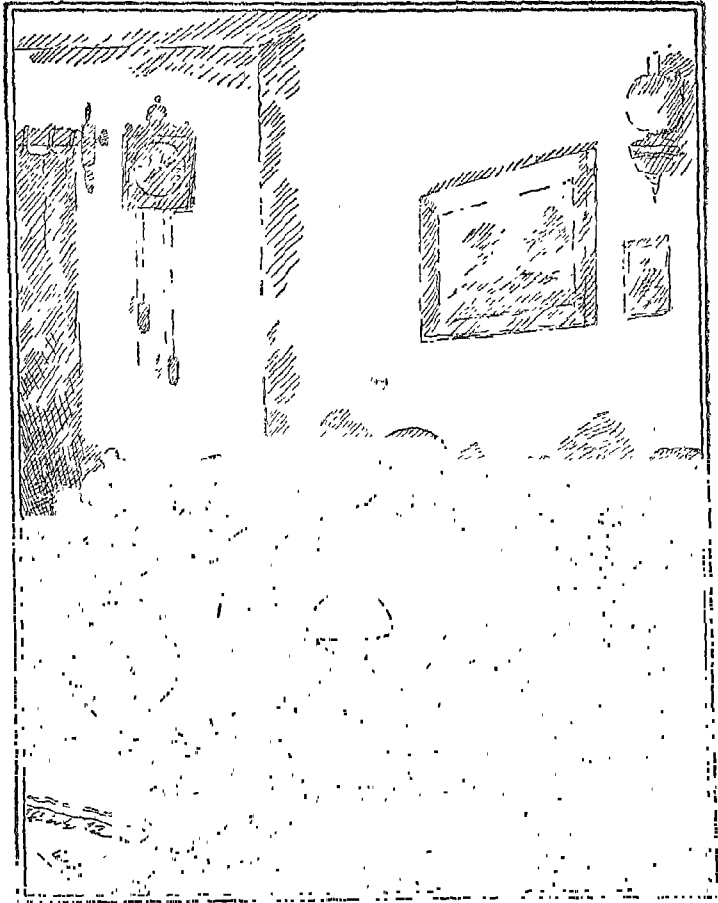
در فرنگستان معدن آهن بسیار است هر سال مقدار زیادی آهن از معدن آنجا بیرون میآورند و بعضی نقاط ایران معدن آهن یافت میشود

پولاد از آهن سخت تر است آنرا برای ساختن کار و دوشیر و غیره بکار میبرند مس فلزی است سرخ رنگ که آنرا مانند آهن از معدن بیرون میآورند از مس دیگ و کاسه و بشقاب و قاشق و پنجره‌های دیگر میسازند

خرف مس را با قلع سفید میکنند که ترشی در آن اثر نکند و رنگ نزنند

رنگ مس سبز رنگ و زهر آکین است در ایران معدن مس بسیار است از همه مہتر معدن مس سبزوار و زرنجان و کرمان و آذربایجان است

# سحر ماه رمضان



«اودده ساله بود چون خواهرانش، وزه میگرفتند او هم هوس کرد روزه بگیرد  
 همه اهل خانه سحر برنجاستند سما و را آتش سکیر و ند میگندارند گوشه اطاق غفلت  
 میجویشید هوا هم قدری سرد بود انسان از آتش سما و و بخار آن برش نمی آید  
 پنجه ما دور سما و جمع میشدند مادرشان با پی سما و زمی نشست سبر که ام یک فغان  
 چای میداد که خواب از سرشان برود بعد سحر میخوردند و مشغول دعای سحر میشدند  
 اینجا میدان میدان اود بود که دعای سحر را از برداشت اود دعا را بلند  
 میخواند دیگران با او هم آواز میشدند نزدیک اذان صبح همه یکجا دیگران میخوردند  
 وقت میگردند بعد از اذان نماز میخواندند بزرگتران مشغول خواندن قرآن و دعایشند  
 و پنجه ما میخواندند

## حکایت

چهارنفس نماز میخواندند یکی از ایشان سخن گفت و دیگری <sup>(۱)</sup>لامتش کرد که سخن گفتی و نمازت باطل شد سومی بخندید و گفت نماز هر دو شست که سخن گفتید چهارمی گفت خدایا شکر که من هیچ نگفتم

از ایشان تا آنی نقل نمیشد است

## جای پای شیر

صیاد می در جنگل میز سگنی را دید و از او پرسید آیا میتوانی جای پای شیر را بمن نشان دهی تا اورا شکار کنم همین سگن جواب داد من در این نزدیکی شیری دیدم شتاب کن الان با او میرسی صیاد بیچاره زگش پریده بر خود لرزید و گفت من جای پای شیر را میخواستم

نه خود او را

## حکایت

«ربا خواری از زردبانی فتاد  
 پسر خرد روزی گریستن گرفت  
 بنحواب اندرش دید و پرسید حال  
 بگفت ای پسر قصه بر من مخوان  
 شنیدم که هم در نفس جان بداد  
 و گریه با حریفان نشستن گرفت  
 که چون رشتی از خشم و شر و سوال  
 بدو زخ در افتادم از زردبان

درستان سدی

۱ - راجح کسی است که بول بقبض دهد و با نفس پس گیرد ۲ - دوم ۳ - گریه کردن ۴ - دشمنی سخت یافتن

۵ - زنده گردیدن جمع شدن مردم و در قیامت برای سؤال و حساب

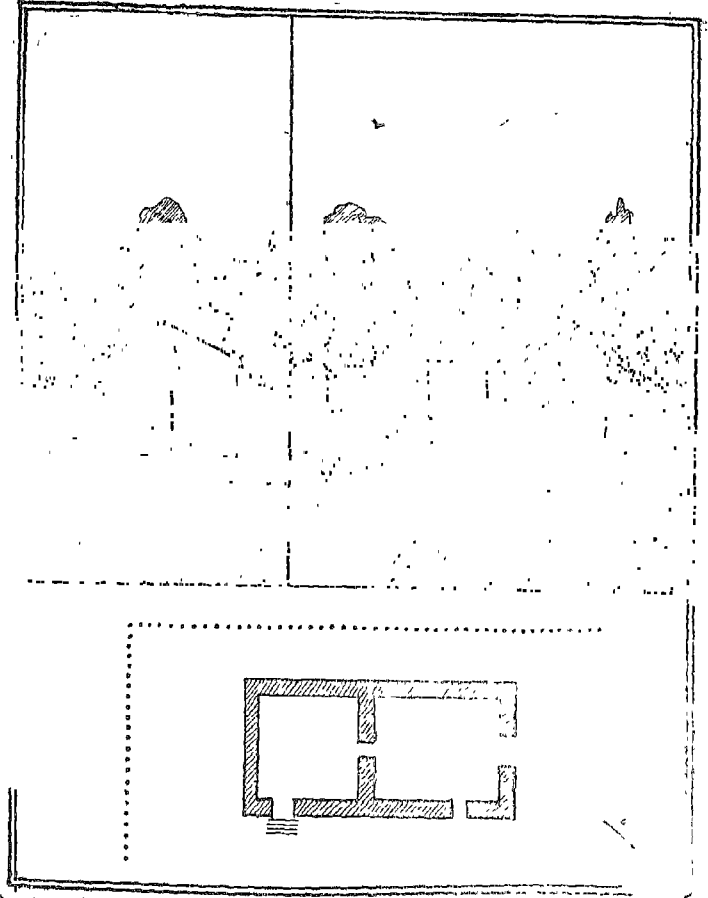
## نید و امثال

یار خوب را روز بد باید شناخت

یک دست بی صداست

انصاف نصف دین است

# دورنما و نقش خانه





اگر خانه یا چیزی دیگر از دور به بینیم و تصویر آنرا چنانکه دیده میشود در روی کاغذ بکشیم  
تصویر را دور نما گویند

در این صفحه تصویر خانه ایست که دو دیوار و یک طرف شیروانی آن دیده میشود اینخانه  
یک در و دو پنجره دارد و طرف چپ اطاق کوچکی است که پهلوی دیوار آن پله چوبی  
پیدا است در دو طرف خانه زرده کشیده اند پشت زرده ها درخت کاشته اند  
تصویری دیگر نیز در این صفحه می بینید این دورنمای همان خانه است که از روبرو  
کشیده اند و بدین جهت جز یک طرف آن دیده نمیشود

سواران وقتی میخواهند خانه بسازند پیش از شروع بکار بجای اینکه تصویر خانه را  
تصویر دیوارهای خانه را روی صفحه کاغذی رسم میکنند و آنرا نقشه خانه میگویند  
این صفحه نقشه خانه را بهم کشیده ایم خطهای سیاه نهن جانی دیوارها و  
نقطه های سیاه جای زرده ها است

## حکایت

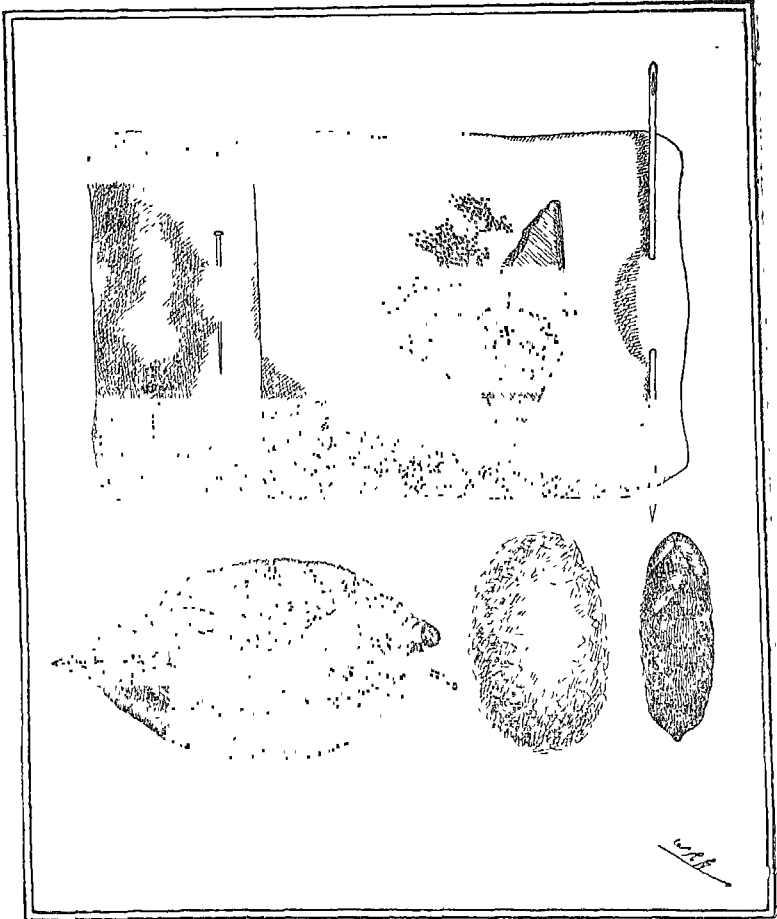
گروهی از حکما در بارگاه کسری مصطفی سخن می گفتند بود ز جبر که مهر ایشان بود خاموش  
 بود سوال کردندش که با ما در این بحث چرا سخن نگویی گفت وزیران بر شمال اطبا اند  
 و طبیب دارند هر که تمیم<sup>(۵)</sup> چون می نیم که رأی شما بر صوابست مرا بر سران سخن گفتن حکمت بنا شد  
 چو کاری بنصیول من بر آید<sup>(۸)</sup> مراد وی سخن گفتن نشاید  
 و کرسی منم که با بنیا و چاه است اگر خاموش بنشینیم گناه است  
 از باب اول گلستان سدی

۱- دانشندان ۲- لقب از شیردان پادشاه ساسانی ۳- بزرگتر ۴- گفتند ۵- بیچار

۶- راست و درست ۷- زیاد و گوی ۸- بجز باید ۹- کور را

— ۱۰۱ —

# کرم ابریش



کرم ابریشم نخست در چین بوده است و از چین آنرا بمالک دیگر برده اند  
در فصل بهار کرم ابریشم از تخم بیرون میآید و آن هنگام برگ درخت قوت را  
نزدیک او میریزند کرم ابریشم برگ قوت را میخورد و رفته رفته بزرگ میشود پس از آنکه  
بزرگ شد تاری دور خود می‌تند آنرا پس از آنکه گویند  
پس کرم ابریشم اشکال مختلف دارد و رنگ آن سفید یا زرد است و بزرگی گل  
و نفش کم رنگ هم دیده شده است  
پس را با بنجار آب حرارت میدهند تا کرم آن میرد بعد پس را در آب بویس می‌شستند  
و تا آنرا از هم باز میکنند و میانند و از آن پارچه ابریشمی می‌بافند  
پارچه ابریشمی از همه پارچه لطیف تر است  
در مملکت ایران مخصوصاً در گیلان و مازندران و خراسان ابریشم عمل میآید  
ابریشم مال التجاره سبک و ترن گرانمای است

# چو استاده دست افتاده گیر

که دیگر خندان ز بقال کوی <sup>(۳)</sup>	بزارید وقتی زنی پیش شوی <sup>(۲)</sup>
که این جو فروشت و گند نمی <sup>(۴)</sup>	ببازار گندم مندروشان گری
بزن گفت ای روشنائی بساز <sup>(۵)</sup>	بدلاری آنمرد صاحب نیاز
نه مردی بود نفع از او اگر گرفت	بایستد ما کلبه اینجا گرفت
چو استاده دست افتاده گیر	ره نیک مردان آزاده گیر

بهستان سدی

۱- نزاری کرد ۲- شربس ۳- محله ۴- برو ۵- منی عبارت این است که ای پادشاه صبر کن

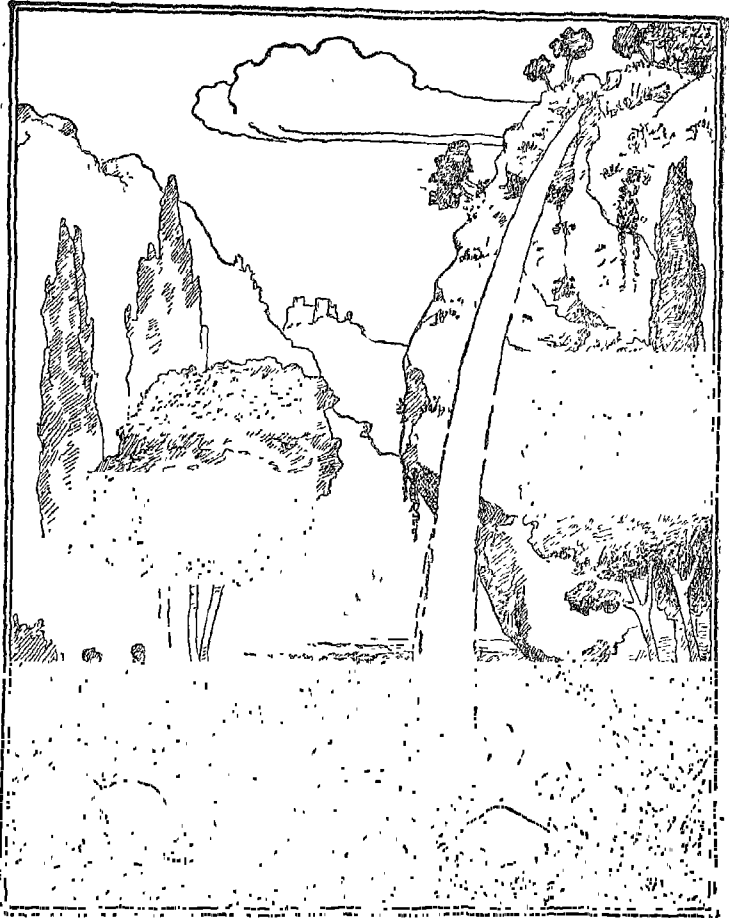
۶ - دکان

## پند و امثال

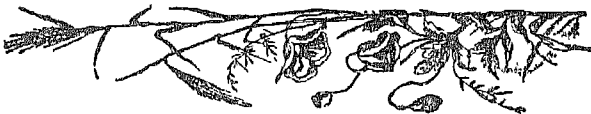
### صرف حساب یک کلمه است

### چشم بنیاب ترا ز سبده عصا

# آبشار



جانی را که آب از بلندی به پستی میریزد آبشار گویند .  
آبشارهای بزرگ در کوهستان است  
آبشار هر کجا باشد بر صفا و طراوت آنجا میافسند  
در پس قلعه که نزدیک طهران است آبشار با صفا میباشند و مردم تهر آن  
تابستان برای گردش و تفریح تماشای آن میروند  
بلندی بعضی آبشارها زیاد است  
بزرگترین آبشارهای روی زمین آبشار نیلگارات که در امریکای شمالی



# کیکاوس

از سلسله کیانیان

پس از مرگ کیتیا دپرش کیکاوس بجای او نشست،

چو کاوس گرفت گاه پدرا<sup>(۱)</sup> مرا وراجهان بنده شد سر سبر

پسین گفت گاندر جهان شاه کیت گدشته زمن در خور گاه کیت

گویند یک روز گروهی نزد کیکاوس بودند یکی از آنها زبان بوصف ما ز نذران گشود  
و گفت

که ما ز نذران شاه رایا دباد<sup>(۲)</sup> همیشه برو بومش آبا دباد

که در بوستانش همیشه گل است زمینش پر از لاله و سنبل است

هو انوشکوار و زمین پر نگار<sup>(۳)</sup> نه گرم و نه سرد و همیشه بها

نوازنده بلبیل باغ اندرون<sup>(۴)</sup> گرازنده آهو<sup>(۵)</sup> براغ اندرون<sup>(۶)</sup>

دی و آذر و بومن و فسردین<sup>(۷)</sup> همیشه پر از لاله بسینی زمین

کیکاوس چون این وصف بشنید عمت بگرفتین آن دیار گاشت و با سپاهی گران<sup>(۸)</sup>



بدان سوی رفت با مردم آن ولایت در جنگ شد ولی از این شکر کشی سودی نبرد  
 سگت خورد و با تنی چند از سران پناه بدست دشمن گرفتار گردید چون رستم این  
 خبر شنید بسوی مازندران شتافت در راه با شیر و ارد و با وزن جادو و گرو دیوان  
 جنگید و آنها را بکشت همینکه با مازندران رسید یککاس و بسمرا هانش را از بند  
 رهائی داد

یککاس فرزند بی جوانمرد و دلاور بود که سیاوش نام داشت سخن چینیان از  
 او زود پدید گونی کردند یککاس بر او خشم گرفت سیاوش دل آزرده شد و بتوران  
 نزد افراسیاب رفت افراسیاب دختر خویش فرنگیس ابوی داد  
 برادر افراسیاب بر سیاوش رشک برد و بنای قتله انگیزی گذاشت تا افراسیاب  
 سیاوش را بگناهی بکشت

شماره نهم - فردوسی

۱ - نعت ۲ - شایسته و باق ۳ - ستایش ۴ - مزین ۵ - نقش ۶ - خواننده

۷ - فراسنه ۸ - در غار دهم ۹ - نخت فردوس ۱۰ - سیاهترین

## حکایت

دولِ دردمندش با ذر تباقت <sup>(۳)</sup>	جوانی سرازرایِ مادر تباقت <sup>(۱)</sup>
که امی <sup>(۴)</sup> است مهر فراموش <sup>(۵)</sup> عهد <sup>(۶)</sup>	چو بیچاره شیدشش آورد <sup>(۴)</sup> مهد
که شبها ز دست تو خواهم نبرد	نه گریان و در مانده بودی و نترد <sup>(۷)</sup>
مگس اندن از خود جمالت نبود	نه در مهد نیرویی و حالت نبود
که امروز سالار و <sup>(۱۰)</sup> مهر نخبه <sup>(۱۱)</sup>	توان کودک از گس <sup>(۹)</sup> رنجبه
که نتوانی از خویشتن دفع <sup>(۱۳)</sup> مور	بجانی شوی باز در قفس <sup>(۱۲)</sup> گور

از برستان سدهی

۱- بچپید ۲- آتش ۳- بوزایند ۴- لاجواره ۵- محبت ۶- پیمان ۷- حاجسته ۸- قوت

۹- آزرده ۱۰- بزرگ ۱۱- پرتوت بی باک ۱۲- تو ۱۳- راندن

## حکایت

یکی از بزرگان نزد انوشیروان شفاعت گناهکاری را کرد انوشیروان گفت  
 گناه او بزرگ است گفت من هم گناه بزرگ را شفاعت میکنم چه از گناه تو  
 میتوان درگذشت انوشیروان انوش آمد و شفاعت او را قبول کرد و آن

گناهکار را بخشید از دستان نحسی نغمی شد بست

## پند و امثال

آبی که آبر و بسب در گلو میریز

او آرزو دهنل شنیدن از دور خوش است

توبه کرک مرگ است

با خد اباش و پادشاهی کن

بوی گل از آنکه جویم از گلاب

اگر نیستی با بد شو یار

## طلا

طلا که آن از زینس کونید فلزی کیاب و گرانهاست  
از طلا پول سکه میزنند و اسباب زینت میسازند  
بسیار دیده شده که پول اسباب طلا قرنها بدون تفسیر دزیر خاک مانده است  
چونکه آب هوا طلا را فاسد میکند  
طلا را از معدن بسیر و نیاورند در بعض نقاط ریزه طلا در خاک یافت میشود  
مردم خاک را میسوزیند و طلا را از آن جدا میکنند  
در ملکیت ایران خاک طلا در فارس و کرمان و همدان و عراق یافت میشود کوه  
در بیت فرسنگی دامغان معروف است  
چون طلا نرم است هنگامی که بخواهند از آن چیزی بسازند قدری مس باقیه داخل  
ان میکنند تا سخت شود . پول طلا اندکی مس داخل دارد

## پند و اندرز

خرماییدن لاجوردی سپهر<sup>(۳۲)</sup> همان کردگردیدن ماه و مه<sup>(۳۴)</sup>  
 پسندار کنه بر بازگیری است<sup>(۳۵)</sup> سراپرده این چنین سرسری است  
 سخن گرچه هر کلمه شیرین بود<sup>(۳۶)</sup> سزاوار تصدیق و تحسین بود  
 چو یکبار گفتی ملو باز پس<sup>(۳۷)</sup> که حلوا چو یکبار خور دند بس  
 داد مردی بد بهر دانی صیت<sup>(۳۸)</sup> با هنر تر ز خلق دانی کیست  
 آنکه با دوستان تو انداخت<sup>(۳۹)</sup> آنکه با دشمنان تو اندازیت  
 هیاش بجهت وجد در کار<sup>(۴۰)</sup> دامن طلب ز دوست مگذار  
 هر چیز که دل بدان گراید<sup>(۴۱)</sup> اگر چه کنی بدست آید  
 صلوات علی بن ابی طالب

۱- گردش ۲- رنگ ۳- آسمان ۴- خورشید ۵- پیروز ۶- خوارگی ۷- کوشش

۸- جستجو ۹- میز کند

# سخنرینان باش تا کامروا باشی



بوذرجمهر سر بامداد که بخدمت انوشیروان میرفت می گفت سخن خیزباش تا کامروا باشی  
 انوشیروان این سخن را سر زنی می پنداشت و دلتنگ میشد روزی بغلامان خود  
 فرمود سحرگامان ناشناس در راه بوذرجمهر بایستد و بی آسیب جامه از تن او  
 ببردن آید سحرگاه غلامان راه بوذرجمهر بستند و جامه از تن او در آوردند  
 بوذرجمهر بخانه بازگشت جامه دیگر پوشید و آن روز ناچار اندکی دیرتر بخدمت رسید  
 انوشیروان پرسید موجب دیر آمدن چیست گفت می آمدم در راه تنی خنجر من رسید  
 جامه مرا کند و بُرود ناچار بخانه بازگشتم و جامه دیگر پوشیدم  
 انوشیروان گفت هر بامداد مرا نصیحت میکردی که سخن خیزباش تا کامروا باشی امروز  
 این آفت تو از سخن خیزی رسید بوذرجمهر جواب داد سخن خیزگسانی بودند که پیش  
 از من برخاستند و کامروا شدند . از زبان زان نقل نمیشده است

### حکایت

که ما را از حقیقت گن خبردار	بچین بندیش پری مرد بسیار
که ده چیز است در معنی حقیقت	جوابش داد آن سر طریقت <sup>(۱)</sup>
یکی کم گفتن است و نه خموشی	بگویم با تو گر نیکو نیوشی <sup>(۲)</sup>
که دریا گردی از خاموشی باشی	چو چشمه تا یکی در جوش باشی

شیخ عطار

۱. هم حکایات دلبسا ۲ - ۱۱۴ از ابیات ۳ - بوئیندین بنی شیندین است

### پند و امثال

مادر اول سوردو ای را دامن  
از بک گل بهار نمی شود  
آدم خوش معامله شریک مال مردم است  
موز همیشه گرسنه است





شیر در چغل های آسیا و آفریقا زندگی میکند  
زورمندی شیر چندان است که بتواند اسی را بیک ضرب دست خرد کند  
انسان در پنج شیر مانند موش در چگال گربه ناتوان و زبون است  
شیر شباهت بسیار بگربه دارد

چون چگالهای شیر زیر پنجه های نرم او پنهان است هنگام راه رفتن صدای یای او  
شنیده نمی شود

شیر دندانه های برنده دارد که طعمه خود را با آن پاره پاره میکند  
برود پلنگ مانند شیر شباهت بگربه دارند ولی از شیر وحشی ترند شیر را مکن است  
چنان رام کرد که هیچ کس آسیب نرساند و فرمان شیر بان را ببرد ولی برود پلنگ  
بسنخی رام و مطیع میشوند

شیر آفریقا دارای یا لهای انبوه<sup>(۳۲)</sup> میباشد که دور گردن در وی شانه او را می پوشاند

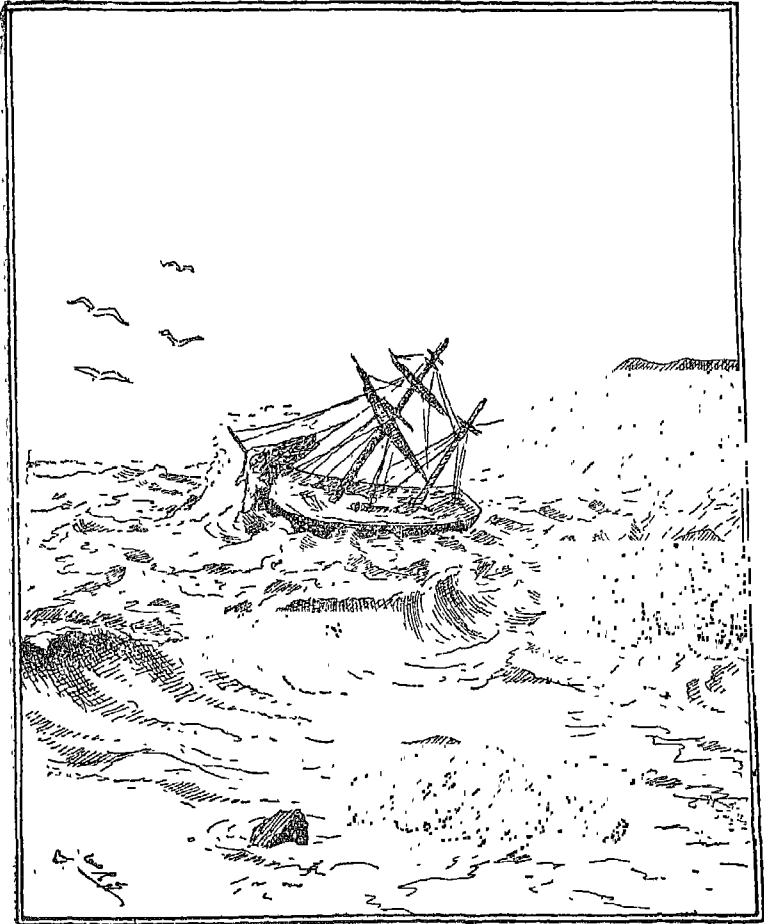
شیرِ زهرِ بسیارِ بزرگ و میانِ لاغردارد <sup>(۵)</sup> جبه شیر باندازه گاو است  
 شیر به گام خشم چهره و دشت انگیزی پیدا میکند یا لهای او اطراف صورتش ایستد  
 چشانش مانند آتش سُرُخ میشود دندان و چنگال خود را نشان میدهد دش را سخت  
 میجنبد مانند چنان مینسد که نعره او از راه دور شنیده میشود  
 شیر ماده یال ندارد و از شیرِ زکوچکتر است ولی در زندگی او کمتر از شیرِ زنیست  
 مخصوصاً و قتی که به بچه های او حمله کنند  
 در پیشه های ایران سابقاً شیر بود حالا هم شاید باشد

---

۱ - بجاوه ۲ - فرمانبردار ۳ - پر و بسیار ۴ - کمر ۵ - تنه



طوفان



د فصل بهار و پائیز<sup>۱۱۱</sup> گاه بگاه ابرهای تیره آسمان را فرا میگیرد بادهای تند  
میوزد گرد و غبار هوار ایره و تار میکند این انقلاب هوار اطوفان مینامند  
طوفان اگر شدت کند درختهای کهن از بیخ برمیکنند خانه ها را خراب میکند  
طوفان در دریا بسیار سنگین<sup>۱۱۲</sup> است

هنگامی که دریا طوفانی شود موجهای عظیم<sup>۱۱۳</sup> از هر سو بجنبش درآمده بلند می پستهای  
هولناک در میان آب پیدا میگرد و گرد ابهامی<sup>۱۱۴</sup> ز رتف پیدا میشود  
کشتی بانان از بیم غرق کشتی های خود را بطرف ساحل میرانند و خلیج های آرام پناه  
میسرند

مرغان دریائی<sup>۱۱۵</sup> طوفان را از پیش در میانند و برای اینکه آسبسی نمینند  
بخشکی میروند

---

۱- نوزن ۲- ترسناک ۳- بزرگ ۴- عین دگود ۵- پیدا شدن

## حساب بدنیار بخش خسروار

دو نفر برای گرفتن اعانه بدر خانه شخصی رفتند از پشت در آواز صاحبخانه را شنیدند که بباغ بلند بختکار خود میگفت چوب کبریت را چرا دور انداختی میبایست آنرا نگاهداری شاید روزی بکار آید

اندو نفس بهم نگاه کرده گفتند نزد چه کسی آمده ایم این مرد که برای یک چوب کبریت اینگونه سختگیری میکند هرگز اعانه نخواهد داد در این اثنا صاحب خانه در را باز کرد پرسید چه میخواهید مقصود خود را با او گفتند وی بید رنگ بدرون خانه رفت و هزار تومان پول آورده با آنها داد آندو نفر بسیار تعجب کرده از او پرسیدند شما که از چوب کبریت نمیکدرید چگونه از هفتاد تومان گذشتید صاحبخانه گفت من اگر آن گونه صرفه جوئی نکنم اینگونه بذل و بخشش هم نتوانم کرد

## کیخسرو و کیخسرو (سعدیان)

کیخسرو پسر سیاوش پس از گشته شدن پدر بدینا آمد و چندین سال در کرستان  
 بزیست تا اینکه از ایران فرستاده بحبجوی ادرقه اورا با مادرش فرنگیس بایران  
 نزد یکاوس آورد

کیخسرو پس از جدش یکاوس پادشاه شد

جهاندار گشت و شهنشاه گشت      ملک شمت و آسمان جاه گشت

بیا هم خصم قلعه میسوی      شد او اوزة نام کیخسروی

ترا داد و سوداشت آن نیک بی      ز افراسیاب ز کاوس کی

کیخسرو در زمان جدش یکاوس بخت خوبی پدر چندین بار با افراسیاب جنگ  
 کرد سرانجام افراسیاب در دست لشکر ایران گرفتار و فرمان کیخسرو گشته شد  
 کیخسرو در حیات خود تاج و تخت را بر لهراسب که یکی از نواده های کتیباد بود گذاشت  
 کرده خود از سلطنت کناره گرفت

۱- شماره تاریخ مخم نقل شده است

۱- یسنوی آسمان است مراد از نام نهم قلعه یسنوی بقیده و قده آسمان نهم است که آنرا عرش بزرگیند

## راستی

از همه غم رستی اگر راستی <sup>(۱۲)</sup>  
 نیسگر از راستی آن نوش یافت <sup>(۱۳)</sup>  
 نغمای

اندر کجی انقی بگم د کاستی <sup>(۱۱)</sup>  
 گل ز کجی خار در آغوش یافت <sup>(۱۳)</sup>

## هنر

گر از طریق هنر پروری <sup>(۱۵)</sup>  
 هنر مند را پای بالا بود <sup>(۱۶)</sup>  
 نغمای

بخوید کسی بر کس برتری  
 ز بهر پایگاہی که والا بود

## بدی

که واجب شد طبیعت را مکافات <sup>(۱۸)</sup>  
 که زد بر جان موری مرغی راه <sup>(۱۹)</sup>  
 که مرغ دیگر آمد کار او ساخت <sup>(۲۰)</sup>  
 نغمای

چو بد کردی مباش این زافات <sup>(۱۷)</sup>  
 چشم خویش دیدم در گدازگاه  
 هنوز از صید منقارش نپرداخت

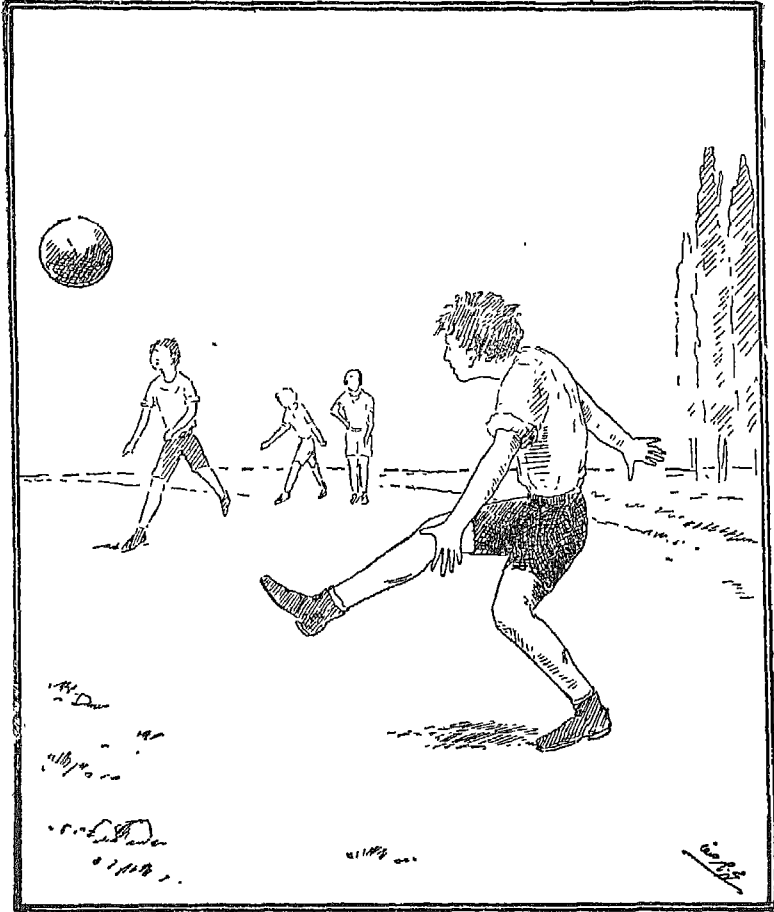
۱- نقصان ۲- نجات یافتی ۳- نخل ۴- شهد ۵- راه ۶- بند ۷- بلا ۸- پادشاه و سزا -

۹- فارغ نشده بود ۱۰- راه بر جان زدن کنایه از پاک کردن است



# بازی وگرددش

حدا صفا



انسان اگر تمام روز را کار کند و هیچ آسایش نداشته باشد باز در آن زمان رنجور  
و ناتوان شده از کار خواهد افتاد

پس برای اینکه تندرست باشیم باید هر روز یک یا دو ساعت ورزش کنیم

بهترین ورزشها برای اطفال خردسال گردش در هوای آزاد است

بازیهایی که خطری در آن نباشد مانند گردش مفید است

کسانی که بیشتر روز در اطاقهای در بسته و تاریک بسر میبرند یا در یک جا

نشسته هیچ حرکت ننمایند همیشه زرد رنگ و لاغرند اما مردمانی که در فضای باز

در روشن کار میکنند پیوسته با نشاط و تندرست میباشند

اطفال خوب جز با همسالان مقبول و با ادب بگردش نمیروند و از بازی کردن

با بچه های بی ادب و شرور پرهیز میکنند

## عسل

عسل خوراکی است بسیار لذیذ و شیرین

زنبور عسل روی گلها می نشیند و شیره آنها را میمکد بعد بکند و می رود و از آن شیره عسل  
درست میکند

عسل که در کند و میسب باشد مقداری موم مخلوط دارد و غالباً زرد رنگ است

عسل آب کرده یا مصفا عسلی است که موش را گرفته باشند

عسل غذای زنبور است که مقداری از آنرا میخورد و مقدار زیاد کند و برای نجات

ذخیره میکند ما آن عسل ذخیره شده را برداشته بمصرف میرسانیم

هر کند و مسکن عده بسیاری زنبور است

زنبور های هر کند و یک شاه دارند شاه از سایر زنبور ها درشت تر و زیاده تر می باشد

بر در هر کند و دو زنبور عسل ایستاده میگذاردند زنبور بیگانه بکند و رو و همچنین اگر زنبوری

شیره گل بدبویی را میکند باشد آن دو زنبور پاسبان او را میگذاردند داخل شود

## نصیاح

تا عذر خطا نخواهم از پس <sup>(۲)</sup>	گستاخ سخن مباشش باکس
در جستن آن غمان مکن <sup>(۳)</sup>	کاری که صلاح دولت تست
رأی دیگران زد دست مگذا <sup>(۴)</sup>	رأی تو اگر چه هست <sup>(۴)</sup> ستوار
میش از همه نیکبامی <sup>(۵)</sup> اندوز	از هر چه طلب کنی شب و روز
کز دانه <sup>(۶)</sup> میگفت نیست <sup>(۷)</sup> رستن	نویسد شوز چاره جستن
پایان شب سیه <sup>(۸)</sup> سپید است	در نو میدی بسی امید است
دولت تو آید اندک اندک <sup>(۹)</sup>	گر صبر کنی بصبر بی شک

نظامی

۱- دایره - تند - بی ادب - ۲ - پوزش - ۳ - غمان ست کردن کنایه از کوتاهی کردن در کار است - ۴ - محکم

۵ - ذخیره کن - ۶ - عجب - ۷ - رویدن و بزم شدن - ۸ - آتش و انجام

## حواصن بچکانہ

پانچ حس داریم

اول باصرہ (بینائی) ، با این حس ہمہ چیز از راه چشم می بینیم

دوم سامعه (شنوائی) ، با این حس ہر آوازی را از راه گوش می شنویم

سوم شامہ (بویدن) ، با این حس بو ہا را از راه بینی می بینیم

چهارم ذائقہ (چشیدن) ، با این حس مزہ چہ چیز ہا را بو سیلہ زبان می چشیم

پنجم لامسہ (پسودن) ، با این حس از سردی و گرمی و درشتی و نرمی چیز ہا

آگاہ می شویم

حس لامسہ در ہمہ جای بدن است مخصوصاً در سر انگشتا

این پنج حس را حواصن خمسہ نیز میگویند

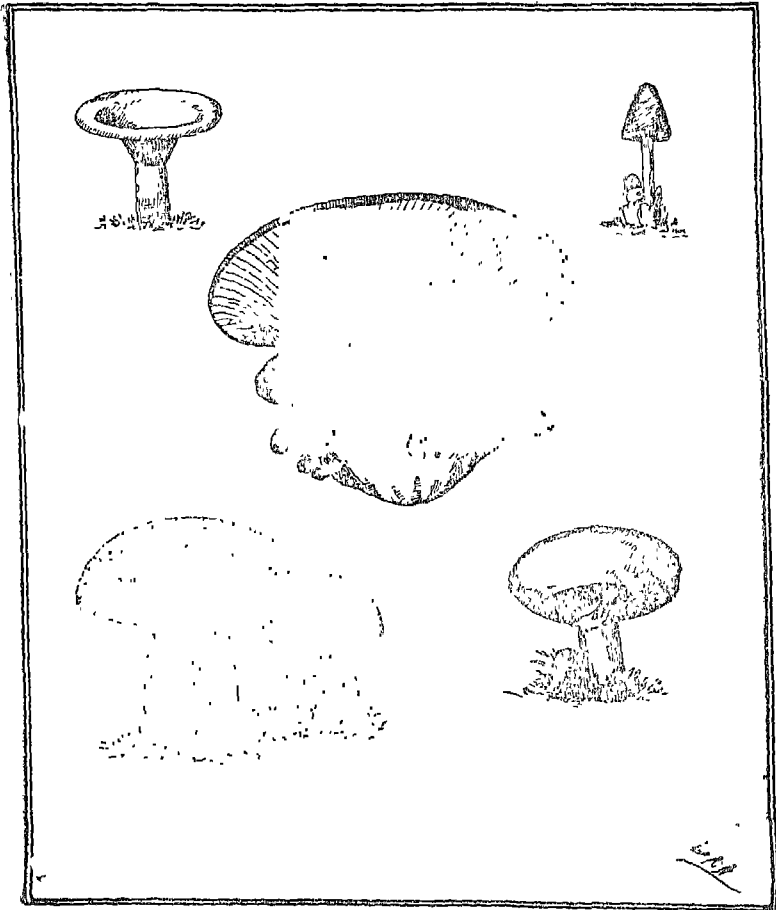
## شیراز

خداوندانگه دراز زوالش <sup>(۴۱)</sup>	خوشایه از و وضع بمیالش <sup>(۱۱)</sup>
که عسخر خرمی بخشد ز لالش <sup>(۴۶)</sup>	زر کن آباد ما صد لاشش <sup>(۴۵)</sup> الله
عیر آینه یاید شمالش <sup>(۸۸)</sup>	میان جعفر آباد و <sup>(۷)</sup> مصلی
بجوی از مردم صاحب کالش <sup>(۱۳)</sup>	بشیراز آبی و فیض روح قدسی <sup>(۱۹)</sup> <sup>(۱۱)</sup> <sup>(۱۱)</sup>

ماظ

- ۱- بیاند ۲- نیستی نابودی ۳- نام برآبی است در شیراز ۴- کله‌ایت که در مقام تجدد تخمین گفته می‌شود ۵-  
 نام یکی از پرنسپیان ۶- آب صاف ۷- نام دو کله است در شیراز ۸- نیم کد از جانب تال برزد ۹- بخشش  
 ۱۰- جان ۱۱- پاک

قارچ



قاریج که در کنار جویها و نقاط مرطوب میروید چندین قسم است  
 بیشتر قاریجها زهر آگین است از خوردن آنها باید پرسه سیر کرد  
 بسیار اتفاق افتاده است که بعضی مردم از خوردن قاریج سمی ناخوش شده  
 یا مرده اند

پاره از نباتات صحرائی نیز مانند قاریج زهر آگین هستند پس ندانسته و شناخته  
 هیچ گیاهی را نباید خورد

۱- درای سم ۲- یکها

### معاشرت با فرومایگان

ابر اگر آب زندگی بارو هرگز از شاخ بید بر نخوری  
 یا منم و مایه روزگار نبسه کز نی بوریما<sup>(۳)</sup> شکر نخوری

ز مکتان صدی

۱- میر ۲- معاشرت کن ۳- صیه



## حکایت

بازرگانی پارچه زر بفت و ظروف چینی بسیار بسیار بانی سپرد که بار کند و بشهری برود

و باو گفت چون بدان شهر رسیدی بارها را نزد خود نگاهدار تا من بیایم

ساربان بارها را بمنزل رسانید و چندی منتظر ماند بازرگان نیامد ساربان

پنداشت که او مُرده است پارچه و ظروف فروخت از قیمت آنها خانه و

یاغی خرید

چندی گذشت که بازرگان آمد و پس از جستجوی بسیار ساربان را یافته گریبان

او را گرفت اموال خویش را از او بخواست

ساربان گفت تو کستی و چه میخوای مگر دیوانه شده من هرگز تو را ندیده و نمی شناسم

بازرگان چون کار را بدینگونه دید ناچار شکایت بقاضی برد

قاضی ساربان را بخواست و گفت اموال این مرد را چه کردی ساربان قسم خورد

که من مردی دهقانم و هرگز ساربانی نکرده ام این شخص چیزی بن سپرده است

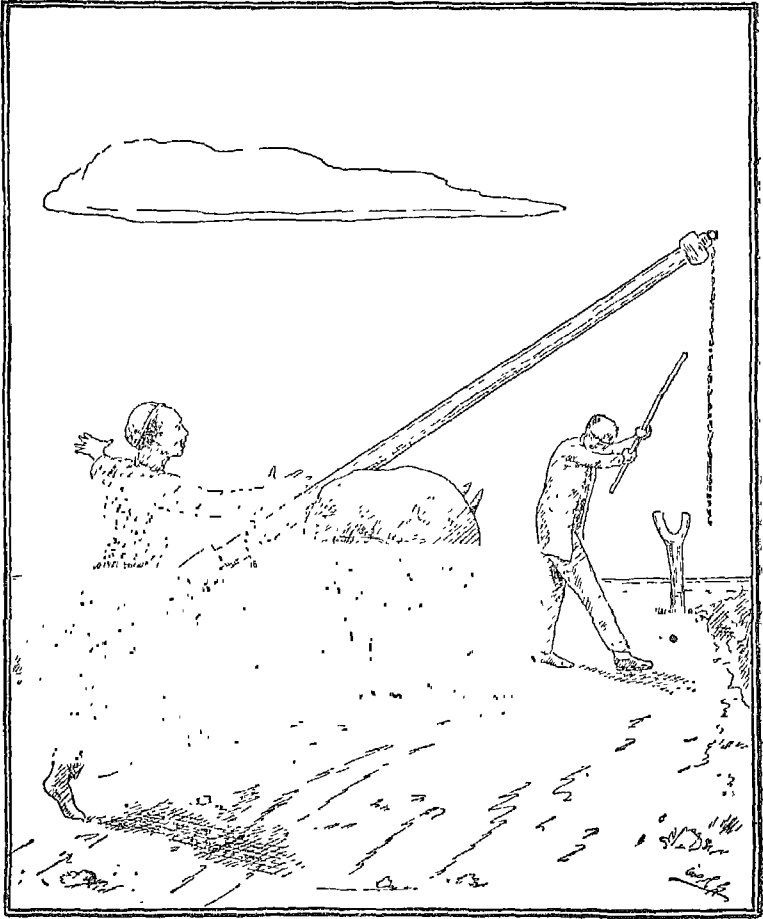
چون بازرگان برای اثبات ادعای خود نوشته و گواهی<sup>(۳)</sup> گذاشت قاضی اینکه  
 میدانت حق با اوست توانست حکمی بدیناچار تدبیری اندیشید و فرمود بخرید  
 بروید ساربان و بازرگان از جای برخاسته روانه شدند چون نزدیک  
 در رسیدند قاضی آواز داد ساربان برگرد ساربان دروغگویی اختیار گشت  
 قاضی گفت اگر تو ساربان نبودی چگونه دانستی که روی سخن با تو است  
 از گاه حکم کرد خانه و باغ را از او گرفتند و بازرگان دادند

---

۱- تابه ۲- روی ۳- گان کرد ۴- شاه



کلیت



سوداگر می باری آبگینه<sup>(۷۲)</sup> داشت یکی از باجهیران<sup>(۷۳)</sup> غمان<sup>(۷۴)</sup> باریگش گرفت و بر آن  
بار آبگینه چوب<sup>(۷۵)</sup> دست خویش محکم فروگرفت و گفت ای رفیق چه در بار داری  
گفت اگر چوب دیگر زنی بیج از پربان تانی

### حکایت

مگر سیرت استاد مهینه<sup>(۷۶)</sup> فخری میسر دبارش آبگینه  
یکی گفت که بس آهسته کاری بدین آهنگی خبر چه داری  
گفت ای سچ دل پُریچ دارم اگر این خبر بنفید ای سچ دارم  
فردالدین عطار

۱- تاجر ۲- شیشه ۳- گیرندگان ایات ۴- دهنه ۵- جوان بگش ۶- عصا ۷- بزرگ

## کتاب گشتاب (از سید کبان)

له اسب را پسری بود کشتاب نام که بعد از او پادشاهی رسید  
 چو کشتاب بر شد به تختِ پدر که فرید پدر داشت . بختِ پدر  
 چو گیتی بر آن شاه نور است شد فرید و نِ دیگر همی خواست شد  
 بھر کشوری نام کشتاب بود که پور شهنشاه لُهر اسب بود  
 گویند ز رشتت پیغمبر در زمان کشتاب ظهور کرده ایرانیان اَبه آیین بزدان شناسی  
 دعوت نمود

کتاب کیش ویر اختیار کرد از آرزوی دین ز رشت در ایران رواجی نبرای یافت  
 پس کشتاب اسفندیار نام داشت و چون تیر و شمشیر بر بندش کارگر نبود در او دین بین میکنند  
 اسفندیار بادشمنان پدر جنگها کرد و دلاوریها نمود  
 چون رستم مدتی بود نزد پادشاه ایران میرفت کتاب اسفندیار را به بیستان  
 فرستاد تا رستم را بدرگاه او بیاورد

اسفندیار بارستم چندین جنگ کرد چون روئین تن بود حربه رستم بر بدن او کار کشید  
 عاقبت رستم بدبیری اندیشید و تیر و دوشاخه از چوب گز بساخت و آن تیر را بر چشم  
 اسفندیار زد اسفندیار از آن زخم هلاک شد  
 داستان جنگ رستم و اسفندیار را فردوسی در شاهنامه آورده است

۱- کیش زهیب ۲- نادر ۳- خوب و شایسته ۴- نام دختی است

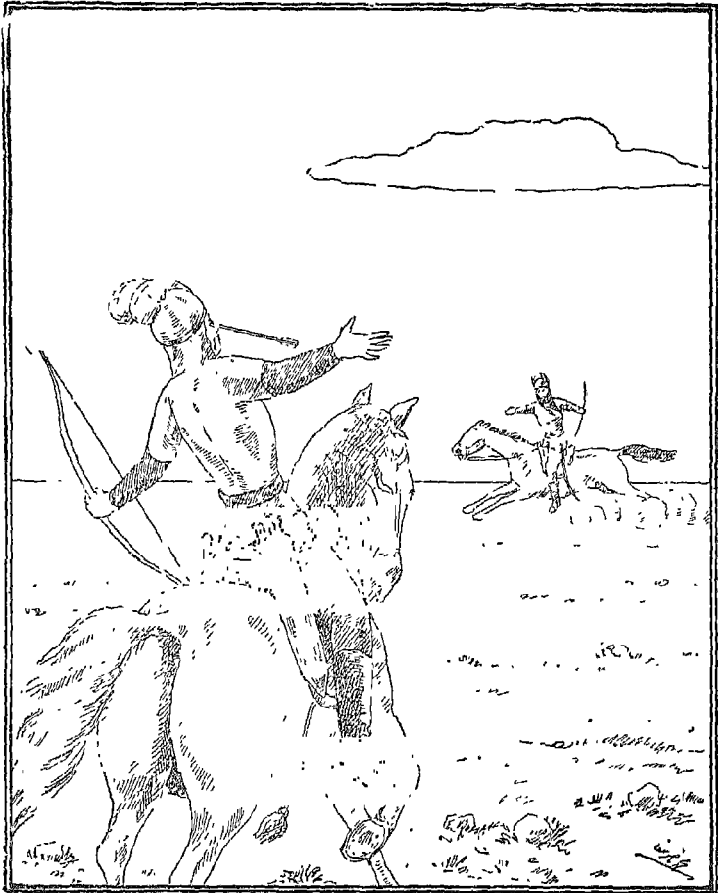
## جنگ رستم و اسفندیار

پوشید رستم	سپید بوسه	همی از جهان آفرین یاد کرد
سگمان را بزه کرد و آن چوب گز		که پیکانش ادا ده بود آب رز
بز تیر بر چشم	اسفندیار	جهان تیره شد پیش آن نادر
زخم آورد بالای سر دینی		از او دور شد دانش و سنه بی

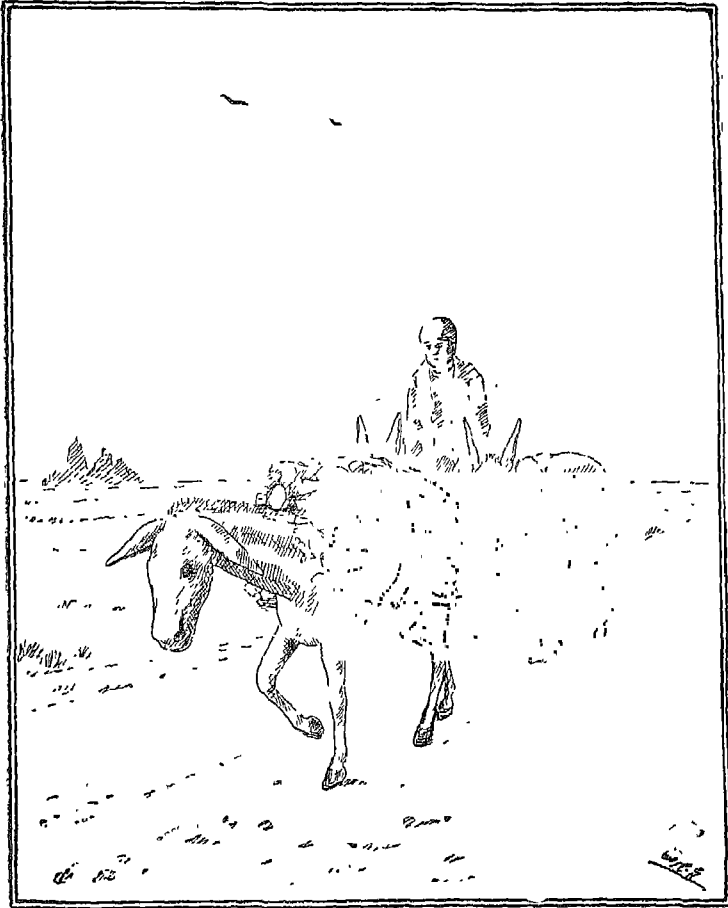
در شاهنامه آمده است

بنیاد پاجی گانش ز دست

گون شد مر شاه یزدان پرست



مردم آزاری  
میکنند اگر چه بی تیز است چون باره‌ی کثد عزیز است



گادان دهنه ان بار بردا  
به زاد میسان مردم آزا



## آداب

تغایز گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان که هر چه از ایشان در نظم

نایبند آمد از فضل آن پرسیدم

مرد باید که گیسو اندر گوش  
در نوشته است پند بر دیوار

از باب تم گستان سده

بر و باری

ز مرد است آن بزد یک خردمند  
که با پیل دمان پیکار جوید

بی مرد آنکس است از روی تحقیق  
که چون خشم آید شش باطل نگوید

یکی را رشتخونی داد و شنام  
تخل کرد و گفت ای نیک فرجام

بتر ز نام که خواهی گفتن آنی  
و لیکن عیب من چون من ندانی

سده

۱ - نام یکی است معروف ۲ - یزدان شایسته ۳ - کردن ۴ - هائل ۵ - نشین و خوشان ۶ - جنگ

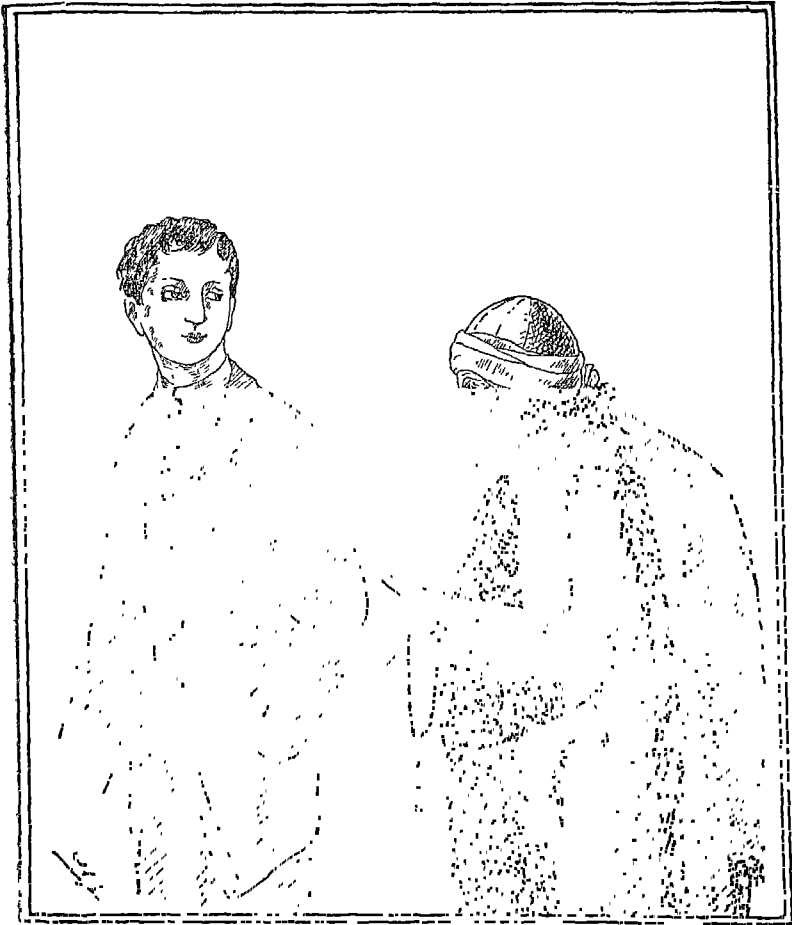
۷ - سخن پیور ۸ - ناسزا ۹ - عاقبت ۱۰ - بدتر

## اصطلاحات جغرافیا

حکمت قسمتی از قاره یا بر است که دارای یک حکومت باشد  
ایران قطعه از قاره آسیاست و چندین ایالت و ولایت قسمت میشود  
هر ولایت دارای شهر و چندین بلوک میباشد  
هر بلوک مشتمل است بر قصبه و چندین دهکده نزدیک بهم  
شهر آبادی بزرگی است که خانه و مسجد و مدرسه و حمام و تجارتخانه و دکان و جمعیت  
بسیار داشته باشد  
شهر کوچک را قصبه می‌نامند  
دهکده عبارت است از قلعه و چندین خانه که دور هم ساخته شده مردم آن  
بزرگت یا گله‌داری مشغول باشند

— ۱۴۱ —

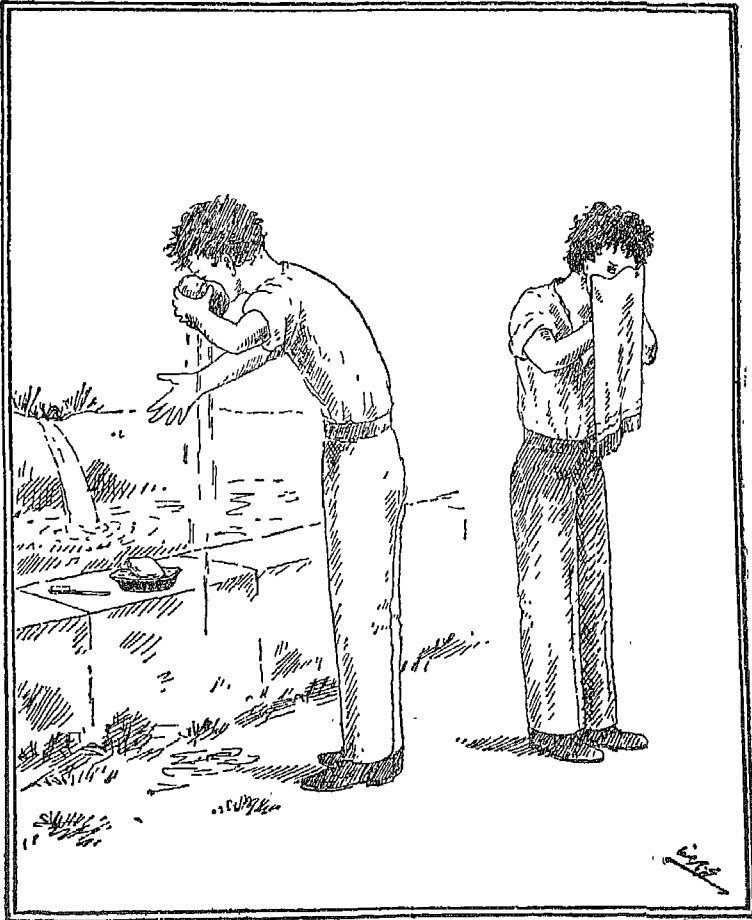
# جوانی



حافظی از قدر جوانی که چیت      تانوشی پیرندانی که چیت

عزت

# پاکیزگی



بدن و جامه انسان باید همیشه پاکیزه و نظیف باشد  
کثافت موجب پیدایش ناخوشیهای گوناگون است و مردم از شخص کثیف  
همواره گریزانند

انسان نباید فقط در پاکیزه داشتن لباس بدن خود بکوشد بلکه باید اطاق و منزل  
و جای درس و کتبه و کلبه و لوازم و اسباب زندگانی خود را نیز پاکیزه نگاه دارد  
بعض اطفال چنان میپندارند که لباس کهنه و کم بهایه شرمسار می سرانهندگی است  
و نمیدانند که آنچه انسان را در نظر مردم خوار و بیقدار میدارد کثافت جامه است  
یکسنگی آن

برای پاکیزه نگاه داشتن بدن باید هر چند روز یکبار تبه بجام زردشت و شوگرد  
زیرا چنانکه خوانده اید انسان از مسامات پوست بدن نیز تنفس میکند و هرگاه  
بدن مدتی حرکتی نکند بماند این مسامات مسدود میشود و انسان نمیتواند از آنها تنفس

کند و زنته زنته بخورد تا توان میگردد

اطفال خوب باید بامداد که از خواب بیدار میشوند دست در روی و دندان خود را  
با آب پاک بشویند موهای خود را شانه بزنند تا خنهای خود را پاک کنند و گریه  
جامه و کلاه و کفش خود را بچینند



— ۱۴۵ —

## بزرگ و کمان

کمان رشته یا ایافِ ساقِ بزرگ است  
بزرگ گیاهی است که در بعضی نقاط کاشته شود  
از تخم بزرگ روغن میگیرند  
روغن بزرگ در نقاشی بکار میرود  
ایاف یا رشته های ساقِ بزرگ را از هم جدا میکنند و از آن کمان میافند  
در اروپا پارچه کمانی بسیار خوب درست میکنند  
در مازندران نیز کمان میافند کمانهای مازندران بسیار لطیف است  
پارچه کمان چون سفید و خنک است در تابستان مطلوب میباشد  
سگونید کمان در ماهتاب میپوسد

# حکایت





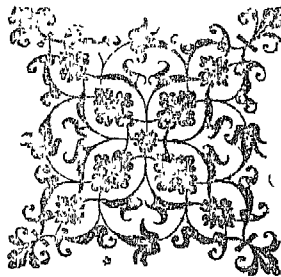
دو برادر بودند یکی خدمتِ سلطان کردی و دیگری بسی بازوانِ نانِ خوردی یاری  
 برادرِ توانگر<sup>(۱)</sup> درویش را گفت چرا خدمتِ سلطان کنی تا از شقت<sup>(۲)</sup> کار کردن برهی  
 گفت تو چرا کار کنی تا از لذتِ خدمتِ رهایی یابی که خردمندان گفته اند

شعر

هر که نان از عملِ خویش خورد      منت از حاتمِ طائی<sup>(۳)</sup> نبرد  
 مانِ خود خوردنِ نشستن به که      مگر زین بستان و بندمت ایستادن

از بابا زلگستان معذرا

۱- دو تنند ۲- بچ ۳- نخواری ۴- نام شخص است که در رساله با او تاملات کرده است



## حکایت

دست و پا بریده هزار پائی بگشت

صاحبجدلی بر او بگذشت گفت سبحان الله با هزار پائی که داشت چون <sup>۱۲۱</sup>چون اخلش

فرار سید از بیدست و پائی نتوانست گریخت

ارباب نوم گلستان سعدی

## حکایت

دزدی بخانه درویشی رفت چند آنکه بشیر حُبّت کتیر یافت درویش بیدار بود

او از برداشت که من روز روشن در اینجا هیچ نیام تو در شب تاریک چه خواهی

از بریشان تا آئی

بافت

۱- اهل دل درنا ۲- موقع مُردن

## نند و امثال

فردوسی

رخ مرد در آتیشه دارد دروغ

نظای

راستی از تو ظفر از کَر و کار

بهمن دزسدکیان

چون انغذیار در جنگِ بارشتم کشته شد پیر او بهمن در نزدِ رستم باندرتسم اورا رتبت  
کرد

کتاب در پایانِ عمر پادشاهی را به بهمن داد و خود از سلطنت کناره گرفت

چو بهمن تختِ نیا بر نشست      مگر بر میان بست و گشاد دست

پیر او دم داد و دین را داد      همان کشور و چیز بسیار داد

بهمن را در شیر دراز دست نیز میخوانند

گویند دست او باندازه دراز بود که بر او میرسد

بهمن پادشاهی داد گستر بود در زمان این پادشاه برادرِ رستم که شفا نام داشت

رستم را بمکر و حیل و بلاک نمود

# کایت



علم کرد بر تاکی <sup>۱۳۶</sup> بستان مرش	یکی روستائی شط شد خورش
همی گفت خندان بناطور <sup>۱۵۰</sup> دشت	جان دیده پیری بر او برگذشت
کند و فح چشم بد از کشتزار	پسندار جان پدر کاین <sup>۱۶۰</sup> حجاز
نیارست <sup>۱۷۱</sup> تا تا توان مرد و ویرش <sup>۱۸۱</sup>	که این دفع چوب از سر و گوش خویش
چگونه کند <sup>۱۸۲</sup> آن توقع مدار	کنون دفع چشم بد از کشتزار

از بوستان سعدی

۵- دستان ۲- برافراشت و نصب کرد ۳- زر ۴- م ۵- بلغ ۵- دستان ۶- خصم

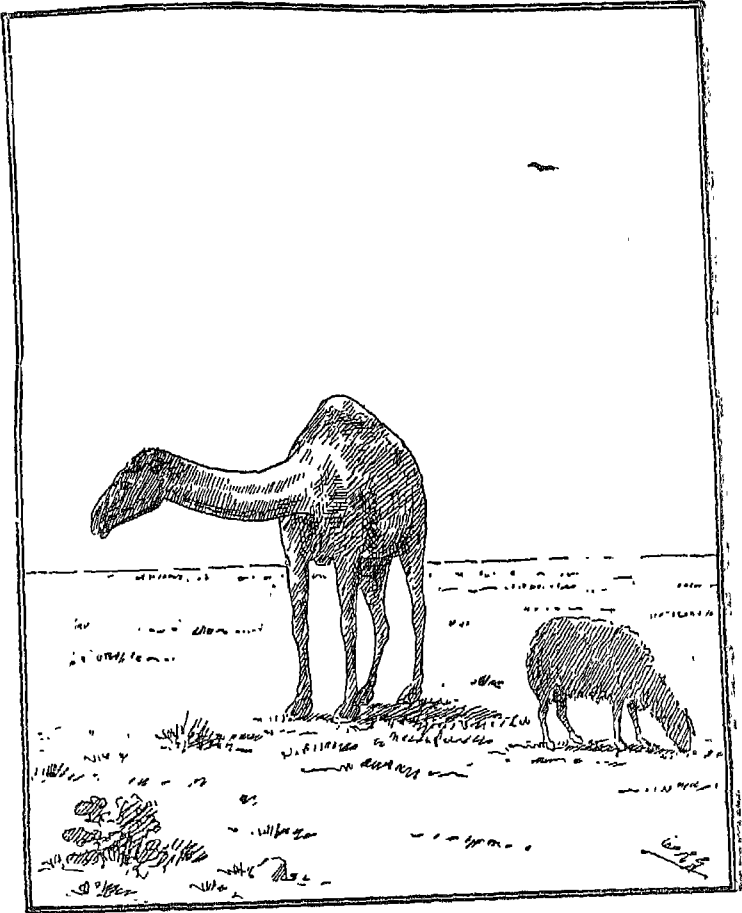
۷- توانست ۸- مجروح

### پند و امثال

صفای بس چمن از روی باغبان پیدا است

صاحب هنر هیچ مکانی غریب نیست

شکر و کرک



بدنِ گوسفند و شتر و بعضی حیواناتِ دیگر از شیم پوشیده است

پشمِ شتر و گوسفند را می‌زنند و از آن پارچه می‌بافند

پشمِ گوسفندِ فارس و خراسان و کرمان نجوبی معروف است

بعضی از گوسفندانِ شیم بسیار نرم و براق دارند

پشمِ شتر از دیگر پشمها برای لباسِ زمستانی بهتر است

پشم در ایران بیشتر بصرفِ قالی بانی می‌رسد

کرک موهای نازک و لطیفی است که در بُنِ پشمهای حیوانات می‌روید و از آن

شالِ کرمانی و گسگری و بزک و جهای تابستانی و زمستانی می‌بافند

کلی از اتمه پشم ایران که برای فروشِ نجارچ می‌برند پشم است

## حکایت

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید این سخن ابا کسی در میان

آرسی

گفت ای پدر فرمان تراست لیکن خواهم که بر فایده آن مرطلع گردانی  
که مصلحت در نهان داشتن آن چیست گفت تا مصیبت دوز شود یکی نقصان بانه  
و دیگر شمائت همسایه -

مگوانده خویش با همگان<sup>(۱)</sup> که لاجول گویند شادی کنان  
۱. ابا بیچاره گفتان سدی

۱ - زبان اضمر ۲ - آگاه ۳ - اندوه و ۴ - نرسش ۵ - اندوه دم ۶ - بکاران

## پند و انشال

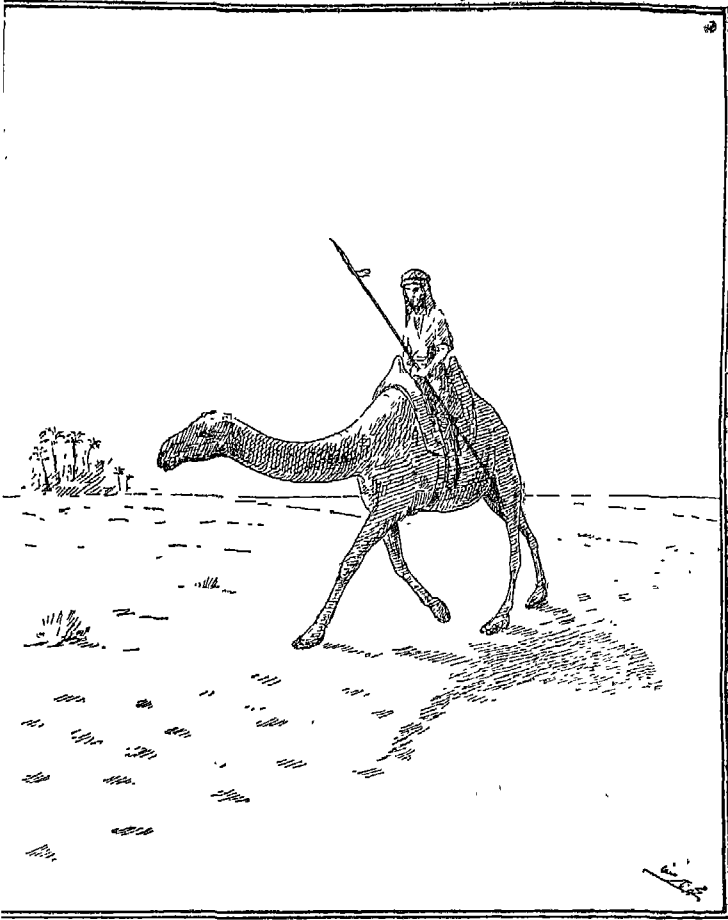
شکر بنده بگو تا شکر خد اگفته باشی  
سگ نمک شناس به از آدمی حق شناس  
سزای گران فردش نخریدن است



## اصطلاحات جغرافیا

زمین هموار و وسیع را دشت یا مأمون میگویند  
 در دشت غالباً آبادیهاست که در آن کشت مزرع میشود  
 در بعضی نمرزینها بواسطه نبودن آب یا بادی خاک کشت مزرع نمیشود. اینگونه را <sup>(۱)</sup>رضی  
 بیابان مینامند و اگر شوره زار باشد آنرا کویر میگویند  
 اگر در وسط کویر آبادی پیدا شود که در آن کشت مزرع کنند آنرا واحه مینامند  
 در بیابان و صحرا ای بی آب و علف با حیوانی بزرگتر نمیتوان سفر کرد زیرا تنها شتر  
 میتواند چندین روز آب نخورد و راه برود

صحرا و کویر



## حکایت

در زمان قدیم مردی غلامی داشت روزی بدو گفت امروز از بهترین چیزها غذایی  
آماده کن غلام طعامی لذیذ از زبان گوسفند بخت و نزد خواجه آورد

خواجه پرسید این غذا را از چه درست کرده غلام جواب داد از زبان گوسفند

زیرا شما فرمودید از بهترین چیزها طعامی بسازم در دنیا از زبان بهترین

روز دیگر خواجه برای آزمایش غلام را گفت امروز چنان خواهم که از بدترین

چیزها خوراکمی تهیه کنی

غلام این بار نیز از زبان گوسفند طعامی همیاساخت خواجه چون آن طعام بدید پرسید

این خوراک را از چه ساخته

غلام جواب داد از زبان گوسفند زیرا شما گفتید از بدترین چیزها غذایی تهیه کنم

در دنیا از زبان بدترین

خواجه در عجب شد و پرسید چگونه ممکن است زبان هم بهترین و هم بدترین چیزها باشد

غلام گفت نیک و بد دنیا همه از زبان است اگر خوب گوید بهتر از آن چیست  
و اگر بد گوید بدتر از آن نیست

## تعالی کم فروش

شیندم که دزدی در آمد ز دشت<sup>(۱)</sup>      بدروزانه سیتان برگدشت<sup>(۲)</sup>  
زبتال آن کوی چهری خرید<sup>(۳)</sup>      از آن چیز بیچاره خیری نید  
بذوید تعالی از ونیم دانگ<sup>(۴)</sup>      بر آورد دزد سیه کار بانگ<sup>(۵)</sup>  
خدایا تو شبز و باتش مسوز<sup>(۶)</sup>      که زه میزند سیتانی بروز<sup>(۷)</sup>  
شب مہتم از فضل خود خوفناک<sup>(۸)</sup>      بروز این نذار دز کس ترس و باک<sup>(۹)</sup>  
ابوستان سدی

بیابان ۲ - نام ولایتی است از خراسان ۳ - محله ۴ - تشکیک بجز ۵ - فریاد ۶ - دزد و شب -

۶ - ماه و روز دزدی کردن ۸ - کار ۹ - ترسان ۱۰ - بیم

## شیشه

سنگ چخماق و قیلار انجیر کرده از آن شیشه میسازند  
 قیلار از خاکستر چوب و خار مخصوصاً خار شتر بدست میآورند  
 شیشه گر برای ساختن برظرفی مفت داری خمیر شیشه از کوره بیرون میآورند و در  
 آن میدند تا از هم باز شود آنگاه آنرا بشکل ظرفی که میخواهد در میآورند  
 برای اینکار شیشه گر با فونکهای دراز دارند

شیشه را بطرز تهر و آسان تری نیز میتوان ساخت که بعد خواهد دانست  
 شیشه شکننده است ظرف شیشه اگر سرد باشد در آن آب جوش بریزد مگر که

## آینه

شیشه آب شده و صاف کرده را در قالب میریزند و آنگاه بیرون آورده روی  
 آنرا میسازند تا صیقلی شود پس از آن که صیقلی شد پشت آنرا جوهر میکشند تا آینه  
 شود و صورت در آن نمایان گردد

### تندرستی و ایمنی<sup>(۱)</sup>

ایمنی را و تندرستی را آدمی شکر کرد و نتواند  
 در جهان این دو نعمتی است بزرگ داند آنکس که نیک بداند

### راستی و نیکوکاری

راستی کن همه که در دو جهان بجز از راستیت نرماند  
 نیک رو بد مَر و که نیک و بد است که زما یادگار میماند

### نیکو محضری

آن کن در عمل که در عزالت<sup>(۲)</sup> خوار و مذموم و متهم باشی  
 در همه حال نیک<sup>(۳)</sup> محض باش تا همه وقت محترم باشی

از گلستان سعدی

۱- صحت ۲- در امان بودن ۳- یعنی نتواند شکر کردن ۴- گوشه گیری برکنار بودن از کار ۵- نگوید ۶- خوش معاشرت

## دارا از سدیکان

دارا آخرین پادشاهِ کیان و نوادهٔ همین است

در زمانِ سلطنتِ دارا اسکندر پادشاهِ مقدونیه<sup>(۱)</sup> بایران زمین لنگر کشید با دارا  
سه جنگ کرد و او را شکست داد

دارا کشته شد و تخت و تاج او بدست اسکندر افتاد

دو شاه و دو کشور کشیدند صف

همه نینره و گرز و خنجر بگفت

بر آمد چنان از دوشکر خروش

که چرخ فلک را بدید گوش

ز بس ناله بوق و هندی درای<sup>(۲)</sup>

همه مرد را دل بر آمد ز جای<sup>(۳)</sup>

زاو از اسبان بانگِ سران<sup>(۴)</sup>

جرنگیت<sup>(۵)</sup> دین گرزهای گران

تو گفتی جهان کوه جنگلی شده است

ز گرد آسمان روی زنگی شده است<sup>(۶)</sup>

بیک هفته گردان پر خاشجوی

بر روی اندر آورده بودند روی

بششم بر آید یکی تیسره کرد

بد انسان که خورشید شد لاچورد<sup>(۷)</sup>

بسویشید ویدار ایران سپاه<sup>(۱۲)</sup>      نذیند جز خاک نام و رو گاه<sup>(۱۳)</sup>  
 جهاندار دارا پیچید روی<sup>(۱۴)</sup>      همان نامور لشکر جنگجوی  
 پراز در و برگشت از اورد گاه<sup>(۱۵)</sup>      چو یاری ندادش همی هوز ماه<sup>(۱۶)</sup>  
 همه پادشاهی سکندر گرفت      جهاندار شد تخت و افسر گرفت<sup>(۱۷)</sup>

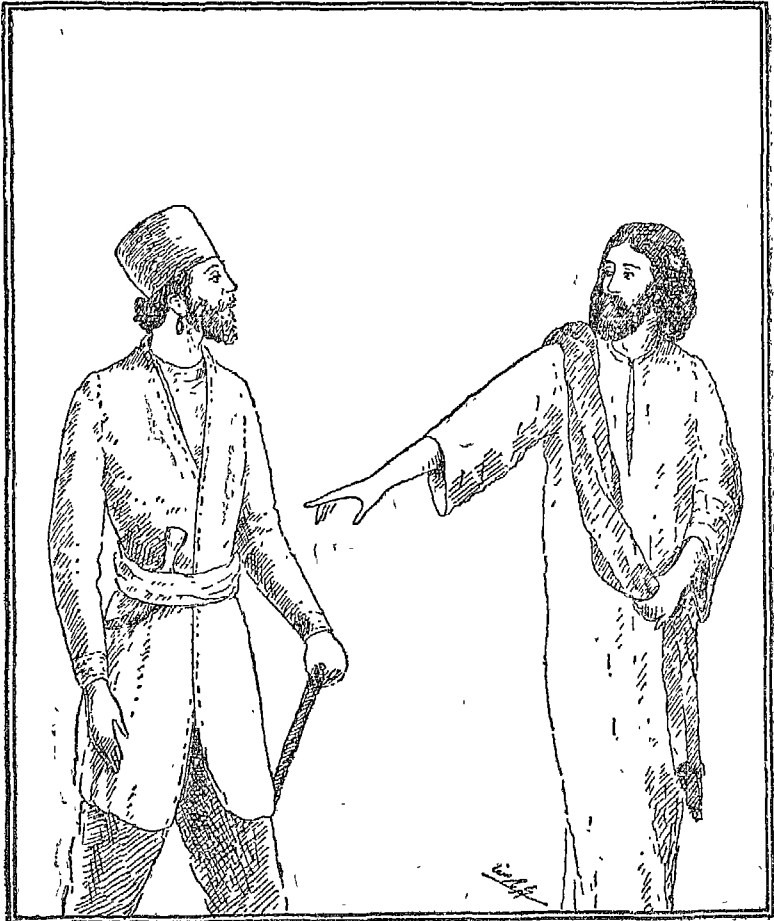
اشاره از شاهنامه فردوسی

- ۱- نام سرزمینی است نزدیک یونان - ۲- رنگ بزرگ - ۳- دل از جای بر آمدن کنایه از مضطرب شدن و به جان آمدن است  
 ۴- فخریاد - ۵- بزرگان لشکر - ۶- صدها دودن - ۷- مانند روی رنگی سیاه شده است - ۸- با هم در در  
 و مشغول نبرد بودند - ۹- روز هشتم - ۱۰- چنانکه خورشید بزرگ لاجورد گردید . لاجورد رنگی است که در رنگ  
 که آترامیسانند و در نقاشی بکار میبرند - ۱۱- چشم - ۱۲- سپاه ایران - ۱۳- میدان جنگ نبرد - ۱۴- روی چین  
 برگشتن و فرار است - ۱۵- جای نبرد - ۱۶- خورشید - ۱۷- تاج



# عزتِ نفس

کمی راتب آمد ز صاحب دلالان      کسی گفت سگر بخواه از فلان



گفت ای پستمنی مردم      به از جور روی ترش بُردم

از بهستان سدی

- ۱۶۴ -

## نقره

نقره فلزی است سفید رنگ و قیمتی که از آن سکه و اسباب زمینت میسازند  
نقره مانند طلا نرم است و از این دو سنگ گران مقدار کمی مس داخل آن میکنند تا  
قدری سخت و بادوام گردد

نقره در معدن بطور خالص کتر یافت میشود و غالباً با فلزات دیگر مخصوصاً سرب  
مخلوط است

سرب را از معدن بسیر و ن آورده آب میکنند تا نقره از آن جدا شود

مهمترین معدن نقره دنیا در امریکا است

در ایران نینه معدن نقره بسیار یافت میشود

نقره سازی شیراز و اصفهان و تبریز معروف است

در هر یک از این شهرها اسباب و ظروف نقره را بطرز خاصی میسازند

در شیراز ظروف اسباب نقره را قلم میزنند و در آن نقشها و تصویری بر جبهه بیرون میآورند

## حکایت

یکجی پسر ازراپندهی داد که جانان پدرشرا آموزید که ملک و دولت دینا اعتماد را  
 نشاید و جاه از دروازه بزر و ووسیم و زرد در محل خطر است یادزد و بیکبار جبر  
 و یا نخواهت بختی بخورد اما نهر چشمه زاینده است و دولت پاینده اگر نهرمند  
 از دولت برفتد غم نباشد که نهر در نفس خود دولت است نهرمند هر جا که رود  
 قد برینند و در صدر نشینند و بهینر هر جا که رود لقمه چنید و نخی بمینند  
 میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد بیکروز  
 از این ختم گلستان سعدی

۱- مکرم ۲- بادام ۳- ۴- لای مجلس ۵- تفریحین نماید از گدانی که است

## پند و امثال

صد سزاران گل ز خاری سسزند

شاخ گل هر جا که میس وید گل است

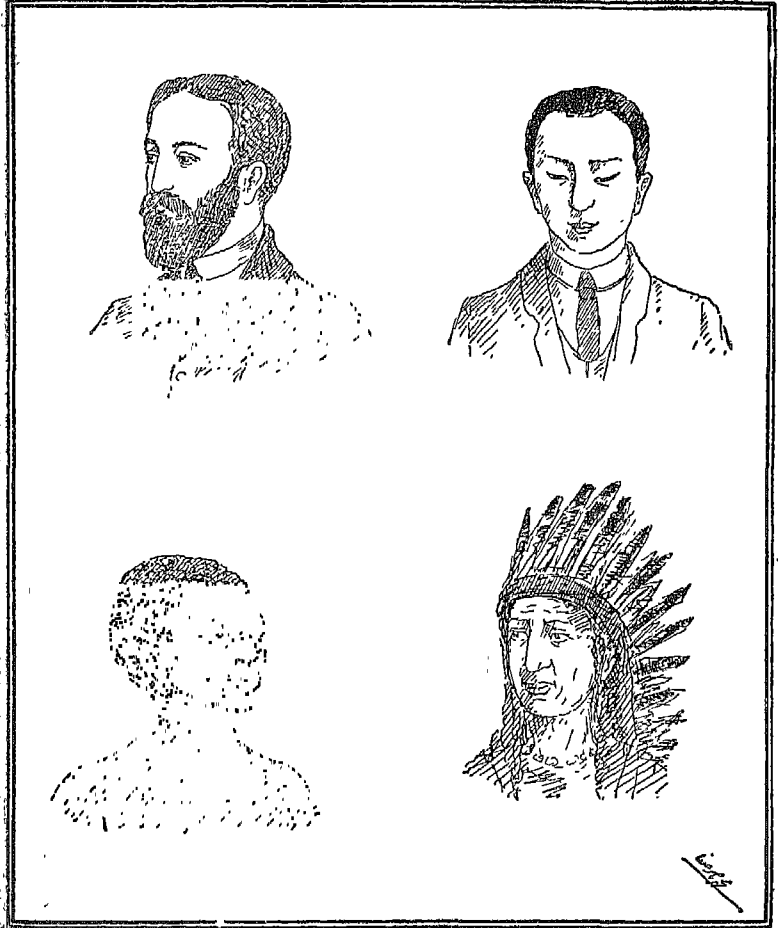
## علم

در دو کستی حصا ز جان علم است	همز عقل و یار جان علم است
می نشینی ز جانت آگاه است	میروی بادل تو سراه است
تد با دش هلاک نتواند	کس نهانش نجاک نتواند
همه از علم یافت مشهوری	راز چرخ فلک بدان دوری
نه هم از دانش است و اندیشه <sup>(۱۶)</sup>	این همه کار و حرفت و پیشه
و آنکه کشتی کند بعلم توان <sup>(۱۷)</sup>	علم کشتی کند بر آب روان
بگذری ز آب نیز بی کشتی	چون تو با علم آشنا گشتی
راه جوید با فریبنده	دل چو گرد و بعلم بیننده

از جام جم ادهی

۱- ریش ۲- پناه و تله ۳- سه آسمان ۴- پیشه و کار ۵- مشند ۶- کشتی می سازه  
۷- بعلم میتواند ۸-

۲۰۰  
۳/۱۳



خداوندِ عالم مردمِ روی زمین ابرنگها و صورت‌های گوناگون آفریده است  
مردم را از روی رنگ و شکلی که دارند بچند گروه تقسیم کرده و هر گروهی را  
یک نژاد میخوانند

نژادهای اصلی چهار است

نژاد سفید

مردم ایران و اروپا از این نژادند و عموماً سفید پوست و خوش اندام هستند

نژاد سیاه

مردم این نژاد بینی پهن و لب درشت برگشته و پوست سیاه دارند مسکن آنها

افریقاست

نژاد زرد

مردم این نژاد کوتاه قد و زرد پوست میباشند و چشمهای تنگ و کج دارند

انالی ژاپون و چین از این نژادند

## نژاد سرخ

مردم این نژاد سابقاً در امریکا بوده اند و امروزگی از آنها باقی مانده است

پوست بدن آنها برنگ مس میباشد



## اسکندر

اسکندر پادشاهی جنگجو و جهانگیر بود ایران و ترکستان و افغانستان را فتح کرد  
اسکن در بیش از دو دوازده سال جهان داری نم کرد و در سنی و سه سالگی بمرد  
پس از مرگ اسکندر سردارانش ممالک را در این خود تقسیم کردند  
یکی از آنها که سلوکوس نام داشت پادشاه ایران شد  
جانشینان سلوکوس هشتاد سال در ایران سلطنت کردند و آنها را سلوکیدینا<sup>مینا</sup>  
صرا انجام بساط فرمانروائی آنها بدست اشکانیان برچیده شد





## نصیحت

بدو گفت دانشده <sup>(۱)</sup> سرافراز <sup>(۲)</sup>	زبان کرد شخصی بنیبت دراز
مرا بدگان در حق خود مکن	که یادگان پیش من بد مکن
نخواهد بجا تو اندر فسرود	گر فتم ز تکلیف او کم نمود

از بوستان سکه

## وقت را عظمت دان

که فسرود اجوانی نیاید ز پیر	جز آناره طاعت امروز گیر
چو میدان بدست است گویی بزین	فراغ دولت هست و نیروی تن

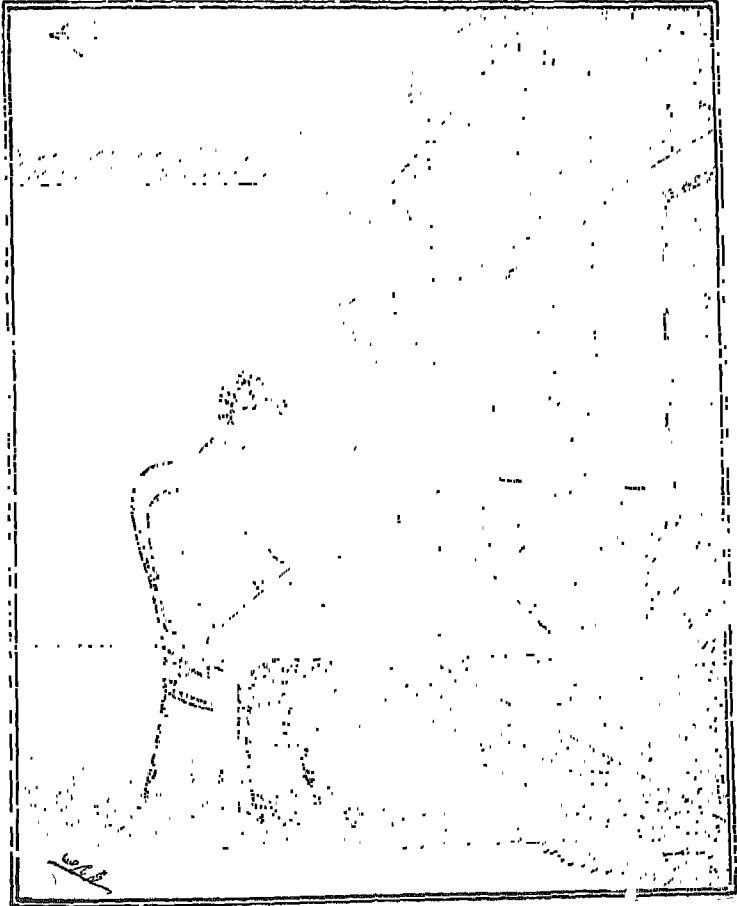
از بوستان سدهی

۱- عالم ۲- محترم و بلندتر سبه ۳- جاه و عت ۴- آسایش ۵- وقت و زور و توانائی

۶- بدست بودن کنایه از آماده و مهیا بودن است

ہواوردشنائی

خاندان



چنانکه گیاه بدون نور و هوا سبز نمیشود و رشد نمیدانسان نیز بی هوا نمیتواند زندگی کند

انسان باید همیشه هوای پاک و آزاد تنفس کند و از استنشاق هوای کثیف و فاسد  
بهرسینزد

اطاقی که در آن مسکن داریم باید دارای خیره باشد تا هوا و نور آفتاب داخل  
اطاق گردد

باید خیره اطاق را روزی چند نوبت باز گذارد تا هوای فاسد خارج و هوای  
پاک داخل شود

بترین اطاقها برای سکنی اطاقی است که رو بافتاب باشد و روزی چند ساعت  
نور خورشید در آن تابد

دانشمندان گفته اند آنجا که نور خورشید تابد طبیب بیاید

# دوتقان و پسر

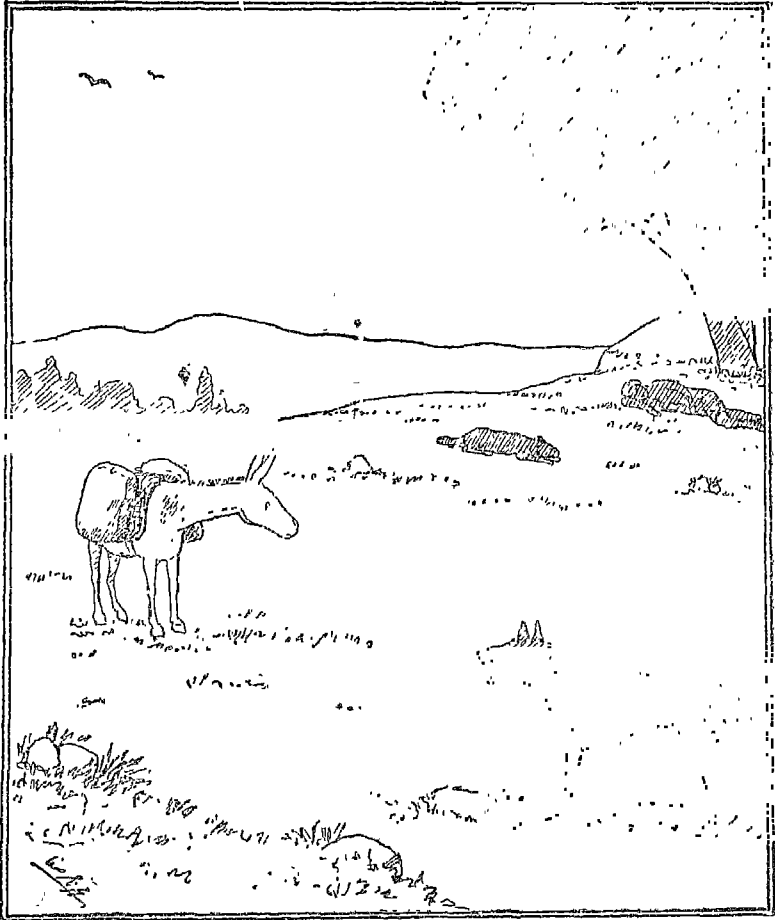


(۱۳)  
کامی نور چشم من بخوار گشته درو  
مانند

دوتقان سانه خورده چو خوش گفت با پسر

۱- پسر ۲ کاشته شده ۳- در کنی

# کایت



مردی دهقان خربارش دسگِ هوشیاری داشت روری بار و سفره خویش  
بر پشتِ خرناوه بصحرافت دسگ را نیز همراه بُرد

چون کبشت زار خود رسید زیر ذخی نشست تا زمانی با سایه خواب او را در بود  
خبر چرا شنول شد دسگ در گوشه خوابید ویری گذشت مرد دهقان بیدار شد  
سگ از گرنگی بی تاب گشته نزد یک خرفت و گفت ای یار مهربان اندکی دوست  
خود را خم کن تا من توانم لقمه نان از سفره بگیرم که بسیار گرسنه ام خرف گفت اندکی صبر کن  
تا خواجه بیدار شود سگ خیزی گفت و بجای خود باز گشت ناگهان گرگی از دود  
پدیدار شد چشم خرمگن افتاد و سخت تبرید سگ چون این حال بدید آهسته آهسته  
شد خرف گفت ای یار مهربان چه هنگام رخن است مگر گرگ را نمی بینی باز آئی مرا  
در یاب سگ جواب داد اندکی صبر کن تا خواجه بیدار شود

## صادرات و واردات

در هر مملکت اشخاصی هستند که کار آنها خرید و فروش است<sup>(۱)</sup> است این اشخاص را  
تاجریا بازرگان میگویند

تجارت محصولات مملکت را برای فروش بخارج میبرند و در عوض چیزهای دیگر خریدند  
به مملکت وارد میکنند

اجناسی که از مملکت بخارج میبرند صادرات و اجناسی که از خارج به مملکت  
میآیند واردات است

مال تجارت عمده که از ایران برای فروش بخارج برده میشود پنبه و پشم و پوست  
و تریاک و برنج گندم سیاه و شکر و خا و خرما کتیرا<sup>(۲)</sup> و انگوزه<sup>(۳)</sup> و ماهی و قالی و  
فیروزه است

---

۱ - اجناس تجاری ۲ - تیرگیاهی است ۳ - شیره گیاهی است که آنرا بجنان گویند

# سلسله ساسانیان

## اردشیر بابکان

خستین پادشاه ساسانی اردشیر بابکان است

پدر اردشیر بابک بود و جد او ساسان نام داشت بدین جهت او را اردشیر بابکان

و سلسله او را ساسانیان مینامند

اردشیر پادشاهی رعیت نواز و دانش پرور بود در زمان جهانداری او مردم

در آسایش بودند و علم و هنر رواج داشت

چنین گفت بر تخت پیروز و شاد

چو تاج بزرگی بسر بر نهاد

جهان تازه از دسترنج من است

که اندر جهان داد گنج من است

ز بدخواه و وز مردم نسیکخواه

گشاده است بر هر کس این بارگاه

چو دیدی بدرگاه مردمی دبیر

تستاییده بد شهریار اردشیر

به بیدانشان کار نگذاشتی

بدیونش کار گمان داشتی



چون بعد از یکمان دین زردشت ضعیف شده بود اردشیر بابکان در ترویج آن کیش  
بہت کاشت و آسکندہ های ایران را کہ رو بخرابی گذاشته بود دائر کرد

شمار از شاہنامہ ہندی

۱- تجید و تحسین کنندہ ۲- مدقخانہ و محل رسیدگی کار ۳- مردان کاروان ۴- دگذاذ نکردی

## نیکیخواہ باشید

پادشاہی را پر سیدند کہ در گیتی کہ از از ہمہ دوست تر داری و کہ را دشمن تر در جہا  
گفت انگس از از ہمہ دوست تر دارم کہ چون سخن با من در میان آرد سو و خود را نیندیشد

و مراد مردمان را در آن سخن سو بسیار باشد

و انگس از از ہمہ مردمان دشمن تر شمارم کہ چون زبان سخن گشاید در سو و خود بگوشد و

چشم از نیکیخواہی مردمان پوشد

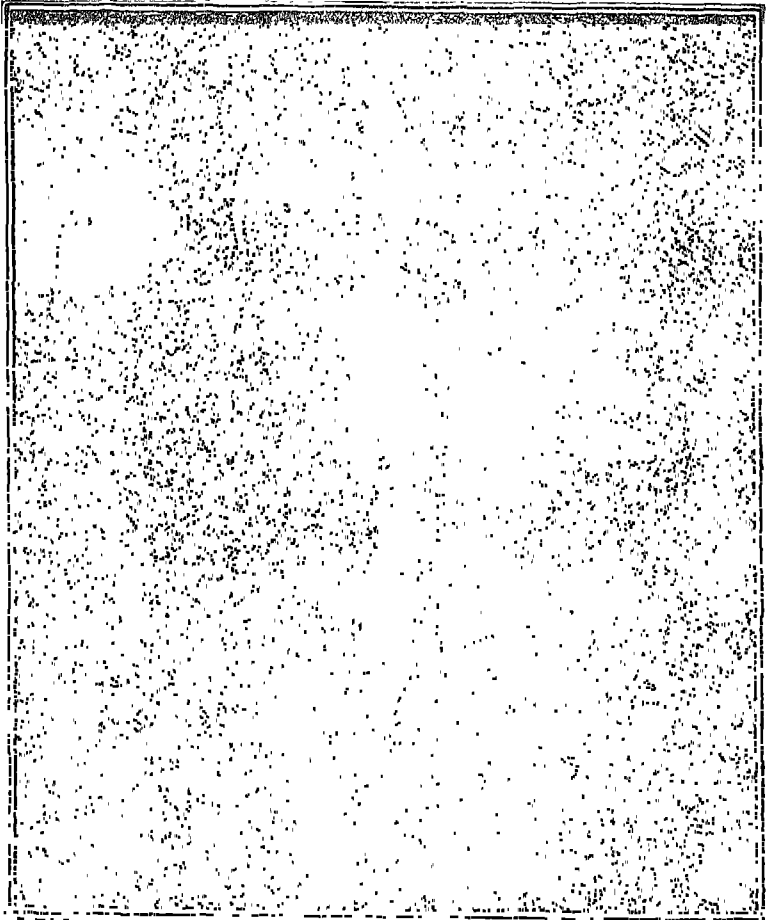
## کم خوردن

خوردند مردم هسنز پرورند  
 نذارند تن پروران آگهی  
 خورد و خواب تنها طریقی دُداست<sup>(۳۳)</sup>  
 باندازه خوردن اگر مردمی  
 تنوشکم و بدم تنافق<sup>(۳۴)</sup>  
 گشدمد پر خواره بارِ شکم  
 که تن پروران از هسنز لاغرند  
 که پر معده باشد ز حکمت تھی  
 بر این بودن آیین نابحر و است<sup>(۳۵)</sup>  
 چنین پر شکم آدمی یا خنی  
 مصیبت بود روزی نایاقن  
 و گرد نیابد کشد بارِ غم  
 از رستان سدی

۱- از هسنز بی بهره بستند ۲- نمانی ۳- خوردن ۴- روزی ۵- حیوان دانه ۶- مردم بی عقل

۷- نوشه در روزی ۸- از وقتن و گرم کردن ۹- پر حرا ۱۰- پیدا کنند

# زغال سنگ



زغال سنگ جسمی است سیاه و سنگین و براق که از معدن استخراج می‌شود  
برای بیرون آوردن زغال سنگ از معدن زمین، امی‌کنند و قطعات بزرگ تکه‌تکه  
زغال را بیرون می‌آورند

زغال سنگ در موقِع سوختن بیش از زغال چوب گرمی می‌دهد  
در کارخانه‌ها زغال سنگ را برای راه انداختن ماشین‌ها بکار می‌برند  
در زمستان برای گرم کردن اطاق‌ها زغال سنگ را در بخاری می‌سوزانند  
معدن زغال سنگ در ایران یافت می‌شود



### طمع

طمع را سر بسجده گرفتند مردی	طمع آرد بگردان زنگ زردی
اگر آسان گیریش آسان شود زود	بهر آن سختی که با تو روی بنسود
کجا باشد چو با زارِ قناعت	خُنگ باری بود بارِ قناعت
چو بُردیدی طمع سلطانِ خویشی	طمع داری سگِ بر تیره گیشی <sup>(۱)</sup>

از سعادت شانه ناصبر شود

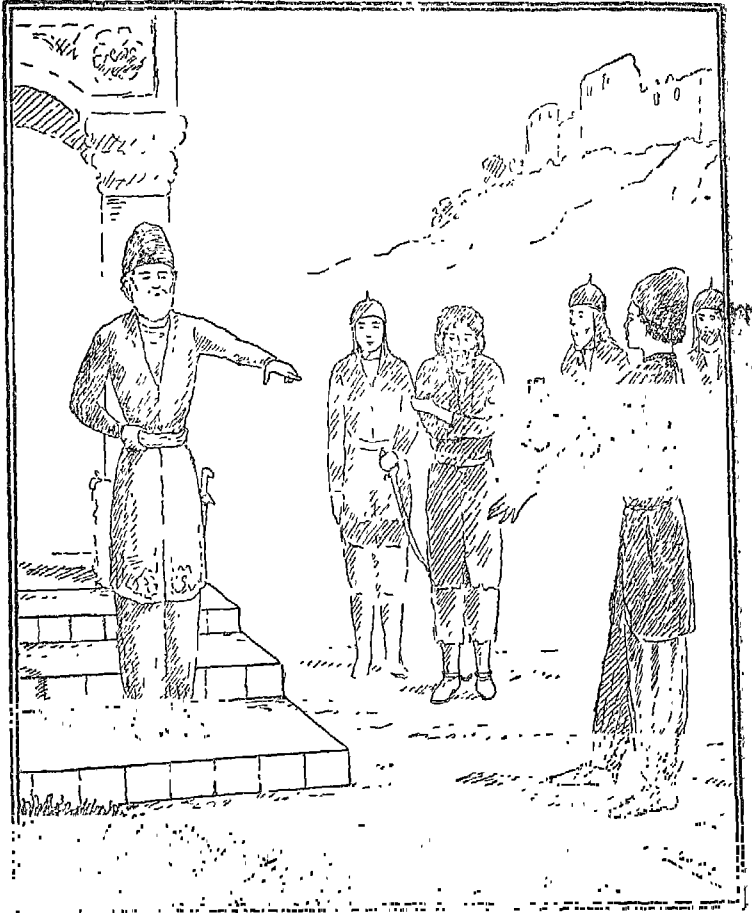
۱- بد آیین

### عقل معاش

چون رنده ز کار خویش بی بهره باش	چون تیشه باش جمله ز می خود تراش
چیزی سوی خود میکش و چیزی میپاش	تعلیم زاره گیر در عقل معاش <sup>(۲)</sup>

۱- عهه جامع

۱- بلف خود ۲- تسلیم گرفتن یعنی آبرفتن ۳- زندگانی



دو برادر در جنگی اسیر شدند آنها را بشهر برده بخدمت نگاهداشتند برادر  
 بزرگ هنرمند بود و کار میکرد و فرد میگرفت از فرد خود نقدینه فرابهم آورد و آنرا  
 نزد حاکم شهبرد گفت این زر را بگیر و برادرم را آزاد کن

حاکم از او پرسید چرا آزادی خود را میخواهی جواب داد من چند هنرمند را  
 میتوانم با آسانی تحصیل زر کنم لیکن برادرم هنری ندارد و اگر من او را با زخم  
 همیشه در بندگی خواهد ماند

حاکم از جوای فردی او شنود شد زر را پذیرفت و هر دو برادر را آزاد کرد  
 هنر سرمایه ایست که نه دزدان را میبرد و نه گم میشود و هنگام تنگدستی و سختی بکار میآید  
 وقتی افتادفتنه در شام هر کس از گوشه فرارفتند

روستایان دگان نشاند بوزیری پادشاه رفتند  
 پسران وزیر ناقص عقل بگدائی بروستا رفتند

اشاره از سعدی

## مملکت ایران

بمانظور که هر کس باید حد و دخانه خود را بداند و همسایگان خویش را بشناسد از حد و د

مملکت و دوطن خود نیز باید آگاه باشد و بداند که با کد ام قوم و ملت همسایه است

مملکت ایران محدود است از شمال به قفقاز و دریای خزر و ترکستان روس و از مشرق

بافغانستان و بلوچستان انگلیس و از جنوب بخیلیج فارس و بحر عمان و از مغرب بجزایر

عرب و خاک ترکیه

خاک ایران را بچندین قطعه بزرگ و کوچک تقسیم کرده بعضی را ایالت و برخی را

ولایت مینامند

ایالت‌های ایران چهار است

اول ایالت آذربایجان در شمال غربی

دوم ایالت خراسان و سیستان در شمال شرقی

سوم ایالت کرمان و بلوچستان در جنوب شرقی



# نقشه ایران

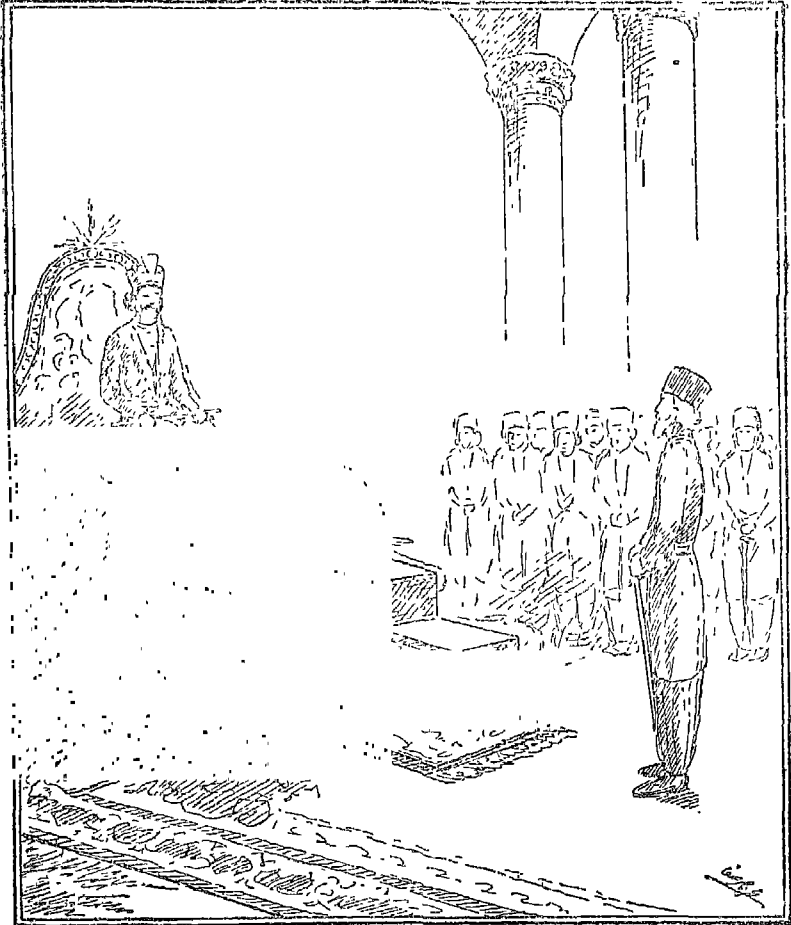


چهارم ایالت فارس و بنادر در جنوب  
ولایات عمده ایران گیلان و مازندران و استرآباد است در شمال و کردستان  
و کرمانشاهان و لرستان و خوزستان است در مغرب و ولایات عراق عجم است  
در مرکز

ولایات مهم عراق عجم عبارتند از طهران اصفهان همدان قزوین عراق  
کاشان قم یزد و ولایات نهمه و ولایات ثلاث



از ساسانیان  
الو شپروان عادل



خسرو نوشیروان که اوراکسری نیز گویند در جهانماری در عیت نوازی سر آمد  
پادشاهان ایران است

ز شاهان که با تخت و افسر بند  
گنج و به شکر توانگر بند  
نبند دادگتر ز نوشیرون  
که جاوید با دار و دانش جوان  
نه زو پر بسر تر ز مردانگه  
به تخت و به دهرسیم و فرزانی<sup>(۴۱)</sup>  
چو کسری نشست از بر تخت حاج<sup>(۴۲)</sup>  
جهان چون بستی شد آراسته  
جهان نوشد از فرقه ایروی<sup>(۴۳)</sup>  
بستد گفنی دو دست بدی  
ندانست کس فارت و مافتن  
دگردست سوی بدی آخن<sup>(۴۴)</sup>  
جهانی بفرمان شاه آمدند  
زگر می و تازی براه آمدند

انوشیروان بار و میان و بیاطله جنگ کرد و آنها را مغلوب ساخت<sup>(۴۵)</sup>

آزپادشاهان روم خراج گرفت و ملک یمن را بتصرف در آورد  
وزیر این پادشاه بزرگمهر بود که بدانش و خرد معروف است  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان سلطنت انوشیروان بدینا آمده است

دشادار شاهناز نزدی

---

۱ - بز - ۲ - پنی، هاشمیه جوان بار - ۳ - تاج - ۴ - عسل - ۵ - دنانیل - ۶ - مال دستاع - ۷ - شکوه

۸ - دست آفتن کنایه از دست دراز کردن است - ۹ - بچی - ۱۰ - تیسه گی - ۱۱ - قومی ترک بودند از ترکستان

۱۲ - زرنگهر اسمی بود جهر خوانده



ہر آنکس کے زندان ہنمان ہے



یکی طفلش دندان برآورده بود  
 پدر سه بعلکت<sup>(۱)</sup> فرو برده بود  
 که من نان و بزرگ از کجا آرش  
 مروت نباشد که بگذارش<sup>(۲)</sup>  
 چو سحاره گفت این سخن نزد بخت<sup>(۳)</sup>  
 مگر تا زنی او چه مردانه گفت<sup>(۴)</sup>  
 مخور<sup>(۵)</sup> هولی ابلیس<sup>(۶)</sup> تا جان دهد  
 هرا نکس که دندان دهد نان<sup>(۷)</sup> دهد

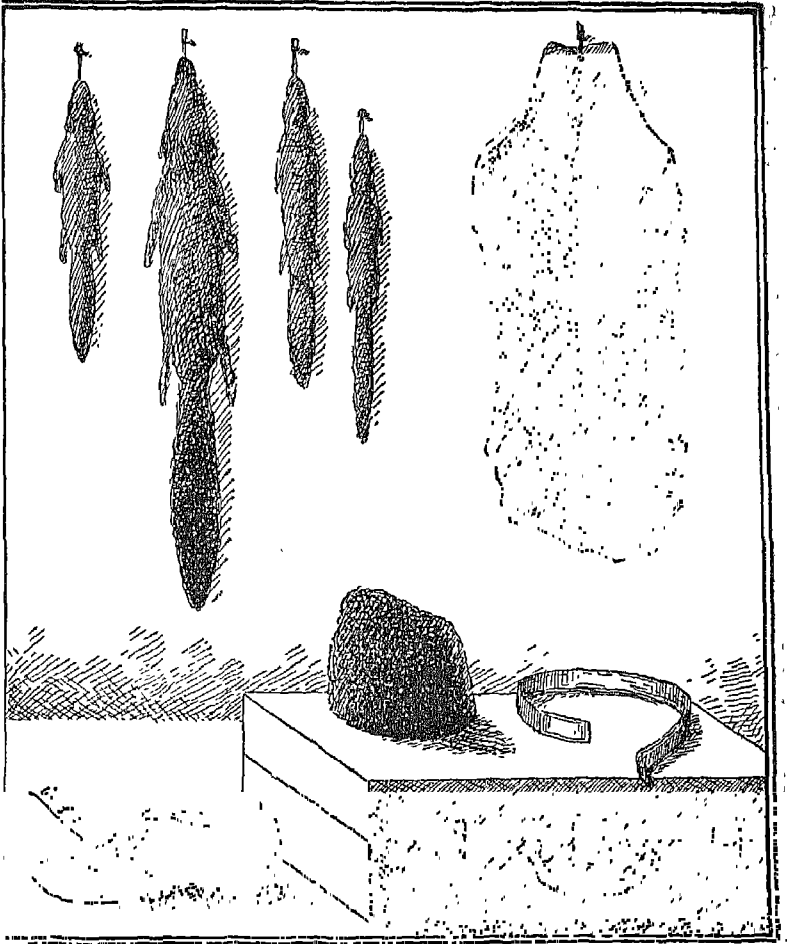
از داستان سعدی

۱- مخور خیال ۲- لازم زندگانی ۳- که اردن یعنی ترک کردن در اکردن ۴- هر ۵- بسین ۶- یعنی زرب

شیطانرا مخور تا جانش بدرود



# پوست حیوانات





— ۱۹۵ —

پوست حیوانات را دباغی کرده از آن چرم میازند  
از چرم کفش و جامه دان و کمر بند و چیزهای دیگر درست میکنند  
پوست حیوانات را برای آن دباغی میکنند که دوام پیدا کند  
پوست را با زاج<sup>(۱)</sup> و مازو دباغی میکنند و گاه بجای مازو پوست درخت بلوط<sup>(۲)</sup>  
بکار میبرند

پوست خنزور و سنجاب و روباه و سمور و قاقم قیمتی است و آن را استر لباس  
زمستانی میکنند

از پوست بره کلاه میدوزند

پوست مال التجاره همی است و تجاره هر سال مقداری پوست از ایران بخارج  
میبرند و بمصرف فروش میبرسانند

## دل بدانش فرشته باید کرد

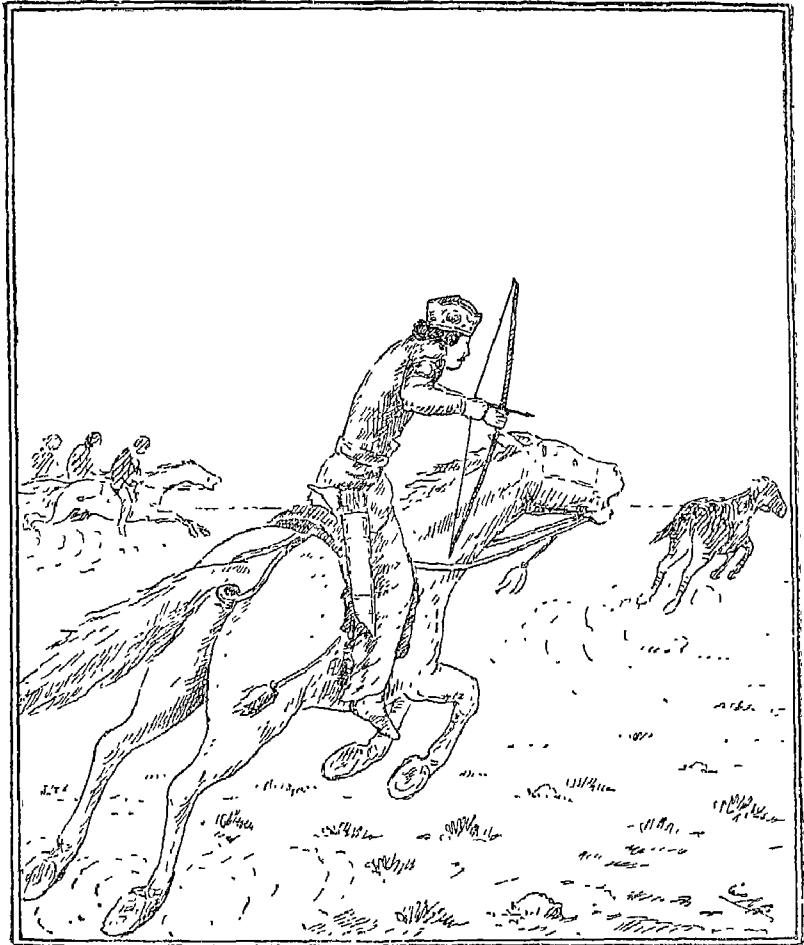
علم بابت مرغِ جانست را	بر سپهر او بر در و آنت را <sup>(۱)</sup>
علم دل را بجای جان باشد	سیر بی علم بد گمان <sup>(۲)</sup> باشد
دل بی علم چشم بی نور است	مرد نادان ز مردمی دور است
نیت آب حیات جز دانش	نیت باب نجات جز دانش
علم نور است و جهل <sup>(۳)</sup> تاریکی	علم راهت بود بسیار یکی
در پی کشف این و آن رفتن <sup>(۴)</sup>	جز بدانش کجا توان رفتن
تن بدانش <sup>(۵)</sup> سرشته باید کرد	دل بدانش فرشته باید کرد
شود از جهل مرد کاهل و سُست <sup>(۶)</sup>	دانش او را دلیر سازد و چست <sup>(۷)</sup>
جوهر علم، سپنج زر باشد	که چو شد کهنه تازه تر باشد

از جام جم او حدی

۱- روح دجان ۲- کج اندیش ۳- آب زندگانی ۴- نادانی ۵- پیدا کردن ۶- خسته و آخسته

۷- بیکاره ۹- چالاک و جلد

# بهرام گور - در حال شکار



## بهرام گور

از سلسله ساسانیان

چو بر تخت نشست بهرام گور  
 پرتش گرفت آفریننده را  
 خداوند سپروز می و برتری  
 از آن پس چنین گفت کاین تاج و تخت  
 نشتم بر این تخت فرخ پدر  
 بداد از نیاکان فرونی کنم  
 بدین سان بسی بود شصت و سیال  
 بهرام گور از پادشاهان بزرگ ساسانی است و او را از آن جهت بهرام گور میخوانند  
 که بیشتر اوقات بشکار گور میرفت

در زمان بهرام گور پادشاه ترکستان بخاک ایران لشکر کشید بهرام او را شکست سختی داد  
 مرگ بهرام را بدینگونه گفته اند که روزی هنگام شکار ناگهان مبردانی سید و در آن فروز قهه پدید آمد

۱۰ - در بهمنی ۲ - مانند ۳ - گور جوانی است بسیار خوش تندر که از گور فرزند گوند  
 اشکان شاه ساسانی بود

# کشتن جبرم کور از دهارا



بهار آمد و شد جهان چون بهشت  
 همه فرزها پزر و نخبیر گشت  
 بگفتند با شاه به اسم گور  
 چنین داد پانچ که مردی هزار  
 بیاورد باید همه یوزد بار<sup>(۶۰)</sup>  
 پنجسیر شد شهریار دیسه  
 کمان را بره کرد تیسری خدگ<sup>(۶۱)</sup>  
 دگر تیسر زد بر میان سرش  
 فرود آمد و نخبیری بر کشید

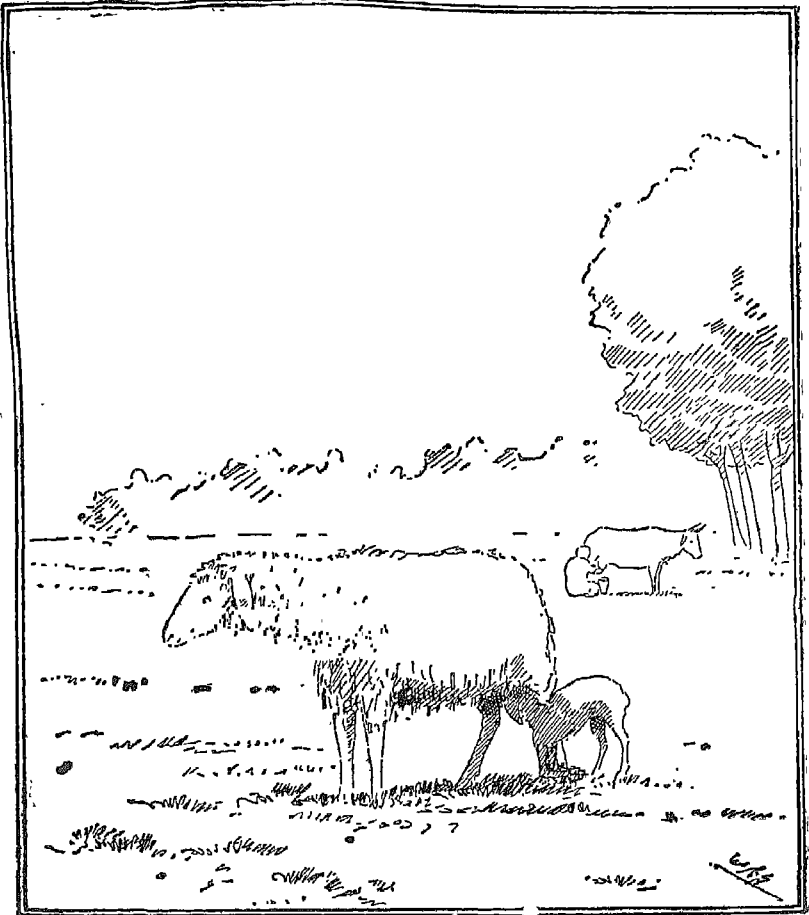
بخاک پیسه بز فلک لاله گشت<sup>(۶۲)</sup>  
 بجوی آبا چون می و شیر گشت  
 که شد دیر هنگام نخبیر گور  
 گرین کرد باید ز شکر سوار  
 همان چسرخ و شاهین گردن فرزند<sup>(۶۳)</sup>  
 یکی اژدها دید چون زره شیر  
 بز دبر بر اژدها بی درنگ  
 فرورخت خواب و ز هزار برش  
 بر دوشینه اژدها بر درید

از شاهنامه فردوسی

۱- طاقت ۲- دستار و سینه ۳- شکار ۴- آفتاب کرده - جانوری است شبیه پلنگ که آتر برای شکار تربیت میکند -

۵- ۱۷۶۶- ۱- اسامی بزغان شکاری است - ۶- دست ۱۰- پیلو

# شیر و ماست پونیر



— ۲۰۲ —

حیوانات پستاندار بچه‌های خود را شیر می‌دهند  
شیر گاو و گوسفند برای انسان مفید و غذای بسیار لذیذی است  
از شیر ماست و سرشیر و پنیر و کره بهل می‌آید  
شیر جویده را که بگذارند با نذروی آن سرشیری بندد سرشیر را اگر با شیرینی بخورند  
غذای بسیار خوبی است

شیر را اگر در ظرفی بزنند و آنرا ساعتی تکان بدهند کره از آن جدا می‌شود  
کره را روی آتش آب می‌کنند کف آنرا بگیرند روغن می‌شود  
پنیر و ماست شیرینی است که بان مایه زده باشند  
شیر و ماست و پنیر هم غذای خوش مزه است و هم برای سلامت مزاج بسیار مفید<sup>شده</sup>  
خوراک مردم درешین غالباً شیر و ماست است و از این دو شیر آنها تندرست<sup>شده</sup> می‌باشند  
اطباء میگویند خوردن ماست سبب طول عمر است



# عزت نفس

ایسر ختن داد طاقه حسیر <sup>(۳۲)</sup> <sup>(۳۳)</sup>

کمی راز مردان روشن ضمیر <sup>(۳۱)</sup>

که بر شاه عالم هنر آفرین

پوشید و بوسید آنجا زمین

وز آن خوبتر زنده خویشان <sup>(۳۴)</sup>

چه خوبت تشریف شاه ختن <sup>(۳۵)</sup>

از بوستان سدی

## سزوشی

که بسره که خواهی توانی نمود <sup>(۳۶)</sup>

توسر دل خویش منمائی زود <sup>(۳۷)</sup>

بکوشش نشاید نھان باز کرد <sup>(۳۸)</sup>  
سدی

دلیکن چو پیدا شود راز مرد

## بدگویی

گواهی جوانمرد صاحب خرد

بد اندر حق مردم نیک و بد

و گرنیکمداست بد میکنی <sup>(۳۹)</sup>  
سدی

که بد مرد را خصم خود میکنی

۱ - در سنن مال ۲ - شهرت در رگستان ۳ - پانچا پریشین ۴ - طاعت ۵ - باس پار و کنده

۶ - راز ۷ - آشکار کن ۸ - ظاہر کرد ۹ - مرد

## حکایت

اسکندر رومی را پرسیدند که «یا شرق و مغرب را بچو گرفتی که ملک پشینی<sup>۳۱</sup> بختراند و

عمر و ملک و سگرش از تو بود و ایشان<sup>۳۲</sup> چنین فحی میسرند

گفت هر ملکتی که گرفتم رعیتش را اینا زردم<sup>۳۳</sup> و رنوم خیرات<sup>۳۴</sup> گذشتگان را باطل نکردم و نام

پادشاهان را بجز بنکونی نبردوم

بزرگش بخواند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد

از باب دوم گلستان سعدی

۱- سرزمین ۲- پادشاهان ۳- سخن ۴- اذیت و زرد کردن ۵- رسماً و ناعده ۶- کارهای نیک

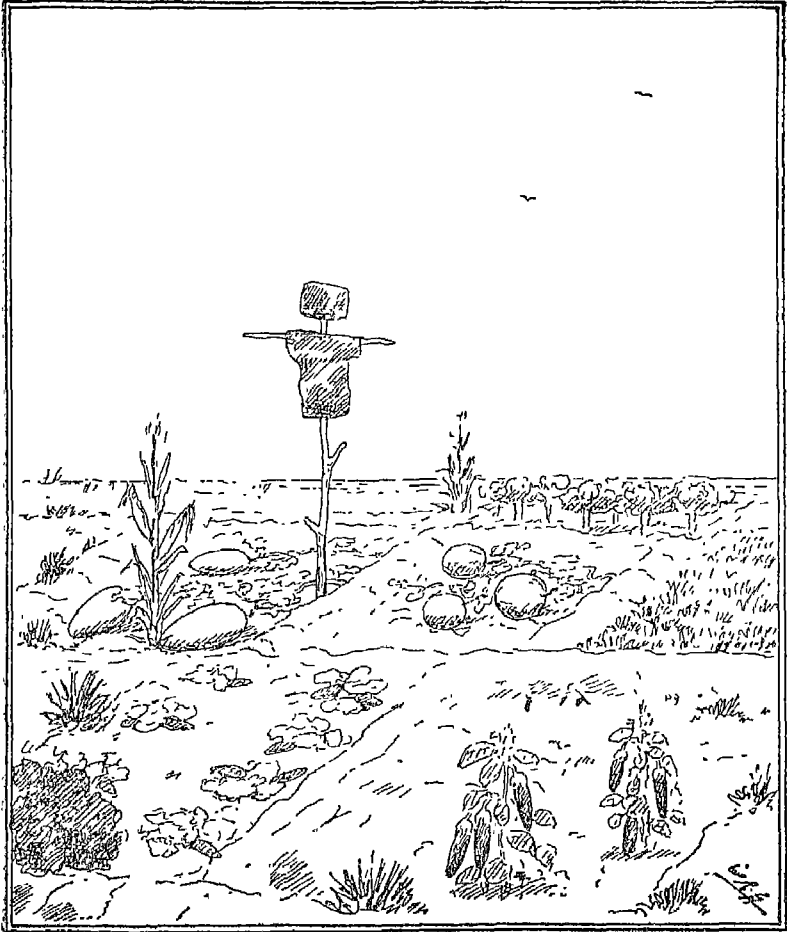
## قطعه

اینهمه بیسج است چون می بگذرد  
تخت و بنجت و امر و نهی بگیر و دار

نام نیک ز فغان ضایع مکن  
تا بماند نام نیکت برقرار

در گلستان سعدی

# بزهیای خوردنی



برای سبزی کاشتن ابتدا زمین را با گل کنده زیر و رو میکنند و با شن کشتنگ  
 در یک آنرا بیرون میآورند و بچیدن گرد تقسیم میکنند و آب میدهند و در هر گرمی  
 نوعی از سبزی میکارند

برای اینکه سبزی خوب شود و حاصل فراوان دهد زمین را کود میدهند

سبزی را برای برگ یا ثمر یا بیخ یا ساق یا گل آن میکارند

سبزیهایی که برگ آنها خوردنی است کاهو و نفع و ریحان و جعفری و تره و اسفنج  
 و امثال آنها میباشد

سبزیهایی که ثمر آنها خورده میشود بادنجان و کدو و خیار و هبند و انه و خربزه و ما  
 آنهاست

سبزیهایی که بیخ و ریشه آنها میخورند چغندر است و زردک و سلغم و ترب و غیره

سبزیهایی که گل یا ساق آن خورده میشود کلم گل و کنگر و امثال آنهاست

۱- که قطعه زمینی است که اطراف آنرا بندگان در آن نوعی سبزی بکارند

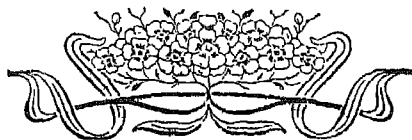
# تصیاح

نکوخواهی بکس راحت سانی است	ببین کار می که اندر زندگانی است
نکوخواه و بکس راحت سان باش	تو که توفیق داری بهم بر آن باش
بهر دلخوشه دلوز میباش	بکار افتاده کار آموز میباش
که هر کس کو جرات کرد بد کرد	علاج در دست آن کن برود

از سادات نامه ناصرخسرو

۱- بهترین ۲- خیر اندیش ۳- آسایش ۴- تاید خدانی ۵- بروم حاجسته ۶- یاد دهند

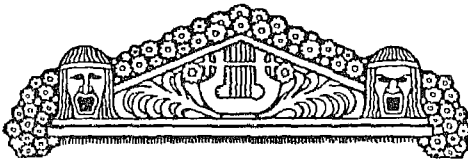
۷- صاحبان درد ۸- کارد ۹- جرات کردن پیش زخم رسانیدن در اینجا کتابه از آرزو رسانیدن است



## محصولات ایران

ایران مملکتی است زراعتی و در اغلب نقاط آن انواع غله و میوه بعل میآید  
محصولات مهم ایران گندم و جو و برنج و پنبه و ذرت و ارزن و سیب زمینی و قوتون و  
تباکو و تریاک و چای و خنای پسته و بادام و خرما و اقلام میوه است  
گندم و جو در تمام نقاط ایران کاشته میشود و در خاک آذربایجان و خراسان به‌سز و  
بشیر از نقاط دیگر حاصل می‌دهد  
برنج را در استرآباد و مازندران و گیلان و اصفهان و خوزستان می‌کارند  
پنبه در نقاط گرمسیر و معتدل ایران بعل می‌آید  
پنبه ایران را بنجارج می‌سازند و کمی از آن در داخل مملکت بمصرف می‌رسد  
قوتون در گیلان و آذربایجان و کردستان و تباکو در فارس و اصفهان و کاشان  
و خراسان کاشته میشود  
تباکو می‌شیر از بنجوبی معروف است

تریاک را از شیر نه خشاش میگیرند  
خشاش در فارس و اصفهان و یزد و کرمان و خراسان و پرو و همدان و زراعت میشود  
زراعت چای تبا زنگی در ایران معمول شده و محل کشت آن گیلان و لایهجان است  
چای لایهجان بسیار معطر و در ای طعمی لذیذ و گو را را میباشند  
خمار در بجم و بخص که از ولایات کرمان است میکارند  
خرما از محصولات گرمسیری است  
درخت خرما در جنوب ایران بسیار کاشته میشود  
پسته در افغان و کرمان بخرابی معروف است و هر سال مقداری از آن بخارج  
محل میگردد



# عدل

چنانکه در اصول دین آموختید عدل یکی از صفات پروردگار عالم است  
 هر که در این دنیا از صفت عدالت بیشتر بهره مند باشد بخدای تعالی و تبارک

نزدیکتر و خداوند ارجمندتر بنده خرسند است

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که برگزیده خدا و خاتم پیغمبران است <sup>(۴۱)</sup> بمباهات میگرد که

در زمان پادشاهی عادل مانند نوشیروان بدنیا آمده است

زنده است تا فرخ نوشیروان العدل      گر چو بسی گذشت که نوشیروان نماند

شهرآزندی

۴۰- بندرتبه ۲- پاک دتره ۳- انتخاب شده ۴- آخسین ۵- فر





# فروتنی و تکبر

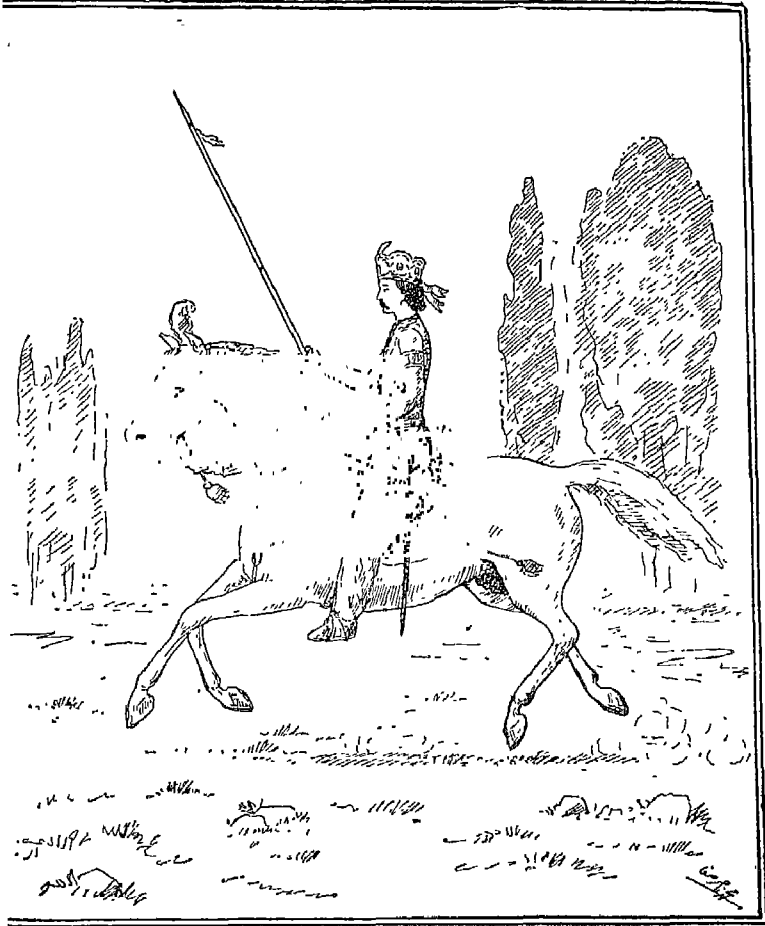
فروتنی و تواضع ضعیفی است پسندیده

سعدی فرمایند

پس ای بنده افتادگی کن چون خاک	ز خاک آفریدت خداوند پاک
ز خاک آفریدت چو آتش مباحش	معرض جهان هوز و سرکش مباحش
نخل شد چو پهنای دریا بید	یکی قطره باران ترا برمی چکد
گراوهست تخاکه من نیستم	که جانیکه دریاست من کیستم
صدف در کنارش کجا بن پرورد	چو خود را بچشم تجارت بید
که شد نامور لؤلؤ <sup>(۱۵)</sup> شاهوار <sup>(۱۶)</sup>	پهرش بجای رسانید کار
در نیستی کوفت تا هست شد	بلندی از آن یافت کویست شد

۱- تواضع ۲- آبرمند ۳- کوچکی ۴- بجان بردن یعنی خوب پرورش دادن ۵- مردار ۶- شاهان و کرایه‌ها

از سلسله داستانان  
خسرو پرویز



خسرو پرویز کی از پادشاهانِ ساسانی است که بجاہ و جلال و شہرت مال  
معروف است

چون خسرو اندر زمانہ نبود ز دینار و گنجش کرانہ نبود  
ز توران از ہند و از چین و روم ز ہر کشوری کان بآباد بوم  
ہی باج بردند ز دیکِ شاہ بر خستہ روز و شبان سیاہ  
ہرام چو مین کہ یکی ار سرداران ہر فرزندِ خسرو بود بر خسرو طغیان کرد و چندین بابا  
او بچنگد عاقبت خسرو بہدستی پادشاہِ روم برا و غلبہ یافت اورا شکست دہا  
پس از چند می میانِ خسرو و قیصرِ روم دشمنی افتاد و کارِ آہنا بچنگ کشید خسرو در  
جنگ بارو میانِ فاتح شد ولی در پایان کار شکست یافت  
بعد از آن شکست ایرانیان خسرو را از پادشاہی عزل کردند و بکشتند و پسر او شیروی را  
پادشاہی دادند

## پیشیه و کار

نمکت آن پیشیه کار حاجتمند  
 گشته قانع برزق و روزی خویش  
 چند سال از برای کار و هنر  
 دل او دارد از امانت نور  
 بگذارد بوقت پنج نماز  
 شب شود سربوی خانه نهد  
 چون ز خورد و خویش برپا آرد  
 خمرده نان بجا جز و درویش  
 گرچه اهل هنر بسی باشد  
 چونکه نظم جهان ز پیشیه در است  
 بکم و بیش از این جهان نترسند  
 دست در کار کرده سب پریش  
 خورده سیلی زاد ستاد و پدر  
 دست او باشد از خیانت دو  
 سرگرداند از خصوص و نیاز  
 هر چه حق داد در میانه نهد  
 سکر رزاق و روز خود سازد  
 برساند هم از نصیب خویش  
 رستگار این چنین کسی باشد  
 هر نطامی که هست در هنر است  
 از جام جم ادهی

## معادن ایران

«ایران معادن فلزات و اجزای مفیده بسیار وجود دارد

مهمترین معادن ایران معدن نقره و زغال سنگ و مس و نمک و سرب و آهن و طلا و نقره و فیروزه است

معدن نقره در بیشتر نقاط ایران مخصوصاً خوزستان و سیستان یافت میشود

از معادن نقره خوزستان هر سال مقدار بسیاری نقره استخراج میکنند

معدن زغال سنگ در اغلب ولایات ایران وجود دارد و از بعضی آنها

زغال سنگ بسیار بیرون میآورند و بمصرف می‌رسانند

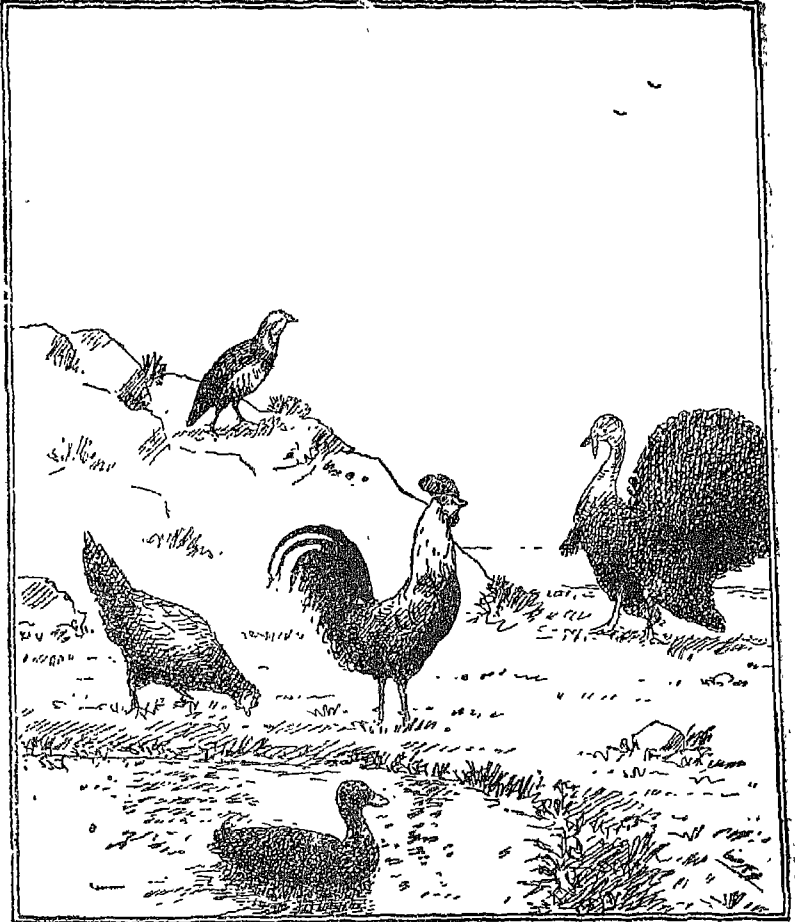
معدن مس کرمان و خراسان و معدن آهن مازندران و گیلان و استرآباد معروفست

طلا در کوههای طهران و اصفهان و دامغان و نقره در کوههای آذربایجان و زنجان

موجود میباشد

معدن فیروزه ایران در نزدیکی نیشابور واقع و فیروزه آن بجز شکرگی در تمام دنیا معروفست

پرندگان



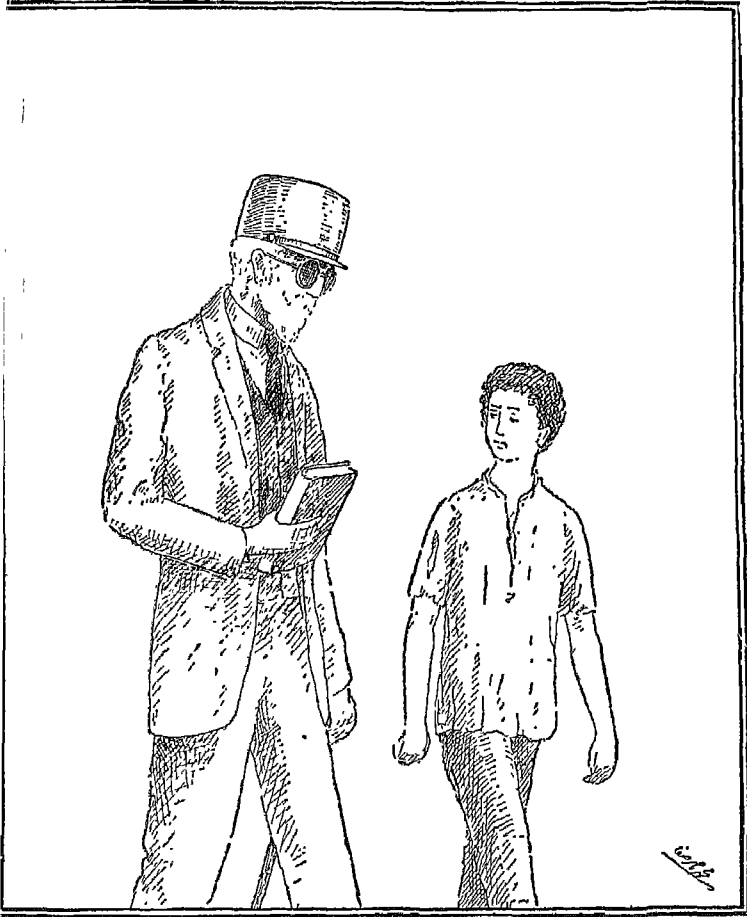
بدن پرندگان از پر پوشیده شده است  
هر پرنده دو بال و دو پنجه و یک منقار<sup>(۱)</sup> دارد

پرندگان دندان ندارند ولی بیشتر آنها دارای سنگ دانی میباشند که  
دانه در آن خرد میشود

پرندگان تخم میگذارند و تخم آنها دارای زرده و سفیده و پوست است  
از تخم مرغ غذاهای گوناگون مانند خاکسینه و کوکو و غیره میسازند  
گوشت بعضی طیور مانند مرغ و خروس و بوقلمون و کبک و مرغابی حلال است  
و از آن خوراکهای خوب میسازند

از پر طیور بالش درست میکنند و نرم ترین بالشها آن است که از پر قو پر شده باش  
د  
پر طاوس بسیار زیبا و خوش رنگ میباشد ولی پای او زشت است

طاوس را به نقش و نگاری که هست خلقت  
تحسین میکنند و اجل از پای سبزه خویش  
شعرایند ای است





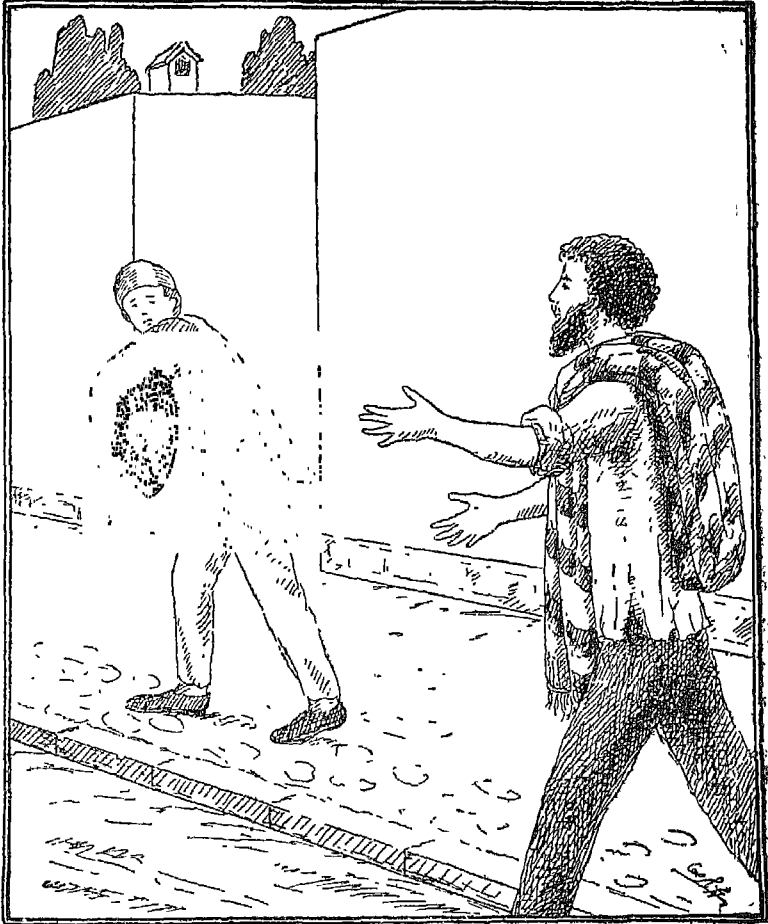
پدر مرده را سایه بر سه فلک  
 چو بنیستی سرافکنده پیش  
 آلا تا نگرید که عرشِ عظیم  
 بر حمت بکن آتش از دیده پاک  
 مگی خار پای یستی بکند  
 همی گفت و در روضه حامی حمید<sup>(۸)</sup>  
 خنجرش بنفشیان و خارش بکن<sup>(۱)</sup>  
 هده بوسه بر رویِ فسر زدنوش  
 بمرز و سبسی چون بگرید تیسیم  
 بشفت بنفشانش از پهره خاک<sup>(۲)</sup>  
 بخواب اندرش دید صد رنجید<sup>(۳)</sup>  
 کز آن خار بر من چه گلکها مید<sup>(۴)</sup>

از بوستان سدی

۱- گره ۲- پاک کن ۳- آن گاه باش ۴- محصد بانی ۵- صد یعنی سینده در پیش قوم است و در اینجا

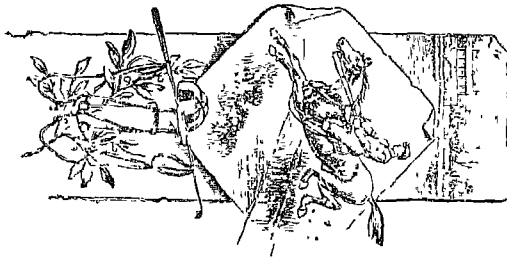
دشمنی از اهل نجد است ۶- نام یکی از شهرهای ترکستان است ۷- باغها ۸- خنجر امید

گایت



دزدی بگلجه بیستراخی در آید غزویگی و پار هگی می که فقیر بر خود چسپیده بود هیچ نیافت لاجرم  
 دیگر را برداشت و بیرون شد فقیر برخواست و شایعیت وی کرد و در آن  
 دید که ونبالش میاید گفت ای فقیر چه اراده داری گفت اراده کوچ کردن از  
 این خانه تو دیگر برداشتی و من گلیم دزد بخندید و دیگر را بزمن گذاشت  
 از پیشان تانی

۱- ناز کوچک ۲- فقیر ۳- ناپناه ۴- دزدی رفت ۵- رفت و نماند کردن



پند و اندرز

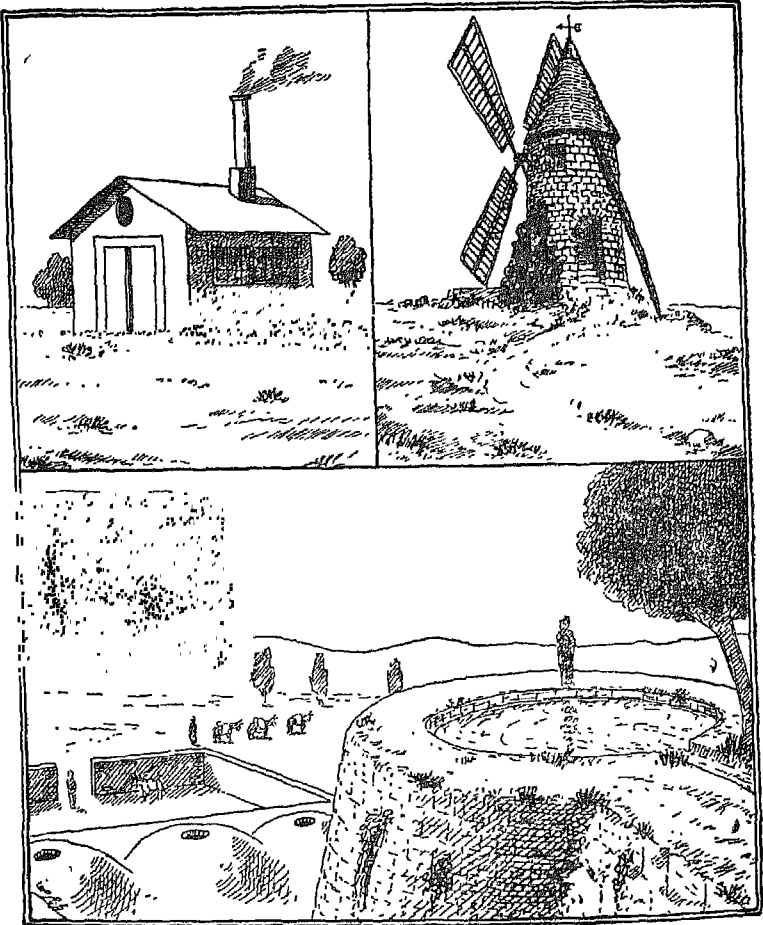
بادستان مروت بادشمان <sup>(۳)</sup> انا	اسایشِ دیکستی تفسیر این دو حرفت آ
جانانِ سعادت مند پند پیروانان <sup>۴</sup>	تصیحت کوش کن جانبا که از جان دوز فرزند
که راهی پیر از نخبست جوان به	جوانا سر تناب از پند پیروان
دگر نه هر که تو بینی ستگرمی داند <sup>(۷)</sup>	و فای عهذ نکو باشد از بیاموزی
مزد اگر میطبی طاعت <sup>(۸)</sup> اتا دبر	معنی ناکرده در این راه بجائی نرسی
ز هم صحبت بد جدائی جدائی <sup>(۹)</sup>	بیاموز مت کیمیای سعادت

حافظ

۱- مشح ۲- جوانردی ۳- لایمت ۴- پیروی ۵- اندیشه و فکر ۶- بجای آوردن عهد و پیمان

۷- ظلم ۸- فرمانبرداری ۹- دشمنی

# اسیا



گندم و جو را به آسیاب برده آرد میکنند

ایسا چند قسم است آسیای آبی آسیای بادی آسیای بخاری  
ساده ترین آسیاها آسیای آبی است که در بیشتر دهکده های ایران وجود دارد  
ایسا دارای دو سنگ است که یکی در زیر قرار گرفته و دیگری در روی آن  
سنگ زیرین حرکت ندارد ولی سنگِ رو بوسیله فشار آب یا باد که بر پره های  
ایسا وارد می آید میچرخد

سنگِ ایسا صاف و هموار نیست و این برای آنست که گندم میان دو سنگ خرد  
و آرد آن نرم شود

برای آنکه گندم را آرد کنند مقداری از آنرا در طرفِ بزرگی که بالای سنگ  
ایست و آنرا ناوه گویند میریزند گندم از سوراخِ کوچکی که در تهِ طرف است  
کم کم روی سنگِ زیرین میریزد و بعد سنگِ زیرین حرکت آمده دانه های گندم را آرد میکند

## قناعت تو انگر کند مرد را

خدا پرانده است و طاعت نکرد	که بر بخت و روزی قناعت نکرد
قناعت تو انگر کند مرد را	خبر کن حریص جها انگر در را
سکونی بدست او رای بی ثبات	که بر سنگ گردان زوید نبات
مرد در پی هر چه دل خواهدت	که تمکین تن فور جان کا هدت

ازستان سدی

۱- در تندی نیاز ۲- شناخت ۳- فرمانبرداری ۴- اقبال ۵- آرام ۶- تیرا و کسیکه

در یک جای در یک حال ثابت نماند ۷- یعنی بر سنگی که پریسته از جانی بجای میغلطد گیاه و سبزه میروید -

۵- قوی ساخته ۹- کاستن یا کاهدن یعنی کم کردن است

## دشمن پروری

یکی بچه گرگ می پرورید<sup>(۱)</sup>      چو پرورده شد خواجرا بر درید<sup>(۲)</sup>  
 چو بر بهلوی جان سپردن نخبنت<sup>(۳)</sup>      زبان آوری بر سرش رفت و گفت<sup>(۴)</sup>  
 چو دشمن چنین نازنین پروری      ندانی که ناچار ز خمش خوری<sup>(۵)</sup>  
 از بوستان سعدی

۱- پروردن یعنی تربیت کردن    ۲- بزرگ در رئیس خانه    ۳- یعنی چون مرگش فرارید    ۴- نصیح و تند زبان

۵- زخم خوردن در اینجا کنایه از آسیب نرسیدن است





## دندان

دندان برای جویدن ذرّم کردن غذاست

اطفال تا شش ساگلی بست دندان کوچک در میآورد و آنها را دندان شیر میگویند  
این دندانها رفته رفته میریزد و بجای آنها دندانهای دیگر که سخت تر و باریشه گرا

میرود میآید

چون طفل بست رسید شماره دندانهای او برسی و دو میرسد که آخرین آنها را  
دندان عقل میگویند

دندانهای پیشین برای بریدن و آنها که در دو طرف دندان است برای نرم  
کردن غذاست

دندانهای که برای نرم کردن غذاست دندان گرسی یا آسیانامیده میشود  
هر کس باید دندانهای خود را پاکیزه نگاه دارد و هر صبح آنها را با آب پاک

میشوید

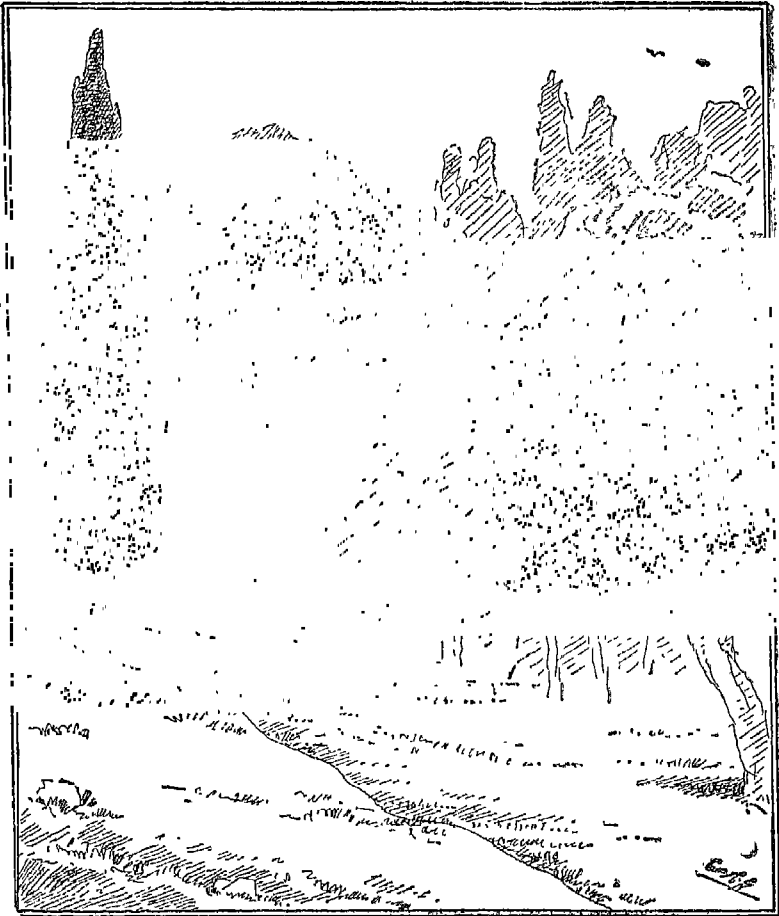
## مہمان نوازی

مہمان را عنبریز باید داشت  
از رہِ مردی و جو ان مردے  
گر بزرگست ولایتِ خدمت  
حق اور ابجہای آوردی  
در بود مشکلہ کس نخواہد گفت  
کہ چہ ابادی این کرم کردی  
نقل از انصاری محسنی

❖

چو مہمان آیدت دلشاد میباش  
ز بہر بند غمی آزاد میباش  
منہ منت چو بر خوان تو باشد  
کہ آن شکرانہ بر جان تو باشد  
از روشنائی نامہ ناصر خسرو

# درخت



هر درختی دارای ریشه و ساق و برگ است  
ریشه بزین فرو میرود و بسبب استحکام درخت میشود  
درخت بوسیله ریشه آب و غذای خود را از زمین میگیرد و  
ساق و تنه درخت از زمین بیرون آمده بطرف بالا نمو میکند و از آن شاخ و برگ  
میرود

ساق و شاخه از پوست پوشیده شده است  
بعضی از درختان خار دارند مانند درخت خرما و نارنج  
برگ بیشتر درختان در بهار میروید و در پاییز میریزد  
سرو و کاج و شمشاد همیشه سبز هستند و برگ آنها در زمستان نمیریزد  
همه درختان یکسان عمر نمیکنند عمر خار بچندین صد سال میرسد  
درختان در بهار و پاییز تراش میکنند تا سال بعد بهتر رشد کنند

## راستی و رز و رتگاری بین

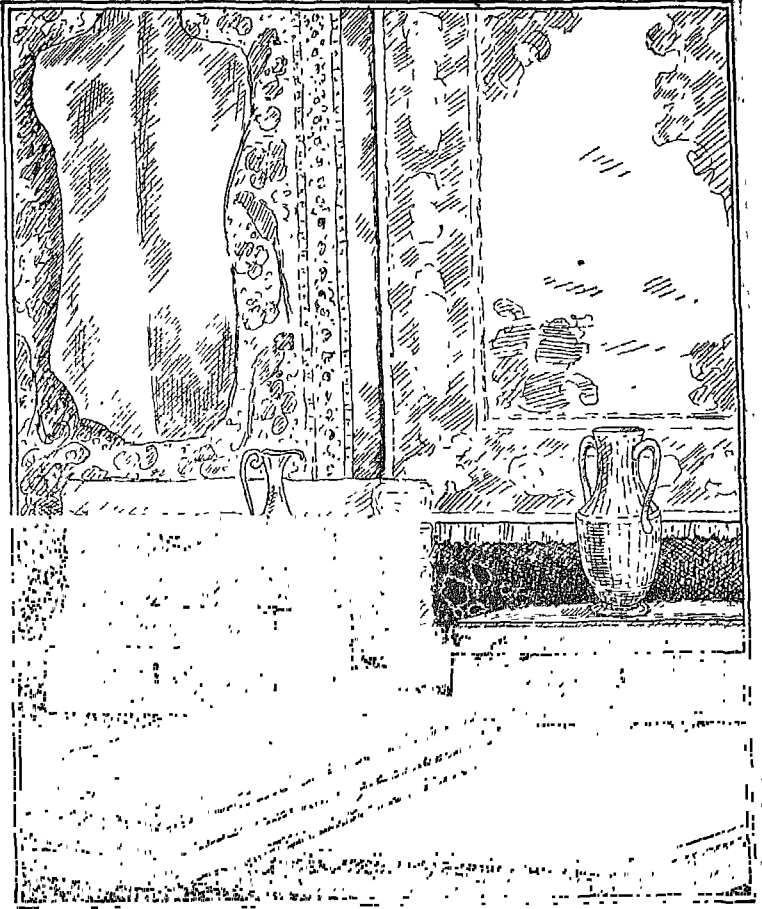
در جهان راستان قومی و مستند	راستی کن که راستان رستند <sup>(۳)</sup>
هر چه خواهی نمود جمله هب است <sup>(۴)</sup>	قول و فعل تو تا نگر و در راست <sup>(۵)</sup>
راست باش و زمیر و شاه مترس <sup>(۶)</sup>	کور و کر گر نه ز چاه مترس <sup>(۷)</sup>
کش از خنجر استکاران سر	تا تو باشی زر راستی مگذر
یار شو خلق را دیاری بین	راستی و رز و رتگاری بین

از جام جم اودهی

۱- در زین بنی هارست همیشه بجا آوردن ۲- ربانی و فیه دزی ۳- نجات یافتند ۴- گفتند

۵- گزود ۶- ناپز و بیناید ۷- اگر نیستی ۸- ایسه

# صنایع ایران



— ۲۳۳ —

هر شهر می از شهرهای ایران بصفتی معروف است  
 در اصفهان ظرفهای نقره و برنج و پارچه های قلمکار میسازند  
 در شیراز قلزنی نقره و خاتم کاری معمول است  
 در کرمان پارچه های خوب و شالهای پشی میبافند  
 عیله سازی زنجان و گلدوزی رشت شهرتی بسزا دارد  
 در کاشان گلاب و عطر گل میگیرند مصل و زری کاشان از قدیم معروف بوده است  
 و اراکی مشهد و برک خراسان تمنازی میباشند  
 در آبادیه منت<sup>(۲)</sup> کاری و در شهرضا نجاری خوب میکنند  
 گتتهای مازندران و پارچه های ابریشمی بز و بخرابی مشهور است  
 مرکز خرم سازی و دو باغی ایران همدان است

۵- خاتم کاری اینامت که منتول نقره و دریزه استخوان صدف را در روی چوب نصب کنند و از آن اشکال گوناگون در میآورند

۶- ساختن ایشار از نقره های آنکه نقره ۳۰- نوعی از پارچه ۴- نقش نگار بر چوب

## وفای بجهد

پادشاهی از یکی پرسید که مرد را که ام صفت غریزگیرواند گفت بوعده وفا  
 کردن

از عهدۀ عهده<sup>(۱)</sup> اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد

## مهربانی و بُرد باری

از فریدون پادشاهِ کیان پرسیدند که مردمان را بچه خیر نگاه توان داشت  
 گفت بملاطفت<sup>(۲)</sup> و مهربانی گفتند مشکهارا بچه خیر آسان توان کرد گفت بملا  
 و بُرد باری .

تعلیمی از اخلاق حسنی

۱- بیان ۲- نرمی داری

## چند و امثال

سنالی که نکوست از بهارش پیداست

قناعت هر که کرد آخر خشنی شد



قطعه

بخت ای پدر بی گناه هم مکوب	خرد گوشت پیری پسوزا . بچوب
دلی چون تو جورم گمی چاره چیست	توان بر تو از جور مردم گریست <sup>(۳)</sup>

از بوستان سده

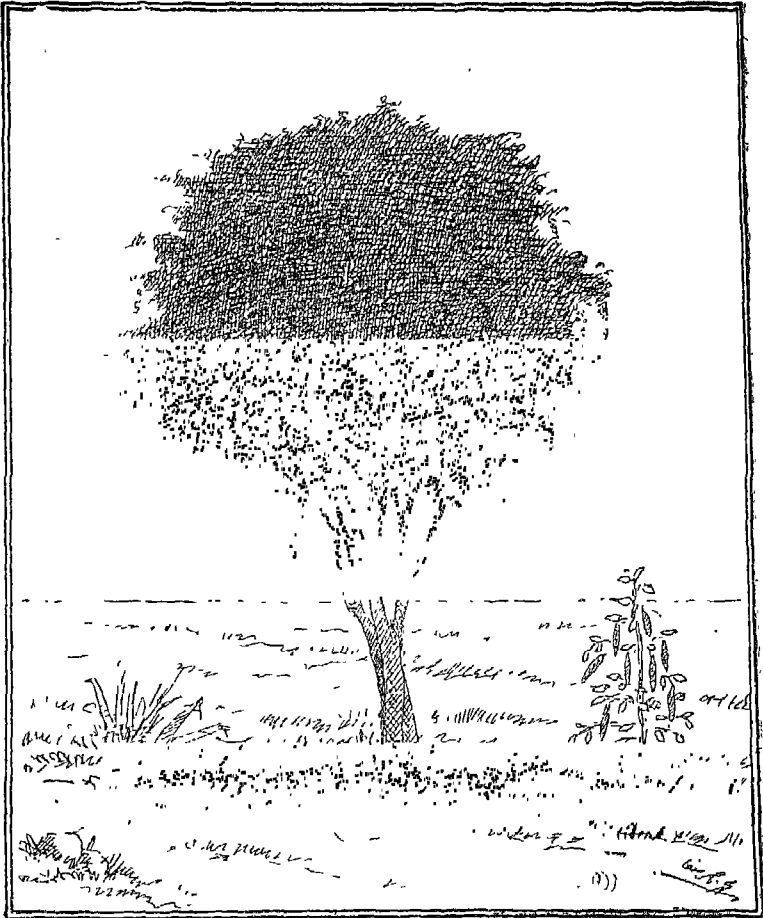
حکایت

بهر چشمه بر بسنگی نوشت	بیندم که جمشید فرخ سرشت <sup>(۴)</sup>
برفتند چون چشم بر هم زدند	بر این همیشه چون بابی دم زدند
ولیکن نبردند با خود بگور	گرفتند عالم بر دمی و زور

از بوستان سده

۱- خرد گوشت پیری زدن ۲- مست و آناز ۳- گریستن بی گری کردن ۴- طینت و باطن ۵- گذر کردن

# فلفل و خردل



فلفل میوه درختی است که در هند و استان و اقیانوسیه میروید  
درخت فلفل بسیار کوچک و دارای شاخهای بلند و نازک می باشد و هنگام میوه دادن  
خوشه های فلفل مانند خوشه انگور سیاه از آن نمایان میگردد  
هر خوشه دارای مقدار زیادی دانه های فلفل است  
فلفل طعمی تند دارد و آنرا کوبیده روی غذا میپاشند و میخورند  
خوردن فلفل زیاد منضر و کمی از آن بضمم غذا آسان میکند  
فلفل قرمز که آنرا فلفل فرنگی میگویند میوه گیاهی است کوچک  
فلفل فرنگی اول سبز است و بعد قرمز شود و طعمی بسیار تند دارد و از سبزیان ترشی میسازند  
و قرمز آن را ده غذاها بکار میبرند  
اگر کسی فلفل قرمز را بدان یا لب خود بزند بدان و لبش سخت میسوزد و هرگاه با آب بهانه  
خود را بشوید بدتر میشود پس بچه ها نباید بدان دست بزنند

خردول مانند فضل دارای طعم بسیار تندی است آنرا نیز با خدای بخورند  
 خردول در معالجاتِ طبعی هم استعمال میشود و با آن شمع درست میکنند  
 شمع خردول را برای رفع بعضی مرضها در آب نیم گرم فرو میبرند و روی بدن میچسبانند

۵ - مزه ۲ - زبان آور  
**جوان خردمند**

جوانی خردمند از نمون فضائل عقلی و اخلاقی و آفر داشت و طبعی نافذ<sup>(۶۲)</sup> چند آنکه در محافل دانشمند<sup>(۶۱)</sup>  
 نشستی زبان از سخن بستی باری پدرش گفت ای پسر تو نیز از آنچه دانی چراغی<sup>(۶۳)</sup>  
 گفت ای پدر تو رسم که پرسند از آنچه ندانم و شرمساری برم<sup>(۶۴)</sup>

از باب چهارم گفتار سکه

۱- انواع ۲- کالات ۳- صیب ابرو ۴- سیاه ۵- طبیعت و حی ۶- رهنده

۷- مجالس ۸- نجات

## چه باشد دیو بودن آدمی باش

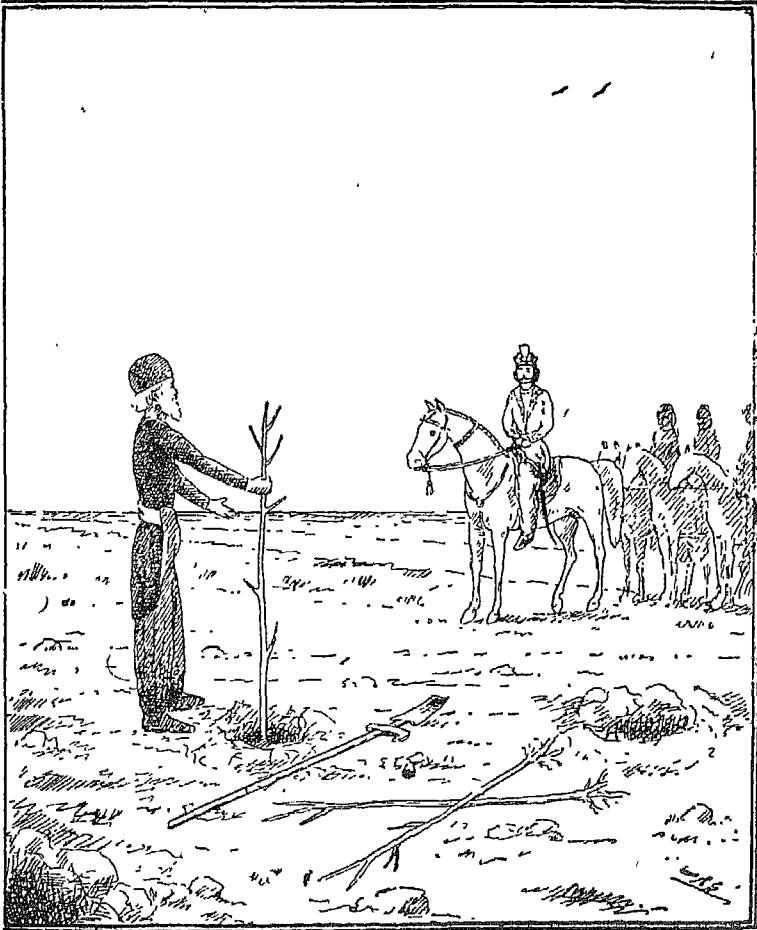
میکن دوستی با او ز آغاز <sup>۱۳۱</sup>	چو خواهی کرد با کس دشمنی ساز <sup>۱۳۲</sup>
کلید بابِ جنت بُر و بار نیست <sup>۱۳۳</sup>	در کجِ معیشت سازِ گاریت <sup>۱۳۴</sup>
سینفرای از بجایش در و بر درو	چون توانی علاجِ در و کس کرد
چو مرهم می نساز می نش کم زن	سنانِ جور بر دلریش کم زن <sup>۱۳۵</sup>
چه باشد دیو بودن آدمی باش	ز مردم زاده با مردمی باش <sup>۱۳۶</sup>

از سادات نامه ناصر و

۱- شیطان و مردم بداندیش ۲- ساز کردن یعنی سباسب فراهم آوردن ۳- آدل ۴- زندگانی ۵- ۶- بهشت

۷- تحمل و علم ۸- چاره ۹- نرسیده ۱۰- دخته ۱۱- انسانیت

# انوشیروان باغبان



اوزه اند که روزی نوشیروان تماشای صحرا بیرون رفت باغبانی بر او دید.

پیر و سا نخورده که درخت کردگان می‌نشانند

گفت ای پیر درختی که تو امروز نشانی میوه آن کجا توانی خورد در

پیر گفت دیگر آن نشانند ما نخوردیم ما می‌نشانیم دیگر آن نخورند

---

۱- پیر و زوت ۱ - ۲ - کرده



# حکایت

آن ستمندم که صوفی می‌گرفت  
ز زینین خویش منجی چند



استینش گرفت سرنگی  
که بیانعل برستورم بند

معدی

۶- دروش شیند پوش ۲- ۱- ارب



## تقسیم ساعات

انسان باید در بیت و چهار ساعت شبانروز هشت ساعت کار کند و هشت ساعت بخوابد و هشت ساعت را بدیگر کارهای زندگانی از قبیل عبادت پروردگار و ورزش و گردش و غذا خوردن و امثال آن بپسندد و از

بناظر آنکه انسان برای تهیه و مسائل زندگانی ناچار است کار کند و زحمت بکشد برای

حفظندستی و صحت مزاج و سیرت حاج باسایش است

کسانیکه در شبانروز پیش از هشت ساعت کار میکنند یا کمتر از هشت ساعت میخوانند  
بمزاج و بدن خود آسیب میبرسانند

انسان باید هم در کار بکوشد و هم بخندد و ندوگدل داشته باشد تا در هر کار موفق و کامیاب  
گردد

کسانیکه از یاد خدا خافند و در اطاعت او امر و احکام او قصور میورزند چو سینه سیره دل  
و پریشان خاطرند

اوقات عبادت و کار و غذا خوردن و خواب باید منظم و مرتب باشد و هر کاری

در وقت خود انجام یابد

باز کودکی باید خود را به منظم داشتن ساعات زندگی عادت دهیم تا زندگی ما

در بزرگی دچار اختلال و بی نظمی نگردد



# جنگ رستم و اسفندیوس



همی بزخودشید برسان کوس<sup>(۳۰)</sup>  
 مبر بسم تبر و اندر آرد<sup>(۳۱)</sup> بگرو  
 ز جوان او در جهان گرد خاکست<sup>(۳۲)</sup>  
 بین تا کنونت سر آید زمان<sup>(۳۳)</sup>  
 بدین رز که گشته تبینم همی<sup>(۳۴)</sup>  
 بکشتن دهی تن بی کبارگی  
 که امی بجهده مرد پر خا شجوی<sup>(۳۵)</sup>  
 بر این دشت و این روز و این کارزار<sup>(۳۶)</sup>  
 که تا اسب بتانم از اشکبوس  
 کمان را بزه کرد و اندر کشید  
 که اسب اندر آمد ز بالا برو

دلیری که بد نام او اشکبوس  
 بیاید که جوید ز ایران نبستد  
 ز گردان ایران هم آورد خواست<sup>(۳۷)</sup>  
 بدو گفت رستم که تیر و کمان  
 ترا بخت برگشته بنیم همی  
 کیشانی بدو گفت بی بارگی<sup>(۳۸)</sup>  
 شهن چسین داد پانج بدوی<sup>(۳۹)</sup>  
 پیاده به از چون تو سیصد سوار  
 پیاده مرا از آن فرستاده طوس<sup>(۴۰)</sup>  
 چون ازش باسب گرانمایه دید  
 یکی تیر زد بر بر اسب او<sup>(۴۱)</sup>

بفرید مانند غرآن پلنگ	کمان را با بایدرستم بچنگ
خردش از خم عریخ چاچی بخت <sup>(۲۳)</sup>	ستون کرد چپ را دخم کرد راست
پسرا از زمان دست او داد بوس	بزدیسر بر سینه اشکبوس
گذر کرد از مهره <sup>(۲۷)</sup> پشت او	چو بوسید پیکان <sup>(۲۵)</sup> سر انگشت او <sup>(۲۶)</sup>

از شاهنامه ریشه دومی

- ۱- یکی از پهلوانان تورانی است که با ایرانیان جنگ کرد ۲- بود ۳- مانند ۴- نقاره بزرگ ۵- جنگ
- ۶- حریف بجز ۷- کنایه از هلاک کردن و بجا گذاشتن است ۸- هم بنام ۹- تاخت و تار ۱۰- بلند شد
- ۱۱- کنایه از فرارسیدن هنگام مرگ است ۱۲- میدان جنگ ۱۳- نام دلی است که اشکبوس از آنجا بوده است و
- بخت در انگشالی گفته اند ۱۴- اب ۱۵- بنی سپهبد اردو لاور و یکی از القاب رستم است ۱۶- جاب ۱۷- پاییز
- ۱۸- جگویی ۱۹- جنگ ۲۰- نام سپهبد ارگشایرانیان است در جنگ توران ۲۱- پل ۲۲- پای چپ
- ۲۳- نام شهر است از رگستان که در آنجا کمان خوبه
- ۲۴- چاق نام شهر است از رگستان که در آنجا کمان خوبه
- ۲۵- میافتد ۲۶- نوک تیر ۲۷- تصور در تیر است ۲۸- تصور در تیر است

## ادبیت

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

تو که محنت و کیران بینی - نشاید که نامت نهند آدمی

سعدی

---

۱- مسخ زمان آدم - ۲- نقت - ۳- حس - ۴- ریخ - ۵- شایسته و نمرودانیت

کتابخانه زرین خط

# شرعیات

## اصول دین و مذہب

اصول دین و مذہب پنج است توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد  
 توحید و نبوت و معاد اصول دین همه مسلمانان است عدل امامت از اصول مذہب است

### توحید

توحید این است که خدا را یگانه و بی‌شائبه بدانیم و بجز او چیزی را پرستیم زیرا او است که  
 جهان را بقدرت خود آفریده ما و دیگر مخلوقات را از نیستی به وجود آورده است  
 دلیل کتبی خداوند نظام عالم است که همیشه برقرار میباشد چه اگر عالم را دو خدا یا بیشتر  
 مسبب و نظام آن برهم میخورد

### عدل

عدل آنست که خدا را عادل بدانیم و معتقد باشیم که او هیچگاه ببنده گان خود ظلم  
 نمیکند بلکه پاداش خوب را خوب و جزای بد را بد میدهد  
 ۱- بی ترکیب دانند

(۱۱)  
 دلیل عدلِ خداوند آنست که خداوند تمام صفات خوب را دارا و از هر بدی منزّه است  
 و چون ظلم بدترین کارها و عدل بهترین صفتهاست پس خداوند عادل است و ظالم نیست

### نبوت

نبوت این است که پروردگار برای راهنمایی بندگانش پیرانی فرستاده که اول آنها  
 آدم و آخر آنها پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میباشند  
 کتابی که پیغمبر ما از جانب خدا آورده قرآن کریم است که آخرین کتابهای آسمانی است  
 اگر خداوند پیغمبران نمیفرستاد مردمان خوب را از بد نشاخته و گمراهی میماندند

### امامت

امامت این است که پیغمبر با پس از خود دوازده تن ابرای راهنمایی امت خویش  
 معین فرموده است

اول علی بن ابی طالب علیه السلام



دوم امام حسن علیه السلام

سوم امام حسین علیه السلام

چهارم امام زین العابدین علیه السلام

پنجم امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام موسی کاظم علیه السلام

هشتم امام رضا علیه السلام

نهم امام محمد تقی علیه السلام

دهم امام علی نقی علیه السلام

یازدهم امام حسن عسکری علیه السلام

دوازدهم حضرت صاحب الزمان علیه السلام که غایب است و روزی که ظاهر شود

دنیا را پر از عدل خواهد کرد

— ۲۵۲ —

### معاد

معاد است که خداوند مردگان را در روز قیامت زنده ساخته نیکوکاران را به بهشت میبرد  
و بدکاران را بدوزخ میفرستد

اگر معاد نباشد مردمان بیادش اعمال نیک و بد خویش نمیرسند و این خود از  
عدل الهی دور است

### عبادات

عبادات کارهایی است که مسلمانان باید بجا آورند تا خداوند از آنها خشنود باشد  
عبادات از فروع دین و شماره آنها هشت است نماز و روزه و زکوة و خمس  
و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر

### نماز

بر هر کس واجبست در هر شبانه روز پنج مرتبه نماز بگذارد  
اوقات نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا است

نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت و باقی نمازها چهار رکعت است  
 یکی از شرطها نماز چهار رکعت است  
 وضو از جمله نمازهاست

### وضو

ترتیب وضو این است که با آب پاک و صاف که غصبی نباشد و دستها را بشویند  
 انگاه در دل قصد وضو کرده اول صورت را بشویند و بعد دست راست پس دست  
 چپ از آنرا پنج تا سر انگشتان دپش از آنکه آب وضو خشک شود کف دست را همرا  
 بر پیش سر « بالای پیشانی » بکشند و بلافاصله پای راست با دست راست و پای  
 چپ را با دست چپ مسح کنند

### نماز

پس از وضو ساختن نماز بخوانند

بدن و جامه انسان در نماز باید پاک باشد  
 ۱- مسح کردن بینی دست کشیدن

بها پس نماز گذار و جانی که در آن نماز میگذارد باید غصبتی نباشد و اگر نه نماز درست نیست  
 نماز چهار رکعتی را بدین طریق بخواند که روقب سجد ایستاده نیت میکند آنگاه دو دست تا برابر  
 گوشها بلند ساخته میگوید اللَّهُ أَكْبَرُ بعد سوره الحمد و قل هو الله میخواند و بر کوع میروند و سجد  
 میگویند سُبْحَانَ اللَّهِ آنگاه ایستاده و بعد سجد سیم و دهم سجد بر داشته  
 پس از سجد نشستن دوباره سجد میروند و در هر سجد سه مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ میگویند پس از  
 سجد دوم برخاسته رکعت دوم را شروع میکنند

در رکعت دوم پس از خواندن حمد و سوره دو کف دست ابرابر صورت نگاه داشته  
 این دعا را بخواند رَبَّنَا إِنِّي أُلْتُ الذُّنُوبَ حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ لِّكَ يَا رَبِّ ارْكَعْ  
 اول کوع و سجود بجا میآورند و بعد از سجد دوم نشسته تشهد میخوانند

تشهد این است أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ

أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ

پس از تشهد برخاسته رکعت سوم را شروع میکنند  
 ۱- ایستادن بر زانو در تشهد کردن باشد

در رکعت سوم بجای حمد و سوره سه بار میگویند سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ  
 أَكْبَرُ آنگاه رکوع و سجود بجا آورده برنجیرتذکره رکعت چهارم را مانند رکعت سوم انجام  
 میدهند

در این رکعت که رکعت آخر است بعد از سجده دوم نشسته تشهد میخوانند و آنگاه سلام  
 داده از نماز فراغت حاصل میکنند

سلام این است اَللّٰمُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ  
 در نماز مغرب که سه رکعت است تشهد دوم و سلام را بعد از رکعت سوم باید بجا آورد  
 و در نماز صبح که دو رکعت است پس از تشهد اول سلام میدهند

### روزه

بر هر عاقل مکلفی واجبست که در ماه رمضان روزه بدارد یعنی بسر روز از طلوع<sup>(۱)</sup>

تا شامگاه خیزی نخورد و نیاشامد و از آنچه در حال وزه جایز نیست پرهیزد

فردوزه بر بیمار و مسافر و زنان شیرده و کس نیکه روزه بسبب رنجوری آنها میشود

۱ - خلف کحاست تکالیف همی بر او واجب باشد و در پانزده ماهی ازین روزها یکی بچینف برسد ۲ - سینه و صبح

حرام است در پیران واجب نیست

### حج

هر کس که عاقل و مکلف باشد باید در عمر خود یکبار بکند زود و خانه خدارا آبادانی که پیغمبر ما  
صلی الله علیه و آله فرموده است زیارت کند بشرط آنکه استطاعت داشته باشد

### خمس

بر هر عاقل مکلف واجبست پنج یک از مال خود را بدستوریکه در آئین اسلام معین است  
با امام و سادات بدهد

خمس از گنج و غنیمت جنگ و منفعت تجارت و چند چیز دیگر میدهند  
زکوة

زکوة این است که مقداری از مال خود را بدستور آئین اسلام مستحقان بدهند

زکوة دو قسم است زکوة مال و زکوة بدن

زکوة مال از نه چیز داده میشود گندم و جو و میوز و خرما و شتر و گاو و گوسفند  
۱- ترهائی ۲- غنیمت مال است که در جنگ از دشمن بدست آید

و طلا و نقره

زکوة بدن این است که برکس برای خود و برای هر یک از افراد خانواده خود در روز  
عید فطر یک من تبریز از خوراک غالب خویش یا قیمت آنرا بفقرا بدهد

### جماد

بر هر مسلمانی واجب است که در وقت حمله دشمن اسباب جنگ ساز کند و دشمن را  
از خاک خود براند

اَمْ مِّنْهُمْ مَّنْ يَّهْتَدِ لِيُتْرَكَ

بر کس باید مردمان را بکارهای خوب که خدا پندمیده فرموده اند و او دارد و از اعمال

که نمی کرده اند باز دارد بشرط اینکه خوب و بد را بداند و بخشش شرف داشته باشد

و از لطف آن ضرری شخصی او یا بسلامان دیگر نرسد

۱ - از اول ماه شوال - ۲ - خوراک فطر خوراک است که شصت و هفت سال پیش از حمله ای که میفرستد میکند - ۳ - تبت کند

۴ - در مدینه و در اقصای - ۵ - کاینگ - ۶ - از اقصای و نیک کردن - ۷ - کارزار

### ( اخطار باقائیان معلمین )

چون بعضی از آقایان معلمین چنین تصور کرده اند که کتب وزارت معارف بواسطه اینکه منحصرآ باید تدریس شود برای تمام ساعات دروس در ایام سال کافی نیست بنا براین لزوماً خاطر نشان مینمایند که هر گاه معلم همت بر آن گذارد که شاگرد هر درسی را بخوبی بفهمد و بمعانی لغات و مفهوم عبارات پی برد و املاء کلمات را بخاطر سپرد هر یک از این کتب برای تمام سال کافی خواهد بود و معلم باید مطابق ابلاغ آکید وزارت معارف در مدت سال در هر کلاس کتابی را که از طرف وزارت معارف برای آن کلاس تالیف و طبع شده است تدریس نماید و برای تدریس آن مکلف است نکات ذیل را کاملاً مراعات کند .

۱ - نتیجه اخلاقی هر حکایت را شفاهاً و مکرر با بیان بسیار ساده بشاگردان بگوید تا اصول مسائل اخلاقی ملکه و ذهنی آنها گردد

۲ - شاگردان را وادار نماید که رهوس مطالب تاریخ و مسائل حفظ الصبحه و دروس الاشیاء و شرعیات را پس از فهمیدن کاملاً بخاطر بسپارند و نیز قسمتی از اشعار منتخبه را که شماره آن در هر صورت از سیصد بیت کمتر نباشد با توجه کامل بمعانی آنها حفظ کنند .

۳ - در آموختن امثال مورد استعمال هر مثل را بشاگرد بفهماند .

۴ - چون تدریس حساب در سال سوم ابتدائی در حدودی برگرام شفاهی است معلم باید پس از بیان هر قاعده مسائل متعدد طرح و شاگردان را بحل آنها وادار نماید

